

فهرست مکتوبات

مکتوب 44 صفحه کتاب 10 به مطابعت سنت سنیه ابن نوازند به مطابعت شریعت رضیه و سرفراز سازند امروز عمل قلیل و مقرون به تصدیق حقیقت دین است به عمل کثیر بر میدارند اصحاب کهف این همه درجات که یافته اند به واسطه یک حسنه است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحان و تعالی.

مکتوب 75 صفحه کتاب 62 شریعت محمد مصطفی (ص) از تمام شریعت ها گذاشته جامعه است و این شریعت موفق عمل کردن از تمام شریعت ها موافق عمل کردن است شریعت محمد مصطفی (ص) تصدیق کننده در تمام امت ها بهتر است و آن شریعت موافق عمل نکردند و آن در شریعت تکذیب کننده از تمام امت ها است.

مکتوب 165 صفحه کتاب 47 صاحب شریعت متابعت کردن و در آن شریعت همراهِ مخالفین عداوت و بغض و سخن کردن و طلب سعادت اهل شریعت علماء و صالحان تعظیم و عزت کردن حق است و هر کسی که شریعت جاری کردن بکار است و هر کی یک بدعت تعظیم کردن گویا اسلام انداختن همراهِ کفر و منافقین کمک کردن است.

مکتوب 80 صفحه کتاب 71 از جمله 73 فرقه ها یک فرقه ناجیه که اهل سنت و الجماعت فرقه است و 72 فرقه هر کدام دعوی شریعت تابع داری دارد و پیغمبر (ص) فرمان صادر کردند الذین هم علی ما انا علیه و اصحابه لا تجتمع امتی علی الضلاله ترجمه جمع نمیشود به گمراهی اگر جمع شوند من از آن بیزار هستیم آن از من بیزار است آن خوارج و منزلیه و شیعه.

مکتوب 186 صفحه کتاب 71 تابعداری سنت و از بدعت دور گشتن خیر البشر و در خلفای راشدین زمان نبوده و در آن وقت رسانی ایمان یاد نموده به مثل صحابه صادق شان داشته در وقت ضعیف ایمان بدعت و هر بدعت گمراهی و ضلالت است و هر بدعت به زد سنت ختم کننده است.

مکتوب 255 صفحه کتاب 63 سنیه زنده کردن و بدعت دور کردن و محبوب محمد مصطفی (ص) در سنت و یک سنت زنده کردن صد شهید را اجر دارد و منکر نا

مرضیه بدعتین ختم کردن و سنت و بدعت هر دو قسم یک دیگر ضد است و نزد محبوب مقبولو هو مقبوله و هر بدعت عمل شیطانی مردود هومردوده.

مکتوب 268 صفحه کتاب 138 و آن علم که علما وراثت انبیاء در دو قسم علم آمده نصیب وی شده یک شان احکام شریعت است و دوم علم اسرار طریقت مقام ولایت است عالم وارث آن شخص است و آن عالم دو قسم علم حصه ندارد و یک حصه دادر و آن را نیم عالم گفته میشود و رحمه اللعلمین هم نبی بود هم ولی بود.

مکتوب 267 صفحه کتاب 137 اسرار دقایق نه خودشان امام ربانی مجدد الفسانی مشرف بود و از آن کم اندازه هم به ظهور منید باد بلک رمز و اشارت نموده متعلق گفتار نموده و آن اسرار چراغ نبوت است و ملانکه علین به آن مقام ولایت شریک است به آن علوم معارف فیضان میشوند و هر نا اهل و ناکسی خبر ندارد.

مکتوب 266 صفحه کتاب 104 اهل السنه و الجماعت و عقاید گلامیه از طرف مشایخ عقاید ماترید موفق است و عقاید فلسفی رد کردن و اهل فلسفی مزمت و خرابیه بان کردن و آن ملحدین وزندیقین و مرتدین و نام نهاد صوفیه نه پایده گمراه شده و بعضی احکام نماز تعلق دارد باز هم گمراه میشود.

مکتوب 33 صفحه کتاب 92 نام نهاد خراب علما در دنیا محبت گرفتار است و علم ذریعه دنیا حاصل کردن وسیله جور کردن خراب از تمام مخلوق جان خودبهنتر و در حقیقت دزد های دین است عالمان بی عمل در دین پیشوای ما است و مخلوق جان بهنتر خیال میکند و علما بخاطر محبت دنیا به مخلوق فایده رسانده اما خود نفع نمیبرد آخر فاسق فاجر میشود.

مکتوب 53 صفحه کتاب 26 نام نهاد خراب علما سود اختلاف در جهان سبب تباهی باعث است و علما عقاید حق بهنتر عالم در تمام جهان در از انسانها بهنتر است و عقاید باطل علماء بدتر عالم در تمام جهان در انسان ها بدتر است و یک شخص بزرگ ابلیس لعین دید فارغ نشسته بود و گفت که من علما بی عمل را تربیه نموده و خودم راحت هستم.

مکتوب 48 صفحه کتاب 20 آن علما تعظیم به کار است که عمل شریعت را قایم نگه داشته باشد سید الانبیاء وسیله بالای دشمنان فتح نصیب میشود و روز قیامت در

باره شریعت سوال و جواب میشوند و در باره تصوف هیچ نوع سوال و جواب نمیشود و حکم شریعت به جا آوردن و جنت داخل شدن و دوزخ نجات دادن است.

مکتوب 285 صفحه کتاب 39 سیما و رقص وجد احکام در بعضی معارف به روح تعلق دارد به الله راست مستقیم راهی هدایت و سماع وجد رحمانی بهتر به ذاکرین فایده مند است به خاطر شخصی که ارباب قلوب و سیر الی الله قطع کردن و بقا بالله تعلق دارد بعداً جذب قی عنایت فرماید و جذب به راستی انسان میسر میشود.

مکتوب 62 صفحه کتاب 40 جذب سلوک بلکه منزلی سلوک اصل مقصود است تمام تعریف بخاطر الله است و آن شخص برگزیده سلام باشد طریقه اصول الی الله دو جز است یک جذب و سلوک و دوم عبادت تصفیه و تزکیه اول اصلی مطلب جذب نیست و اصل مطلب سیر فی الله در اصل مقصود و مطلوب و رضا الله است.

مکتوب 287 صفحه کتاب 53 و جذب سلوک هر دو مقامات و مناسب به الله تعالی از حمد و ثنا است الله در مابین ذاکرین هدایت کردن اگر هدایت الله نمی بود هرگز هدایت به دست من نمی بود و بی شک اشخاص ذاکرین از طرف رسولان حقیق خیر دارد و همراه کرده بلکه تا روز قیامت حاضر هستم.

مکتوب 23 صفحه کتاب 56 پیر ناقص بیعت طریقت گرفتن منع است پیر ناقص با کافر مشابه است و ناقص طریقه اخذ کردن طریقه ناقص رفتار کردن آن اشخاص هوا تابعی و حرص ملحدین است و ناقص در حال باطل چیز درک ندارد و در باطن شما از روشنی نمی باشد.

مکتوب 61 صفحه کتاب 38 شیخ کامل و مکمل بیعت کردن پیر ناقص خلاص کردن و در حقیقت پیر ناقص مطلب حاصل کردن منع است که خود شان مریض باشد دیگران را چگونه علاج کنند و حرف ناقص خودش در باره تداوی ناقص است که شخص خیال میکند که مرض جور شود بلکه از بد بدتر لیکن مضرت عقاید باطل در بدن پیدا میشود.

مکتوب 101 صفحه کتاب 102 در باره آن اشخاص که کامل و ناقص خیال میکند و اعتراض میکند جاهل مخلوق گمان جهالت میکند که نفس اماره و نفس مطمئن

تصور میکند و اما در احکام به مطمئن خیال میکند و فرق میان کافر و پیامبر را نمیتواند و از کمالات نبوت انکار نموده و در حق من از منکرین خلص کند.

مکتوب 83 صفحه کتاب 76 ظاهر و باطن جمیعت در شریعت و حقیقت هر دو جمع میشود ظاهر شان روشنی شریعت مستقیم شده و باطن همیه حق تعالی ثابت قدم باید باشد اگر کدام نیکبخت هر دو علوم مشرف کند در حالیکه انسان نمیتواند هر دو ظاهر و باطن را تفکیک کند.

مکتوب 84 صفحه کتاب 77 شریعت و حقیقت یک به دیگر عین است و مرتبه عین الیقین شدن علامت مقام معارف علوم شرعیه مطابق کنند و مقصود در شریعت و حقیقت در یک به دیگر عین است و در حقیقت یک به دیگر جدا نیست و فرقه صرف اجمال و تفصیل و کشف الاستدلال روشن شریعت موافقت ظاهری معلوم میشوند.

مکتوب 190 صفحه کتاب 76 دوام ذکر الهی بالای شان حرص کند تمام وقت ذکر الهی دوام داشته باشد و یک لحظه هم غفت جایز نیست الله تعالی حمد در الله احسان است طریقه ذکر اختیار کردن بلند بارگاه طرف ذکر کردن چاره نیست و قل حضور یک توتّه گوشت است آنرا صالح باشد تمام بدن صالح است.

مکتوب 163 صفحه کتاب 43 بیان اسلام و کفر یک به دیگر زد است هر دو زیدین یک عزتمند و دوم شان خوار و ذلیل میباشد اصل حقیقت و سعادت دو جهان فقط تا بعداری سابطه و بسته ست و محبوب محمد مصطفی (ص) متابعت اسلامی احکام به جا آوردن و رواج کفر از بین بردن و یک ثابت کردن و دوم رد کردن میشود.

مکتوب 276 صفحه کتاب 25 بیانات محکّمات و مشابهات علمای راسخین حق تعالی در کتاب خود دو قسم فرمان صادر کرده یک محکّمات دوم مشابهات اول قسم علم شریعه احکام است و دوم قسم حقایق اسرار علم مخزن است و آن اسرار تاویل در علمای راسخین به غیر به دیگر اشخاص خبر ندارد.

مکتوب 289 صفحه 75 بیان الله تعالی حمد است و در قضاء قدر اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عوام مسلمان آن اسرار نشان ندادن که در راه گمراه نشود

و راه راست بی راه نشود و اکثر خلق حیران و گمراه میشوند و مثل که اکثر دیده
میشود که خیال باطل هم غالب است و جبر قائل است.

مکتوبات امام ربانی عهد استثنائی (روح آن کتاب است که گروهی که به انبیا و اولیا قابل باشد این مکتوب برای است سزاوارست قبول، اشخاص جامع اکالات مثل مثل است. مکتوب
44-75-165 اشخاص بدعتی و جهالت و کمزوری است.

اول هم اسلام غریب بود و آخر زمان هم اسلام غریب شود اول اسلام غریب بود و هر طرف زلالت و کمزوری گزید و هر طرف نوشیدن شراب بود هر طرف قتل و زناکاری نمود
میگردد و هر طرف صدای شرک بدعت بود و هر طرف جنگ و دشمنی به اصحاب کرام بود و سرکشان دین نیامد بودند

خارج یکست قانون شرعی و حکومت شرعی غایت کننده را میگویند به مثال حضرت عمر فاروق خلافت شان خارج غایت کرد حضرت عمر فاروق به شهادت رسانید خلافت شان
ختم نمود حضرت عثمان غنی و حضرت علی شیر خدا را غایت و شهادت رسانیدند. و علامه در آخر زمان مردمان که اذاعت توحید و اله و ایل قرآن و حدیث مشهور به غیر متقدمین و بیابان
و امشایان ستمگر را با حق پسنداند و بی دینی را دین میگویند بدعت را عدالت میگویند و مسلمان را شرک میگویند و زیارت ائمه و مناسک را بدعت میگویند و مسلمان را کافر میگویند و هر طرف
قتل کفر است و هر طرف زنا شراب است و هر طرف قتل و زنا کاری است و هر طرف صدای شرک بدعت است و هر طرف عدا دشمنی به مسلمانان پاک است و سرکشان
دین هم مشهورهای با حق پسندند و پیروان خارج مشهور به اذاعت و توحید سنت و ایل قرآن و حدیث را قبول دارد و غیر آن را شرک بدعتی است و آن فیصله ابو بکر صدیق قبول ندارد و
حضرت عمر فاروق قبول ندارد و فیصله حضرت عثمان فیصله قبول ندارد و حضرت علی شیر خدا فیصله قبول ندارد و فیصله چهار امام تأسیب را قبول ندارد و بیاید نام سادات مسلمان در قرآن و حدیث
بدر اختیار آمده است که حرام بیاید نام سادات مسلمانان گوشت مک و خروپنگ و غیره حرام بخورد و قرآن حرام ذکر است امام چهارم تأسیب ذکر کرده و آن هم آنجنان و جاسوس بریتانیا است
و آنگاه دشمن اسلام است اگر بنت و جهنم نشود و همی دشمن مسلمانان نبوده اعلان به عام مومنین و مومنات خصوصاً خاص اولیاء الله به فیبک غلام حضرت غلام غازی مرو میدان و
فیبک حاجی جب خان مزاج و صفت را دیدید و از این گروه همراه جان خود فرزندان خود را حفظ کنید که در باطل مثل زحر بل است و علیه حق بختی است علیه باطل جسمینی
است اگر کسی که عاقل باشد حاجی جب خان خوب گفته که تار حقیقت بسیار شیرین است و به باطل قالد سلاما. اگر حق نمون قانون شرعی حکومت اسلامی بود مسلمان باید بپناه بیاید
سر بر بند نیاید خاطر آنکه امام اعظم صاحب روح ابد تمام هر سر بر بند نشسته است به خاطر از الله متعال که حاضر و ناظر است جایگزین و بگفتن حج عرب به سرشان بود.

آن شخصیک حق را به اولیاء باطل باطل مازد و باطل را به اولیاء حق حق مازد و شریعت است. و دره شریعت کفر است.

وَأُولَئِكَ يَفْرَحُ بِبَابِ الْجَنَّةِ فَيَقْرَأُ اللَّهُ
 لَهُ وَحَاوِلْ لَوْلَا الْعَمْدُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
 نَحْتَهُ أَدْمُ قَمَنْ دُونَهُ وَهُوَ الَّذِي
 قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 نَحْنُ الْأَخِرُونَ وَنَحْنُ السَّابِقُونَ
 قَوْمَ الْقِيَامَةِ وَإِنِّي قَائِلٌ قَوْلًا غَيْرَ مُغْمَرٍ
 وَأَنَا حَبِيبُ اللَّهِ وَأَنَا قَائِدُ
 الْمُرْسَلِينَ وَالْأَخْفَى وَأَنَا خَاتَمُ
 النَّبِيِّينَ وَالْأَخْفَى وَأَنَا
 مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
 عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِنَّ اللَّهَ
 خَلَقَ الْخَلْقَ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِ
 مَجْرَعَةٍ جَعَلَهُمْ فِي رَيْقَيْنِ
 فَجَعَلَنِي فِي أَحْسَنِ
 فِرْقَةٍ جَعَلَهُمْ
 قَبَائِلَ فَجَعَلَنِي فِي أَحْسَنِ
 قَبِيلَةٍ وَجَعَلَهُمْ
 بِيوتًا فَجَعَلَنِي فِي أَحْسَنِ
 بَيْتَانَا فَأَنَا خَيْرٌ مِنْ نَفْسَائِهِمْ وَخَيْرٌ مِنْ بَيْتَانَا

تعالی و نخستین کسی است که شگافتگی کرده از وی
 قبر و نخستین شفاعت کننده است و نخستین
 کسی است که قبول کرده شود شفاعت و
 و نخستین کسی است که گوید در بهشت را پیش
 حق تعالی برای و سے داوست بردارنده معلم
 سائش حق جل جلاله روز قیامت زیر علم و ست
 آدم و هر که جز داوست و داوست علی بن ابی طالب
 که فرموده است ما مییم پیشینان و ما مییم پیشینان
 روز قیامت من گوینده ام کفارے را بیغافر
 و نعم محبوب حق تعالی و نعم کننده مرسلان و
 نعم و نعم ختم کننده پیغمبران و نیت فخر و نعم
 محمد پسر عبدالمطلب پدربند خدا تعالی
 پدرا کرد خلق را پس گردانید مراد و بهترین ایشان
 پس گردانید ایشان او کرده پس گردانید مراد و
 که بهترین ایشانست پس گردانید ایشان را
 قبیله قبیل پس گردانید مراد و بهترین قبایل
 گردانید ایشان خانه خانه پس گردانید مراد
 بهترین خانه ها ایشان پس مردم بهترین ایشان
 از روی و ذات و بهترین ایشان از روی خانه

فردی که از وی
 شفاعت کند
 در بهشت
 و نخستین
 کسی است که
 قبول کرده
 شود شفاعت
 و نخستین
 کسی است که
 گوید در بهشت
 را پیش حق
 تعالی برای
 و سے داوست
 بردارنده
 معلم سائش
 حق جل جلاله
 روز قیامت
 زیر علم و
 ست آدم و هر
 که جز داوست
 و داوست علی
 بن ابی طالب
 که فرموده
 است ما مییم
 پیشینان و ما
 مییم پیشینان
 روز قیامت
 من گوینده
 ام کفارے را
 بیغافر و نعم
 محبوب حق
 تعالی و نعم
 کننده مرسلان
 و نعم و نعم
 ختم کننده
 پیغمبران و
 نیت فخر و
 نعم محمد
 پسر عبدالمطلب
 پدربند خدا
 تعالی پدرا
 کرد خلق را
 پس گردانید
 مراد و بهترین
 ایشان پس
 گردانید ایشان
 او کرده پس
 گردانید مراد
 و که بهترین
 ایشانست
 پس گردانید
 ایشان را
 قبیله قبیل
 پس گردانید
 مراد و بهترین
 قبایل گردانید
 ایشان خانه
 خانه پس
 گردانید مراد
 بهترین خانه
 ها ایشان پس
 مردم بهترین
 ایشان از روی
 و ذات و
 بهترین ایشان
 از روی خانه

مغز و شکر
 محل انوار
 منور است
 علی بن ابی طالب
 علی بن ابی طالب
 علی بن ابی طالب
 علی بن ابی طالب
 علی بن ابی طالب

محمد بن ابی طالب
 علی بن ابی طالب
 علی بن ابی طالب
 علی بن ابی طالب
 علی بن ابی طالب
 علی بن ابی طالب

سنت نبویه او بنوازند و مبتالعت شریعت رَضِیَہُ ^{بسنده} او سر فراز سازند امروز عمل قلیل را که مقرون
 بتصدیق حقیقتِ دین اوست عَلَیْہِ الصَّلٰوۃُ وَالتَّوْبَةُ بِعَمَلٍ کَثِیْرٍ بر میدارند اصحاب کتف
 این همه درجات که یافتند بواسطه یک حَسَنه است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحانه و معاصی
 بنور یقین ایمانی در وقت استیلاء معاندان مثل سپاهیان در وقت غلبه دشمنان و استیلاء
 مخالفان اگر اندک تیر ترومی کنند آن قدر نمایان می شود و اعتبار میگیرد که در وقت امن اضعاف
 آن در حقیقت اعتبار نمی آید و ایضا چون آن سرور محبوب رب العالمین است متابعان او بواسطه
 متابعت برتره محبوبیت میرسد چه مثبت در هر که از شامل و اخلاق محبوب خود می بیند آنکس را
 محبوب خود میدارد و مخالفان را ازینجا قیاس باید کرد و شعر محمد عربی کا بر وی هر دو سر است
 کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او و اگر هجرت ظاہری میسر نشود هجرت باطنی ابکمال
 مرغی میباید داشت با ایشان ^{در ظاهر} بی ایشان میباید بود ^{در باطن} لَعَلَّ اللّٰهَ یُجِذُّکَ بَعْدَ ذٰلِکَ مُرًا
 مؤتمن نور و زرسیده است و معلوم است که آن ایام انالی آن معامله را در تفرقه میدارند و بعد
 از مضمی آن هنگامه اگر اراده خداوندی جل سلف از مساعدت نمود امیدوار است که شرف ملاقات
 گرامی میسر شود و زیاده اطناب موجب اطلاق است ^{در ظاهر} ^{در باطن} ^{در باطن} ^{در باطن} ^{در باطن} ^{در باطن} ^{در باطن} ^{در باطن}
 الْکِرَامَ السَّالِمَ عَلَیْکُمْ وَ عَلَیْہُمْ اَلِیُّ یَعِیْبُ الْعِیَابَ

لغنته شایسته
 در ذکر کرامت حضرت
 است در وصف حق
 بهت در وصف حق
 کرامت باطنی
 کرامت باطنی
 کرامت باطنی
 کرامت باطنی
 کرامت باطنی
 کرامت باطنی
 کرامت باطنی
 کرامت باطنی

کرامت باطنی
 کرامت باطنی
 کرامت باطنی
 کرامت باطنی
 کرامت باطنی
 کرامت باطنی
 کرامت باطنی
 کرامت باطنی
 کرامت باطنی

مکتوب ہفتاد و نهم

تیرہ برس سے زائد ہر روز صبح و شام اور تیس دنوں میں ایک مرتبہ سید کو منن علیہ السلام و علی
 اِلَهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ اَوْلًا تَصِحُّ عَقَائِدُ وِثَانِيَا بِدِ اَسْتَنْ اِحْكَامِ ضَرْوِيَّةِ تَقْصِيْمِيَّةِ وِوَرِيَانِ اَنْكَلِ
 اَرْحُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى بُوَسِيْلَةٍ اَوْ اِيُوَسِيْلَةٍ اَوْ تَعَالَى مَعِ اِيَدِ طَلْبِيَّةِ لِكَلِمَاتِ اللّٰهِ مَسْجُودًا
 وَعَاقِلًا لِمُتَعَدِّ سَعَادَتِ وَاَرْبَعِ مَنُوْبَتَا بَعْتِ سَيِّدِ كُوْمِنِ اَسْتِ عَلَيْهِ وَعَلَى اِلَهِ الصَّلَاةِ
 وَالسَّلَامَاتِ اَمَّهًا وَاَكْمَلَهَا بِرَبْحِيكِهِ عَلَمًا وَاِبِلِ سُنَّتِ شَكَرًا لِلّٰهِ تَعَالَى سَعِيَّةً مِمَّنْ بَيَانِ فَرْسُوْدِهِ
 اَوْلًا تَصِحُّ عَقَائِدُ بِمَقْتَضَا اَرَامِي صَائِيَّةِ اِيْنِ بَزْرُگُوَارَانِ بَايْدِرُوْثَانِيَا عِلْمِ حَلَالِ وِحْرَامِ
 وِفَرْضِ وَاِجْتِ وِسْتِ وِمَنْدُوْبِ وِبِلْجِ وِوَشْتِيَّةِ حَاصِلِ بَايْدِرُوْثَانِيَا عِلْمِ بِمَقْتَضَا اِيْنِ اِيْنِ عِلْمِ نِيْزِ
 وِرْكَارِ اَسْتِ بَعْدَ اَرْحُصُوْلِ اِيْنِ وِوَجِيْحِ اِعْتِقَادِي وِعَلْمِي اِكْرَامِيَّةِ اَرْزَلِي مَدْفُرْمَايِدِ طَبْرَانِ
 عَالَمِ تَقْدِيْسِ سَيِّدِ اَيِدِ وِيَدِ وِفِيْمَا اَخْرَجَ اللّٰهُ اَدْنِيَا مَعُوْنِي كِرَامِي اِيْنِ نِيْكَدِهْ كِهْ اَنْ رَا اَدِ
 سَطَلَبِ شَمْرَنْدِ وِحْصُوْلِ مَالِ وِحَاوِ اَوْ اَزْ مَقَاصِدِ اِنْكَارِ نَدْبَنْدِ مِمَّنْ بَايْدِرُوْثَانِيَا
 وِتَعَالَى بُوَسِيْلَةٍ اَوْ اِيُوَسِيْلَةٍ اَوْ تَعَالَى مَعِ اِيَدِ طَلْبِيَّةِ بِمَقْتَضَا كَارَانِيَّةِ وِفِيْمَا اِيْنِ مِمَّنْ اَسْتِ
 اَلْتَفَاتِ نَمُوْدِهْ مِمَّنْ خُوَاسْتِهْ اَنْدِ كَثْرِيَّةِ اَكْمَلِ اَسْمَاءِ اَوْ غَايْمًا اِلْحِجْتِ خُوَا بَزَنْدِ نَمُوْدِ اَمَّا اِيْك
 شَرْطِ اَمْرِي دَارِنْدُوَانِ وِحَدِيْتِ قَبْلَهْ تَوْجِهْ اَسْتِ قَبْلَهْ تَوْجِهْ رَا مَسْتَعِيْدِهْ وِسَا خْتِنِ خُوْرَا وِرْتَفَرِقِهْ
 اَمَّا خْتِنِ اَسْتِ مَثَلِ شَهُوْرِ اَسْتِ كِهْ هَرْ كِهْ بِيْجَا اِيْمِهْ جَا وِهَرْ كِهْ مِمَّنْ جَا اَسْتِ جَا حَضْرَتِ حَقِّ سُبْحَانَهُ وِتَعَالَى
 بِرْجَا وِيَهْ شَرِيْعِيَّةِ مَصْطَفِيَّةِ عَلِي صَالِحِيَّتَا الصَّلَوٰةِ وَالسَّلَامِ وَاَلْحَيْهْ فُوَا اَسْتِ قَامَتِ كَرَمَتِ
 فَرْمَايِدِ وَالسَّلَامُ عَلٰى اِيْنِ اَتَّبِعِ الْهُدٰى وَاَلْتَزِمِ مَقَابِلَهْ الْمَصْطَفٰى عَلَيْهِ وَعَلَى اِلَهِ
 الصَّلَاةِ وَالسَّلَامَاتِ

طبع فی بیروت
 مطبعہ دار الفکر
 بیروت
 سید کو منن علیہ السلام
 و علی
 ایلہ الصلوٰۃ والسلام
 اولاً
 تصحیح عقائد
 و ثانیاً
 استن احکام
 ضروریہ تقصیمیہ
 و وریان انکلی
 ارح سبحانہ
 و تعالیٰ
 بوسیلتہ
 اویوسلتہ
 اوتعالیٰ
 مع ایدہ
 طلبیہ
 لکلمات اللہ
 مسجوداً
 و عاقلان
 لمتعدی سعادت
 و اربع منوبت
 سید کومین
 است علیہ
 و علی ایلہ
 الصلوٰۃ
 و السلامات
 امہاً
 و اکملہا
 برحبیکہ
 علماً
 و ایل سنت
 شاکراً
 للہ تعالیٰ
 سعیۃ
 مممن بیان
 فرسودہ
 اولاً
 تصحیح
 عقائد
 بمقتضای
 آرائی
 صائیۃ
 این
 بزگواران
 بایدروثنیا
 علم حلال
 و حرام
 و فرض
 و اجبت
 و دست
 و مندوب
 و بلج
 و وشتیۃ
 حاصل
 بایدروثنیا
 علم
 بمقتضای
 این
 علم
 نیز
 و رکار
 است
 بعد
 از حصول
 این
 و وجیح
 اعتقادی
 و علمی
 اکرامیۃ
 آرزی
 مدفرمایید
 طبران
 عالم
 تقدیس
 سید
 آید
 و ید
 و فیما
 اخراج
 اللہ
 ادنیٰ
 معونی
 کرامی
 این
 نیکدہ
 کہ
 آن
 را
 اد
 سطلب
 شمزند
 و حصول
 مال
 و جاہ
 او
 از مقاصد
 انکار
 ندبند
 مممن
 بایدروثنیا
 و تعالیٰ
 بوسیلتہ
 اویوسلتہ
 اوتعالیٰ
 مع ایدہ
 طلبیہ
 بمقتضای
 کارانیۃ
 و فیما
 این
 مممن
 است
 التفات
 نمودہ
 مممن
 خواستہ
 اندکثریۃ
 اکمل
 اسماء
 اوغانما
 الیحت
 خواہند
 نمود
 اما
 ایک
 شرط
 امری
 دارند
 وان
 وحدت
 قبلہ
 توجہ
 است
 قبلہ
 توجہ
 را
 مستعدہ
 و ساختن
 خود
 را
 و تفرقہ
 انداختن
 است
 مثل
 شہور
 است
 کہ
 ہر
 کہ
 بیجا
 ایمہ
 جا
 و ہر
 کہ
 مہ
 جا
 ایت
 جا
 حضرت
 حق
 سبحانہ
 و تعالیٰ
 بر جاوہ
 شریعت
 مصطفویہ
 علی
 صالحیہا
 الصلوٰۃ
 و السلام
 و الحیۃ
 فووا
 استقامت
 کرمت
 فرماید
 و السلام
 علی
 این
 اتبع
 الہدی
 و التزم
 مقابله
 المصطفی
 علیہ
 و علی
 الہ
 الصلوٰۃ
 و السلامات

مکتوب صد شصت و پنجم (۱۶۵)

معه بمکه و...
گوشینت و...
بعون و...

بسیادت و نقابت پناهی شیخ فریدصد و ریافته و ترغیب برتیباعت صاحب شریعت
علیه و علی اله الصلوات و التسلیمات و عداوت بخص و غلطت بانحالان شریعت
علیه الصلوات و السلامه شرفکم الله سبحانه انه بشرف المیراث المعنوی من الصلوات
الذمی الفرشی الهاشمی علیه و علی اله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها
كما شرفکم بشرف المیراث الصوری و یرحم الله عبدا قال امینا میراث صوری
ان سرور علی عز اله الصلوات و التسلیمات بما خلق تعلق دار و میراث معنوی بعالم
که آنجا همه بیان معرفت و رشد و هدایت شکر علی میراث صوری است که میراث معنوی

کتابت فی...
تاریخ...
مکتوب...

۲۸
المیراث المعنوی...
المیراث الصوری...
المیراث الصوری...

متعلق کرده و تقبل المیراث المعنوی کما یتبعه الا کمال التسلیمات المصطفوی علی الصلوات
والتسلیمات و التسلیمات صلیکم باتباعهم و اطاعتهم فی احوالهم و احوالهم و کمال تانعت فرج
کمال محبت ابان سرور علی الصلوات و السلامه مصرح ان الحیب یمن هنا لا یطیع و علامت
کمال محبت کمال بخش است باعداء او و سئل الله علیه و سلمه و اطهر عداوت بانحالان شریعت
او علی الصلوات و السلامه و محبت ما یمنیت گناش ندارد و محبت دیوانه محبت است که محبت
نار و بانحالان محبوب هیچ وجه آشی نمی نماید و محبت متباینه حج نشود حج متباینه انحال
نقده اند محبت یکدیگر سلام عداوت و گریست نیک نامل باید فرمود که هنوز کار از دست فرشته
است تا از ک ما یمنیت می توان نمود فرود کار از دست برود و غیر از آن است ماضی نخواهد بود
سه بوقت صبح شود مجبور و زحمت بد که با کینه عشق و شیب و مجبور و تسلیم و نیاز فرود
و غرور است و معامله آخروی آبدی بر آن مترتب زندگانی چند روزه را اگر تیباعت سید

تسلیمات...
صلوات...
سلامه...

مکتوبات امام ربانی صدها ثانی (روح آن کتاب است که گروه که بر انبیاء و اولیا قابل باشد این مکتوب برای است سلسله متبوع، اشخاص جامع اکالات مثل صل است. مکتوب
313-290-243-221-168-66 یا به حکم یک کشور مثل محمود خزوی باشد فرمان غامری و باطنی داشته باشد.

علا طریقه تشبیه به واسط حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و قیقت بلند دارند و درین طریقه با برتری دارد و طریقه تشبیه که نسبت ما از طرف رحمت للعالمین منسوب است و از نام گفته زیاد
 تعجب آن است که طریقه تشبیه نهایت در ابتداء درج کردن و طریقه تشبیه یعنی طریقه اصحاب کرام است و ریاست و مجاهدت در مقابل نفس عار و تا احکام شرعی و التزام متابعت سنت سنی
 طریقه اصحاب کرام را مخصوص است که این اولیاء الله بزرگواران اول صحت در لعلمین میسر شده که اولیاء الله هستی، بهترین قرون قرن قح سحاب گفته، قیاس کنی ز ستم و بدام که این
 بزرگواران اول صحت محبوب همان محمد مصطفی (ص) میسر شده و بواسطه الزام سنت است و سنت سنی لازم کردن و از به امتیاب نهد که در حدین یک کنگ گوشت است که آن قلب
 سگ است که آن قلب دگر است که آن اصلاح شمه نام بدن اصلاح است. دوام ذکر الهی تعلق دارد و دگر الهی مشمول شدن بار بار الله که کسین خاطر سگ دگر الله فرض من قبل کل
 فرض که در ولایت اولیاء الله و درجات خاص طور به ولایت مهدی معاد ولایت سگ سگ ز قم است ولایت اولیاء الله صغیر که بر این منبر ان، و علیا است ماکو ولایت است. ولایت که در تمام
 کالات زیاد دارد. تمام مقامات نسبت ثبات است و نسبت در تمام نسبت با برتر است و تعلی ذات پاک الله به اکثر مشایخ به نژاد الله تعالی بارگاه تمام جانب به مثل برق سرعت یکسره طریقه تشبیه
 ، صوفیه، نقاب و مباحث ذات پاک است و نیز ضروری میباشد بید انحصار صورت کیر و تعارف در بر بزرگان نسبت بهین حضور تشبیه است و نسبت به تشبیه به حضرت خواجه کان عبادت از این
 حضور تشبیه است این حضور را حضور بی سبب بیکسره غیر حضور بی نوع عبادت فرض و نقلی قبول نشود بخاطر اینکه لاسلوت الا حضور القلب و تشبیه بلند دارد باقی تمام طریقه مشایخ فضیلت دارد
 ز مثل تشبیه، تشبیه هر بواسطه فنا و تاملک جذب و تجلیات به عورات میاید و مراد از آن بهین قرب الله است و طریقه عالی تشبیه نسبت با حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و نام اصحاب از
 پنجاه طریقت بهت کرده بود از آن وقت الی وقت حاضر جائز و منکر از اصحابان سنده و محبوب مصطفی (ص) بهم ولی بود هم نبی ولایت به طریقت تعلق دارد و نسبت به شریعت و ارث رح
 لعلمین آن است که هر دو علم داشته و کامل وارث است اگر در شریعت حصه دارد و در طریقت حصه ندارد آن را نیم وارث بیکسره فوق دیگر نیامد اشاره به مکتوب (66-168-
313-290-243-237-221 میباشد.

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بآیند، او ایامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب (302.292.287.285.113) علقه داکرین او ایامه، امه جذب، و جدور قس علقه داکرین حر سلطان نظیر این مکتوبات خود را بشد که در کدام را در بیان است برای
مومنین و مسلمان که در خیرت نقشیده اند که خیرت ستر است جذب، و جدور قس آن به تمام اطلاق دارد و پند و توبه است با او ایامه، بهتر از صد سال عبادت بی ایمانی در صد سال عبادت کننده و سینه و قلب انوار
و روح سرخشی اشفاقان فیض انوار که سینه سینه تعلق دارد آن عاقلان از آن خبر ندارد، عالمان بی عمل جذب و جدور قس علقه را عمل شیطانی میگویند که این خود ضرورت دین را انکار کرده است، امه (ج)

99 اسم مشهور در یک نام امه اسم اعظم است موجود الله، مطلوب الله، سبوحه الله، مستودع الله و در ایشان از امه طلب خویش را بنموده رابع به این لازم است یک مثال اول شد عالمان شیر
دل را که از حب و دوست بزنانه نشود که عمل شیطانی است و خدا در آن و خدا در آن زمان به صدای آن جذب و جدور قس می نماند آن را عمل شیطانی میگوید و در حقیقت از خیرت نقشیده سکر است و اهل پاک
داکرین را شیطانی میگویند از راه عاقلان و مشفقان یک مکتوب است و حتی امه خبر ندارد مثال مثل دیگر مومنی و دشمنی که بگوید که حق و حجت دارد و عاقل و متروپه بلای این مشق حجت را داد که در دنیا نماند و هر
عالم که در خیرت مثل نباشد مثال بلای است و مثال مثل دیگر که یک گام راه را بداند عالم که در آن خبری خوردن - عالم اول غذا را نماند و میگوید بخام است و عالم دوم غذا را نماند و میگوید شیرین است و عالم
سوم غذا را نماند و میگوید بی مک است عالم چهارم غذا را کفلا نماند و میگوید صحیح است - و در عالم دیگر که به از داکرین بی خبر بود و خیرت مثل نیست و خیرت دارد و بنده نظر نماند باطل و باطل است

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بآیند، او ایامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

شریعت در حقیقت عدالت است غیر شریعت خیرت اها و نذرت است.

خدا و ان آن به عالم که تمام زنده بود و خودشان هم مرده میماند همین عالمان بی عمل از خارج حجت میمانند همین غیر متدین بی دین عالمان مثال طریقت انصوف و آن نم وارث است بگذرد مومنی عمل وارث
دارد آن عالمان فعلی که در پاکستان خود را از یک تحلیس مکتوب که هر کس قتل و قتل بنده در عمل 40 سال - میلیون دشمن را شنید نمونده و ناموس می شد او کاست آید که کدام ملک به فروش رسانید چه شده
باید جلد و بشد و حقیقت این عمل خداست - اسلام نبود بلکه خداست - یهود و نصارا است یهود نصارا و مومنی اسلام داشت و مشهور به اخوان المسلمین بود و حقیقت اخوان المسلمین بود و هر قتل غیر حق را به حق شرب دیدن و
نذرت و آن دشمن میگوید که آن عدو تو حق از آن سلب شده از آن عالم و نامبری قبادش قبول میخواند تفرقه از اول خلقت است مرکز در حقیقت - غفلت مع نشد تفرقه نماند است و عذاب برتر از
تفرقه نیست تفرقه حقیقتی و عقیده عملی است - آینه هر یک نظر قتل و قتل به هم اصلاح نیست - نیم اهلان پشت زده آن قتل و قتل در نظر و نماند و قتل - مثل حکومت عربستان سعودی که عدالت نمائی به
ذبح بهری جاسوس انگلیس از بین برده آن گروه که در خارج به اساس است در سر بر همان قتل و قتل به چشم سر دیده و بنده که شهادت ملک با صد باره نظر ندارد و درین جمهور آن شخص که خارج، ایش از آن مرجع توبه
میکنند از آن خبر باشد - مثل محمود فتوی سواد قوم نه مکتوبی است نام نهاد اسلام مکتوب که موجب همان حضرت محمد مصطفی هم نبی بود هم ولی نبوت - شریعت تعلق دارد و خیرت دینی به ولایت تعلق دارد که در آن عالم
نم نهاد و مکتوبات فوق ساد و شیرین ترین عالمان بی عمل و همین اشخاص ولایت دارد مکتوب (48.33.53) این او ایامه را ثبت کرده - به عاقل یک دلیل پس است ما به اهل عالم تمام قرآن نغم نشود به هم کم
است

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بآیند، او ایامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب (255-186-80-48-53-33) ایمان عالمان بی عمل و عاقل و حقیقت جاهل و جاهلی و مومنی اسلام باطل و باطل است هر قانون از خود شروع دارد
قانون اساسی، قانون و مکتوبی، قانون حقوق بشر و قانون زن نام نهاد متعلق بشر زمان باشد همچنان یک زن در ایوان پیش بی بی سی اعلان نموده که من برای دو شخص صلاح کردم هر دو بی وفا بودند

ابابک صحیح کرم یک سید وفادار بود یک هم خشت است و زن هم خشت است قانون و کوراسی و آزادی نسبت باشد که هر دو معنای فدا و آخر زمان است مثال اول در ایوب بی بی سی فدا پیشه اعلان نمودند که کرام الدین کریم رئیس خدایسین قوتبال افغانستان در تهاجر نمایی بر تیم قوتبال زنان افغان یک سیلون دالر امر بچلی جرید کردید که این خود حقیقت یک اعلان به مرده گوی است.

و قدم اول عام مسلمان مبارکی میمانند و این گل شان و شمی به مسلمانست و دوم به اساس دولت و پاچگی مسلمان بد جان هم انداختند و این هم علایم دشمنی شان است که این قانون در پشت پرده برایت کشند و شان امحیس است که به عقاید اهل از نام اسلام استاده میکنند و حقیقت به مثل کھیا بود و تعداد افغانستان در نظر دارند که در شکر کابل به چشم سر دیده میشوند و حقیقت قانون امحیس به مسلمان شل و مرده گوی است اما سنا خالیست خویش را بر علیه اسلام او امر میدهند و حقیقت اسلام و کفر شدی که در هر دو ضدین در یک جامع نیستند و جمع کردن آن محال است و اسلام عزت و ادون است

کتابت ام پانچواست یعنی آن کتاب است که هر کوه بر نیاید او با سه قول باشد این کتابت های است مسو قوتبال اشخاص مانع حکومت مثل مثل است. کتابت های (163-276-289) یکه ماکر یک کشور به اساس کتابت فرمان صادر نماند که دست اسلام باشد زیرا که کفر خوار و اهل شان و اهل حقیقت و سعادت در جهان مختلف واری دین اسلام و موجب هم مصطفی اص او با آوردن اسلام دین اسلام میباشد و ازین برهان رسوم کفری میباشد. بیکه در ام انبیا و او با اید قابل و عینه دارد و از جودت سلبه صاحب سید سید لکمه کتابت نام بانی اهل کفنی خود را ستاید بیکه که کتابت های (163-274-259-186) اولت به اشخاص به حق ترتیب شده که در سعادت و کوراسی سر سبزند هر نوع دست از برهان شد حضرت محمد مصطفی اص است و دشمنی به قانونی شریعت است که کتابت های (54-186-255) او کتابت بیان آیت سعادت و مقابله کار بدین و حق تعالی که کتابتند در تمام فواید انوار اول علم شریعت اسلام دست است و دوم عقایق اسرار علم طریقت است و آن اسرار تمویل و مداراتین به غیر مکر اشخاص غیر مذکور و قنایه اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عام مسلمان آن اسرار شان ندانند که در راه راست گمراه نموده و دست بی راه نموده و کفر خلق را میران نمودن و گمراه کردن است و سنا کفر و دین یافته و خیال اهل هم طالب است و غیر قابل است کتابت های (276-289-266) اعلان بی بی سی فدا و شیک یک زن که تهاجر او شخص صحیح کرم آن دو شخص وفادار نمود اما بیک صحیح کرم آن یک وفادار بر آمدت نمود و در راست حال او قنایت میکند.

کتابت های (80-33-53-48) کتابت 195 سوزین حکومت یکه در شریعت را بر پیش کیم و تهاجر و کابانی نصب نموده و اهل اسلام یکه کوراسی و ترس نباشد مانند افسوس و زنان پادشاه حاضر در بران و امیران قوم و وقت حاضر و حقوق یکه در 199 داده و دشمن اهل مذنب نظر نمیدهند بر بران و امیران برنگان علامت است تا ازین اسلام حقیقی دفاع نمایند تا دوح رحمت لعالین از شرانمی شوند. برای مایل یک دلیل پس است اگر به مجال نام قرآن هم تم تمهید به هم کم است

چونکی بر شان که چونکی دولت را محکم گرفته و بنویسند آزار دست بدیند قتل و قتل هر دو طرف مسلمانان و نظر ندارند بدانه سوزیت و بیاد آخرت برگردن آن ظالمان است و تمام مسلمانان یکه آواز بکشد که خارجی نماز مالک پاک خارج نموده مثال اشخاصیکه مخالفت صلح بسته نمیتوانند صلح یکه بدین بیانند که آزادی بیان و حقوق زن ازین زده که آن آزادی زاده امحیس و محمدین است که هر نوع کتار شان مرده است و همان زمان غایبین هستند که سیلوننا زمین حکومتی و شخصی را نصب نموده مثال دیگر شاهان و احد علان غازی که از طرف اشخاص بی عمل و چونکی پرست از حکومت

گذر رفت و درین سالها تفرقه اندازی نمود و حکومتش را مستول دادند و بعد از آن لشکر کشی های صورت گرفت و در طول 40 سال به میلنا شخص بی گناه را به شهادت رسانیدند و خیر حق را به حق مترتب دیدن و آن اشخاص نذوق است و چکی پرست و دنیا پرست بودند و چکی پرست بستند و حق را قبول نداشتند و بخاطر نهم متر چکی شریعت محبوب محمد مصطفی (ص) را قبول نداشتند. و مالیکه چکی حقیقی در آخرت بزرگترین ممبر نور میباشد که درازی آن پنجاه سال راه است که بالای شان رسول (ص) نشسته دست راست شان آدم (ع) دست چپ شان ابراهیم (ع) میباشد انداز به اندازه و گری های اولیا، صد بلندی شش ماوراء باشد و موستان گری های شان بخت روز جزا باشد بشرط که صحت سید و داشته باشد یعنی سید و اهل سنت با صحت باشد آن سند و کتب این احوالین ص 75 میباشد و مقام اولیا، الله و ولایت در چندین قسم است کتب (18-21--216-260-301-302) اشخاص غافلان و نابخبر از دین یله خبر دار شوند پس در اسلام نیست اگر باشد بیرون فرعون و فرود شد او قدون میباشد و چکی پرست کتب (195) یله شریعت به ترقی باشد و مکتوری اسلام مکتوری صده صد انوس خاطر مشران و عام مشران و جمهوری وزیران حکومت امیران و بزرگان علایم است که در وقت حاضر حکومت ائتلاف صاید و شنی ضایع اهل مذنب اهل نظریه دارد از دین مفسد اسلام حقیقی دفاع قایم که روح رحه للعلین از مشارعی شوند و حدیث محبوب بیان محمد (ص) گفته اند که من ابعی شیطان الاثر من شیطان الانس اشد من شیطان الجن و کل شیء آقا و آقا اصلا عنما من طلب العلم الدنیا و کافر من طلب العلم للجهنم فینقی و طلب العلم للعلی فهو مسلم.

مع هر یک است قبول اندر سره و در حق نجات نبوده است ایشان است ۱۲

باین ذلک سبباً اذکتک هم اکثر مژدن حقا پس در سخن فیله دعوی اتباع آن سرور
 نمودن علیه الصلوة والسلام و بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم
 اجمعین دعوی باطل است بدان آن اتباع فی حقیقت عین مصیبت رسول است علیه
 الصلوة والسلام پس نجات را در آن طریق مخالف چه مجال یافت بون آنهم که علی شقی
 الا انهم هم هم الکاذبون مطابق حال ایشانست و شک نیست فرقی که مگر اتباع اصحاب
 آن سرور اند علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات اهل سنت و جماعت اند شکر الله تعالی علیهم
 اجمعهم الفیفة الشاجیه چه طاعنان اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات
 خود از اتباع ایشان محروم اند کاشیقه و الخواجه و غیره خود بهیبت محاربت دارند و اصل
 بن عطایس ایشان از ملامت امام حسن بصری است که باثبات و سطر میان ایمان
 و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده اذکر عننا علی هذا القیاس سائر الذری الخ
 و طعن کردن در اصحاب بنی الحقیقه طعن کردنست پیغمبر خدا جل شانها ما امن رسول الله
 من کفر من غیر اصحابه یا چه بیست اینها منجر بیست صاحب ایشان میشود و نمودن الله سبحانه
 و تعالی این حدیث معتقد و الشریع و ایضا شریع که از راه قرآن و احادیث ما رسیده است
 بتوسط نقل ایشانست هر گاه ایشان مطلعون باشند نقل ایشان نیز مطلعون خواهد بود
 و این نقل مخصوص ببعین دوزن ببعین نیست بل همهم فی تعدد الله و الصمدی و التسلیم
 سوا پس طعن ایشان آئی و احدی کان و منهم مسلمین طعن در دین است و العیب که
 بالله سبحانه و تبارک و تعالی و اگر طاعنان گویند که اهرم متابعت اصحاب میکنیم لازم نیست که جمیع
 اصحاب را متابعت باشیم بلکه من نیست متابعت جمیع استغنی است انهم و انهم و انهم
 مذکوریم جواب گوئیم متابعت بعضی وقتے سودمند است که انکار از بعضی دیگر آن منضم نمیشود

در حدیث صحیحین و غیره از ائمه اهل بیت علیهم السلام

باین عبارت بی کسب و کلاه
 باره سخن است در این باب
 اینست که در حدیث صحیحین
 آمده است که از پیغمبر
 صلوات الله علیه روایت شده
 است که من را از هر کسی که
 متابعت کند از من استغنی
 است و این حدیث را در حدیث
 صحیحین در باب متابعت
 اصحاب و در حدیث صحیحین
 در باب متابعت اصحاب
 در حدیث صحیحین در باب
 متابعت اصحاب و در حدیث
 صحیحین در باب متابعت
 اصحاب و در حدیث صحیحین
 در باب متابعت اصحاب

در تقدیر انکار از بعضی متابعت بعضی دیگر متحقق نشود زیرا که حضرت امیر مشایخ و توقیر و تعظیم خلفاء
 ائمه فضیلتان الله تعالی علیهم اجمعین کرده اند و شاید این اقتداء ائمه ایشان را دانسته
 بایشان تبعیت نموده اند پس با وجود انکار خلفاء ائمه متابعت حضرت امیر مؤمنان
 محض افترا است بلکه آن انکار نمی بحقیقت انکار حضرت امیر است و در دست صریح هر قول
 و افعال ایشان را و احتمال تقییه را در ماده اسب امده راه وادون نیز از سخنان عقل است محصل صریح
 هرگز تجویز نمی کند کاسد آمد با وجود کمال معرفت و شجاعت تبخیر خلفاء ائمه را حتی سان سلطان
 و از مرد اطهار خلاف آن نمایند و صحبت نفاق بایشان دارند از آنانی که اهل اسلام این قسم
 نفاق متصور نیست شاعت این فعل باید دریافت که حضرت امیر چه قسم نبوتی و چه نوع خدای
 و نفاق منتسب می شود و اگر بطریق فرض محال تقییه در ماده اسد آمد مجوز باشد تعظیم و توقیری که
 که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلمه خلفاء ائمه را میکردند و از ابتدا آنها ایشان را
 بزرگ داشته اند چه جواب خواهند گفت آنجا تقییه گنجایش ندارد و تبلیغ حق بر غیر واجبست
 تر تقییه را آنجا راه وادون بزرگ می کشد قال الله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک
 من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالتک و الله ینصیب من یشاء من الذناب کفار ینکفون
 که محمد از حق آنچه موافق اوست اظهار کند و آنچه مخالف اوست اظهار نمی کند و می پوشد
 و مقررست که نبی را بر خطا مقرر دشمنی با ین نیست و الا خلفه و شریعت او پدایمی شود پس
 چون خلاف تعظیم و توقیر خلفاء ائمه از آنحضرت بنظور نیاید معلوم شد که تعظیم ایشان از خطا
 متصون بود و از زوال محفوظ بپرسد اصل سخن رویم و جواب اعتراض ایشان را منع تر گویم
 که متابعت جمیع اصحاب و اوصول دین لازم است و هرگز در اصول اختلافی ندارند اگر اختلاف
 است در فروع است و شخصی که طاعت بعضی است از متابعت جمیع محروم است چنانچه

منه تقییه تبخیر
 امکان در آن
 من مخالفت تبخیر
 کبریت

تکلیف
 کبریت

تکلیف
 کبریت

کلمه ایشان متفق است اما شومی انکار اکابر دین در اختلاف می اندازند و از اتفاق می
 برآورد بلکه انکار سب اهل بانکار بقول اومی رساند و اینها سبقتان شریعت جمیع اصحاب اند که کتب
 این کتاب تصانیف کلهم عدول او هر یک چیزی از شریعت ما رسیده است همچنین قرآن
 از هر صدهی آنکه فساداتی بنا گرفته جمع ساخته اند پس انکار از بعضی انکار است از سبقتان
 جمیع شریعت در ماده دیگر مستحق نگشت تکذیب الطهارت والفساد قال الله تعالی لا یفتنون
 ببعض الکتاب ولکن من ین بغض فواجرا و من یغفل ذلک ینکفوا الاخر و کفی لعیون
 الشیاطین یوما القیامه یردون الی اشد العذاب با آنکه گوئیم که قرآن جمیع حضرت عثمان
 بلکه جامع فی الحقیقت حضرت صدیق و حضرت فاروق اند جمیع حضرت امیر سوای این قرآن است
 پس باید اندیشید که انکار این اکابر فی الحقیقت با بخار قرآن میکشد عبادا یا الله سبحانک
 از جهت اهل تشیع سوال کرده که قرآن جمیع حضرت عثمان است در حق این قرآن چاره عقاودارید
 گفت در انکار او مصلحت نمی بینیم که از انکار او بدین تمام برجم میشود و چنانچه ما نقل هرگز تنویر نمی کند
 که اصحاب آن سرور علی و کلیم المصطفی و الصلوات و السلامات در روز رحلت آن حضرت برابر باطل
 اجتماع نمایند و تقریر است که در روز رحلت آن حضرت منی و سینه هر اصحاب آن سرور حاضر
 بودند و بطریق و غربت بجز حضرت صدیق بیعت کردند این همه اصحاب پنجم بر این صلوات جمع شدن
 از جمله محالات است و حال آنکه آنحضرت علیه الصلوة و التحیة فرموده که آنحضرت امتیعی است
 الصلواته و توقیفی که درایت از حضرت امیر واقع شده است بواسطه آن بود که در آن شوره حضرت
 امیر از آن طلبیده بودند چنانکه حضرت امیر فرموده اند ما غصبنا الایة فخرنا عن الشریفة فی ایتنا
 فقلنا ان ابنا کبر خیر مننا الله واطلبیدن ایشان نبی مصلحت خواهد بود و کالتسلیة لاهل
 البیت فرموده که یکدیگر عندهم فی الصلوة الادی من المصیبة اذ غیر ذلک و عملاتی که در میان

باینکه این کتاب در میان اهل سنت
 و جمیع اصحاب است و اینها سبقتان
 شریعت جمیع اصحاب اند که کتب
 این کتاب تصانیف کلهم عدول او
 هر یک چیزی از شریعت ما رسیده
 است همچنین قرآن از هر صدهی
 آنکه فساداتی بنا گرفته جمع
 ساخته اند پس انکار از بعضی
 انکار است از سبقتان جمیع
 شریعت در ماده دیگر مستحق
 نگشت تکذیب الطهارت والفساد
 قال الله تعالی لا یفتنون ببعض
 الکتاب ولکن من ین بغض فواجرا
 و من یغفل ذلک ینکفوا الاخر و
 کفی لعیون الشیاطین یوما القیامه
 یردون الی اشد العذاب با آنکه
 گوئیم که قرآن جمیع حضرت
 عثمان بلکه جامع فی الحقیقت
 حضرت صدیق و حضرت فاروق
 اند جمیع حضرت امیر سوای این
 قرآن است پس باید اندیشید که
 انکار این اکابر فی الحقیقت با
 بخار قرآن میکشد عبادا یا الله
 سبحانک از جهت اهل تشیع سوال
 کرده که قرآن جمیع حضرت
 عثمان است در حق این قرآن
 چاره عقاودارید گفت در انکار
 او مصلحت نمی بینیم که از انکار
 او بدین تمام برجم میشود و
 چنانچه ما نقل هرگز تنویر نمی
 کند که اصحاب آن سرور علی و
 کلیم المصطفی و الصلوات و
 السلامات در روز رحلت آن
 حضرت برابر باطل اجتماع
 نمایند و تقریر است که در روز
 رحلت آن حضرت منی و سینه
 هر اصحاب آن سرور حاضر بودند
 و بطریق و غربت بجز حضرت
 صدیق بیعت کردند این همه
 اصحاب پنجم بر این صلوات
 جمع شدن از جمله محالات است
 و حال آنکه آنحضرت علیه
 الصلوة و التحیة فرموده که
 آنحضرت امتیعی است الصلواته
 و توقیفی که درایت از حضرت
 امیر واقع شده است بواسطه
 آن بود که در آن شوره حضرت
 امیر از آن طلبیده بودند
 چنانکه حضرت امیر فرموده
 اند ما غصبنا الایة فخرنا عن
 الشریفة فی ایتنا فقلنا ان
 ابنا کبر خیر مننا الله واطلبیدن
 ایشان نبی مصلحت خواهد بود
 و کالتسلیة لاهل البیت فرموده
 که یکدیگر عندهم فی الصلوة
 الادی من المصیبة اذ غیر ذلک
 و عملاتی که در میان

این کتاب تصانیف کلهم عدول او هر یک چیزی از شریعت ما رسیده است همچنین قرآن از هر صدهی آنکه فساداتی بنا گرفته جمع ساخته اند پس انکار از بعضی انکار است از سبقتان جمیع شریعت در ماده دیگر مستحق نگشت تکذیب الطهارت والفساد قال الله تعالی لا یفتنون ببعض الکتاب ولکن من ین بغض فواجرا و من یغفل ذلک ینکفوا الاخر و کفی لعیون الشیاطین یوما القیامه یردون الی اشد العذاب با آنکه گوئیم که قرآن جمیع حضرت عثمان بلکه جامع فی الحقیقت حضرت صدیق و حضرت فاروق اند جمیع حضرت امیر سوای این قرآن است پس باید اندیشید که انکار این اکابر فی الحقیقت با بخار قرآن میکشد عبادا یا الله سبحانک از جهت اهل تشیع سوال کرده که قرآن جمیع حضرت عثمان است در حق این قرآن چاره عقاودارید گفت در انکار او مصلحت نمی بینیم که از انکار او بدین تمام برجم میشود و چنانچه ما نقل هرگز تنویر نمی کند که اصحاب آن سرور علی و کلیم المصطفی و الصلوات و السلامات در روز رحلت آن حضرت برابر باطل اجتماع نمایند و تقریر است که در روز رحلت آن حضرت منی و سینه هر اصحاب آن سرور حاضر بودند و بطریق و غربت بجز حضرت صدیق بیعت کردند این همه اصحاب پنجم بر این صلوات جمع شدن از جمله محالات است و حال آنکه آنحضرت علیه الصلوة و التحیة فرموده که آنحضرت امتیعی است الصلواته و توقیفی که درایت از حضرت امیر واقع شده است بواسطه آن بود که در آن شوره حضرت امیر از آن طلبیده بودند چنانکه حضرت امیر فرموده اند ما غصبنا الایة فخرنا عن الشریفة فی ایتنا فقلنا ان ابنا کبر خیر مننا الله واطلبیدن ایشان نبی مصلحت خواهد بود و کالتسلیة لاهل البیت فرموده که یکدیگر عندهم فی الصلوة الادی من المصیبة اذ غیر ذلک و عملاتی که در میان



مکتوب و شاد و ششم

مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

اکبر بخت ضلالت است...
و قول و انکسار در تیر و پیکر...
و خفا و آیدین او در جود و عکس...
ایضاً میقت با بیستی که با رسته...
و نوح است چندی بیست و خندان...
و کد و شش اس می نماید اگر...
بیتن فردا که حدیثی بر کرده...
و طلسیها مشق آن در وقت...
کن مقال علیه الصلوة و السلام...
الهدی هدی محمدی و حسن الاشراف...
الک ما اوصیتموه بقرآن الله و التبع...
و کتابه بعدی فی قسری الختلاف...

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

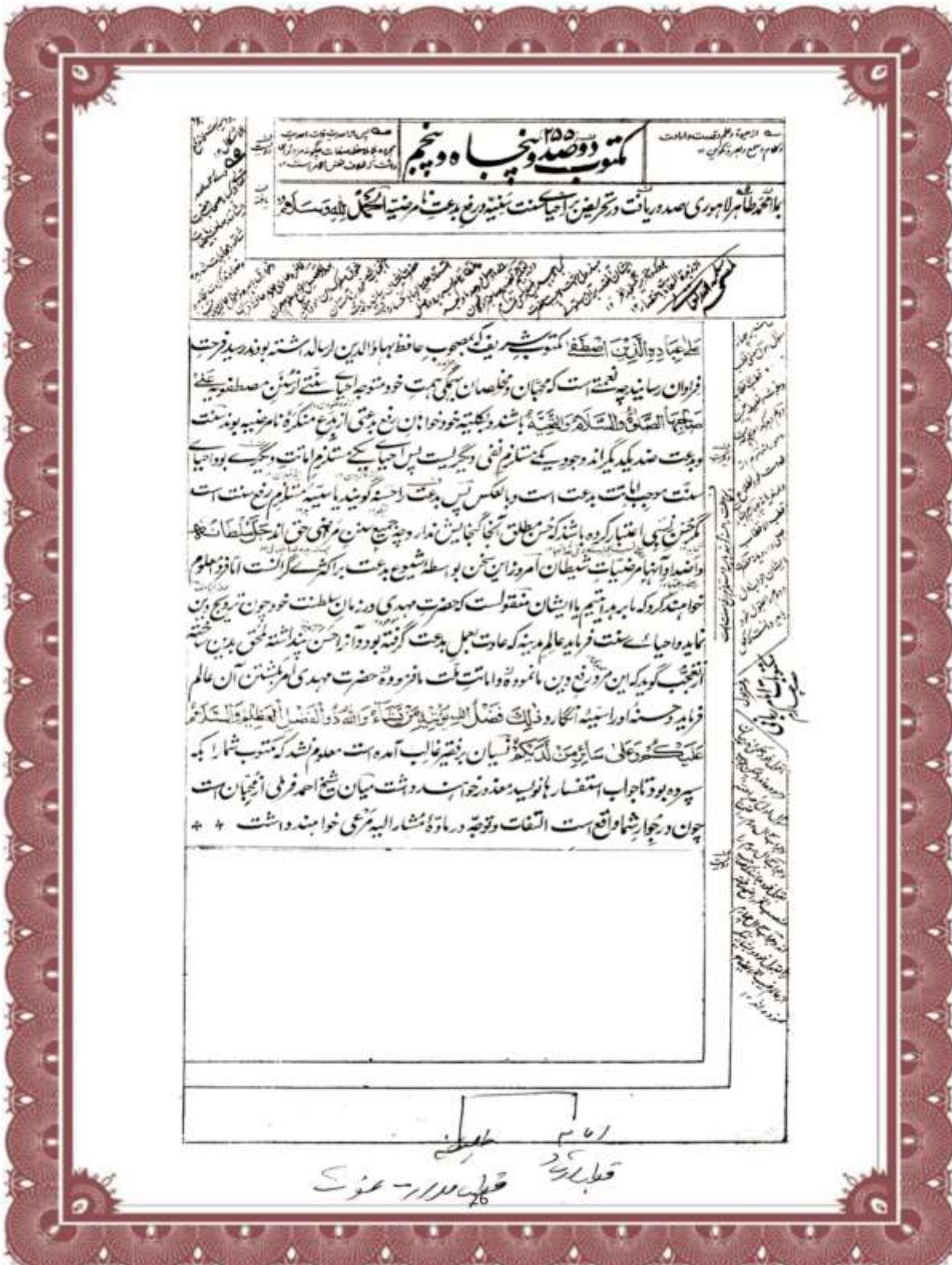
مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

والمعنى

٤٢

أَلِكَلِمَةِ قَالَهُمْ كَالْبُحْرِ بِأَيْهِمْ لَقَدْ نَجَّاهُمْ نَجْرًا مِمَّا الْقِيَّاسُ وَالْإِجْمَاعُ فَذَلِكَ
 مِنَ الْبِدْعَةِ فِي شَيْءٍ فَإِنَّهُ مَطْمَئِنٌّ لِعَنَةِ النَّصُوصِ كَأَمْثِلِ أَمْرٍ نَزَلَتْ فَتَشْتَرِي وَأَيُّ أَوْلَى
 الْأَبْصَارِ وَالسَّلَاةُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهَدْيَ وَالزُّمْرَةُ مُتَابِعَةُ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالرَّبُّ وَالنَّبِيُّمَا

لفظه طاعتهم بقرطاسين
 ايضا طاعتهم قالوا في بعض النسخ
 عند ما قال الله تعالى لعلهم يتقوا
 والله اعلم بالصواب فان الله تعالى اعلم
 بالصواب



کتابخانه و مطبعه همدان
توسط آقا میرزا محمد باقر

کتاب و مکتوب و پند و نبی

صفت بیست و هفت است
کرمه و مصلحت نگین است
بافت کرمه و نقش است

کتابخانه و مطبعه همدان
توسط آقا میرزا محمد باقر
تذکره آقا میرزا محمد باقر
کتابخانه و مطبعه همدان

بنام آقا میرزا محمد باقر صدری همدانی در تحریر این کتابت نیندی در فرج برکت از مرتبه الیکل لله است که

کتابخانه و مطبعه همدان
توسط آقا میرزا محمد باقر
تذکره آقا میرزا محمد باقر
کتابخانه و مطبعه همدان

کتابخانه و مطبعه همدان
توسط آقا میرزا محمد باقر
تذکره آقا میرزا محمد باقر
کتابخانه و مطبعه همدان

کتابخانه و مطبعه همدان
توسط آقا میرزا محمد باقر
تذکره آقا میرزا محمد باقر
کتابخانه و مطبعه همدان

کتابخانه و مطبعه همدان
توسط آقا میرزا محمد باقر
تذکره آقا میرزا محمد باقر
کتابخانه و مطبعه همدان

کتابخانه و مطبعه همدان
توسط آقا میرزا محمد باقر
تذکره آقا میرزا محمد باقر
کتابخانه و مطبعه همدان

مکتوبات امام باقر علیه السلام در آن کتاب است که هر گروه که بنیاد او باشد قابل باشد این مکتوبات برای است سزاگوار است. اشخاص جامع کلمات مثل مثل است.

کتاب (267-268-266) بیهوده است کتب با فواید بسیار که در دست اسلام بگردد به کفر.

باید رئیس جمهور عادل مثل محمودی ترویج باشد اگر رئیس جمهور بلائی یک و نیم متر جان خوش شریعت را تطبیق نگیرد چهل بلای محکمت شریعت را تطبیق نگیرد وزیران، قاضیان، کادگان، و امثالین، مأمورین که ریش را تراشیدند می معلوم بشوند و درین حدس اسلام بر سلطان دارش شدن یک قنده که تیره و از یک قنده کم کردن حکم تراشیدن را تدارک دهد نیز تراشیدن ریش بوجود آمدن سین فاسقان و عابران و معاصیان و توطئه کاروانیادمانده و مشابهت به یهود نصار و قانون احمیس علی کردن است و آن علایم دوستی با احمیس و علی نمودن خلاف شریعت و دشمنی به شریعت موجب عیان محمد مصطفی (ص) است و اگر شما شریعت پیغمبر از ریش قاطع تراشیدن ریش در شریعت منع است.

بیهوده 124000 پیغمبر را عفت نیامد و برای تراشیدن ریش آنها آرزو نداریم و روی مبارک محمد رسول الله (ص) بر هر کس کران باشد اعلان بطلان ریش تراشیدن منع است و اگر منع نشود آن فاسق، قاهر و خودشان مرود و کفارشان هم مرود است و نباید که از چهار امام معاصم و این باره سوال شد یکبار دیگر نظر بستر دادند.

به طور مثال از چهار امام معاصم سؤال شد ریش بندن فرض است یا واجب امام شافعی جواب داد فرض است چون 124000 پیامبر ریش را تراشیدند بر این اساس فرض است. امام مالک جواب داد واجب است چون یک پیغمبر از یک قنده (4 انگشت) کم کرد و بر این دلیل واجب است. امام احمد بن حنبل جواب داد سنت است چون من است محمد مصطفی (ص) است من آن نزد گوارش بندگان هر بلای تراشیدن بر سین دلیل سنت است. امام اعظم حنفی پنج انگشت دست را نشان داد از امام اعظم پرسیدند دلیل چیست گفتند اگر یکی از این انگشتان کم باشد دست کل معلوم میشود یا سه پنجه کامل باشد بر سین دلیل گفتند که اگر ریش را تراشیدم چه عیبی میشود.

پس همان پیامبر زلفت با دست معلوم میشود مردی ریش و حدیث ائمه میگوید که هر که که تولد فی دهرین است آن را فوراً انجام دهید و هر که که در آن عذاب فی دهرین است به آن عمل کنید و حدیث باطل خواجه بی مونی و عزت دیگر سلطان دهرانی نماند اگر بر این نسبت عمل نماند دست به دست آید و وقت شان تیر شود.

از طرف حاجی محمد جان قوم احمدزی موافق به زبان و مصرع حاضر

به عافان یک دلیل پس است به جامان اگر قرآن را نعمتی بازم کم است

کتابت علم بانی عهد است ثانی ارج آن کتاب است که هر که در دنیا آید او باید اولی قابل باشد این کتابت برای است سلسله متوال، اتماس جامع الکلمات مثل مثل است
 فی سبکی غازی مرویدان مولوی و طایفه مطلق علوم حضرت علام (00921338718434) که علیه همین در مورد ساخته. به تعداد (944) تقریر بر سبکی و اصل 32
 بی بی سبکی میباشد.

پنجم بر علم سلام میزاید علیه نایب آینه که به نقش اصحاب کرام پاکیزه دارد. و در ادبی ران پاکیزه است (از کتاب کفر) ضریق را به حق مترب چون ندین یعنی لیکه آت آخرت توبه اش قبول نشود.
 ضرورت این را قضا نکند شدن کافراست.

ششمین دو ماده است که تعداد زیاد است و جواب بید گفت که گوید که نیکو نیا است ماد هر که زمره کم است و آیین زیاده است ماطلکم. و عاذه زیاده است ما ساجد کم. عام سخنان زیاده است اما خاص اخاص
 انیا کم است. عام مسلمین زیاده است اما خاص اولیا الله کم است.

این دنیا برای آسمان است و جنگ کافران و مظلومان است کافران خورج جزینان و مظلومان یعنی است. و کسانیکه خورج را در آفتابان آورده و حیات میکنند 600000 زبان را برود
 ساخته با معانی هم 600000 یا سرانی سرود سلمان کرده و همین مردان از خورج هم بر ترستند عذاب الهی در چشم آفتابان میگذرد.

سودا قوم نه مظهر قوم و مغان قوم خیانت کار قوم است کسانیکه خورج را در آفتابان آورده.
 به تعداد بیست و هفت است فی الله است سلیمن مرکن است به کسانیکه و پشت پرده خورج کار میکنند.

کتابت علم بانی باصل 127 و ارج 103 ارج شرح و توفیق طلاب الصوف فن الذکرات بید به حرفه زبان ترجمه شود که سخنان از قده خورج در اصل نبات یاند. سودا قوم کمی
 است که نه مظهر قوم است.

لیکد از یک پنجم بر مکار که از نام پنجم بران مکار کردن است و مکار زن مسلمان بالای شان طلاق است. از یک ولی الله مکار کردن از نام اولیا. مکار است و زن مسلمان بالای شان طلاق است جل و
 اسلام نیست اگر باشد پیروان شاد. نروود فرعون است.

السا که من اتمن سلطان الاخرسون، سلطان الان اشد من ابلطان ابن و عمل شایسته آقا و آقا المصطفی

اگر شخصی کمی جوید است.

غازی مرویدان مولوی علوم حضرت علام در سبکی کلام (32) بی بی کلام تقریر نموده که (72) کرده و فرق بی علیه و باصل را ثابت نموده و بچکن غازی مرویدان مولوی ضیا. الله ارج ۱۹. مورد
 الفتور و دست تقریر نموده (72) کرده و چندی را ثابت نموده است.

عاجی حب مان الله به السلام از قوم احمدی سید خوب کت که به نصیحت ماعل کند.
 بازان نیک که وقت از وقت بگذرد بازان وقت افسوس ارزش ندارد.
 لیکد این حرفها را قبول نمی نماید و عالم جاہل است ملام بر آینه.

اصح میفرماید تمام ارجاع صفت استاده شده و برای نشان گذاشته است بر کلمه تمام ارجاع گفته قلوبا گفت بیخ قلم آواز داد یک گروه در دین و به قلب گفت آن صادق مسلمان است دوم گروه در دین و به قلب گفت که نیتی و آن فاضل کافر است سوم گروه در دین گفت که نیتی به قلب گفت سستی آن را و حالات حرکت مسلمان سیمید چهارم گروه به قلب گفت که نیتی به زبان گفته استی و در حالت مرگ بی ایمن میروید هم گروه سکوت اختیار کرده علامه اش از دست که با مردم گروهی با مسلمان مسلمان و با کافر کافر است از منافق میگویند. مرناقی در اقرار کافر میکنند و دین شیرین و به قلب تغنی باشد اصح علم قدیم داشت هر عمل انسان را اصح میدانند که در آن حال و در آن ماه و در آن روز و در آن وقت این عمل را اجرا میکنند و اتمیده آری بنده که شکر نیک اجر و کعبه به طراب است آیت شریف و اله عظیم و ما تعلمون و ارجاع سنگین پریشان بود که شکرین و منافقین و کفایین ارجاع با صفتی از ارجاع با خوشحال بود اصح گفت در سوال تمام ارجاع با برام جواب بگویند رب شماستم؟ زیست زیبایی و زیست دنیا برای نشان نشان و او و مسنوت آخرت را هم که گذارم را انتخاب میکنند و آن وقت شیطان نفس عارده شیطان در آید و اخیل شود و آن حالت از پیش در دنیا و اخیل شده ظاهر آنکه برای سازود و آن حالت 26 بنده آواز گرفته و زحمه ارجاع با شکر در پیش نامل شده و ازین آن است که آواز ساز و سرود در پیش قبول کرد (2) آواز شیطان حسن پرتی قبول کرد 3- آواز در پیش بر اوستی را قبول دار شد (4) آواز در پیش شراب نوشی قبول کرد 5- آواز شیطان به عت قبول دار شد (6) آواز در پیش ترک سلامت را قبول دار شد 70 آواز در پیش ترک حاجت قبول دار شد 8- آواز شیطان اسباب سرود قبول دار شد (9) آواز در پیش و خلعت قبول دار شد (10) آواز در پیش و خود سپندان قبول دار شد (11) آواز شیطان قبول دار شد (12) آواز در پیش از عرض دنیا قبول دار شد (13) احمد و یاکاری قبول دار شد (14) آواز شیطان کبره نعمت قبول دار شد (15) آواز در پیش خلق در میان مسلمانا قبول دار شد (16) آواز در پیش نیست کردن مسلمان قبول دار شد (17) آواز شیطان شرک به عت قبول دار شد (18) آواز در پیش کفر صلیه قبول دار شد (19) آواز در پیش حق اهل قبول دار شد (20) آواز شیطان کذب کردن قبول دار شد (21) آواز در پیش افعال به گروه قبول دار شد (22) آواز در پیش صلیه اهل قبول دار شد (23) آواز شیطان و به نظری قبول دار شد (24) آواز شیطان و به دینی قبول دار شد (25) آواز در پیش منع شیطان قبول دار شد (26) آواز در پیش برادر متبول دشمن دار شد این دنیا استخوان است جنگ خلاصه و مخلصان است کتاب التوحید، مخلصان العارفين و بریلان الوصلين حضرت مخلصان با جود و اسد علی مفسر کتاب 274.

حرکتی که در نسبت است آن شخص از دست محروم ندهد و آن شخص که از دست سستی نگیرد آن شخص از فرایض محروم نماند و حرکتی که از فرض سستی نماند آن شخص از معرفت محروم نماند حرکت خود را ماقبل میدانند حرکت علم است برکت علم معرفت است و برکت معرفت شناختن راه حق است و حرآه وقت که معرفت ناقص بود و قدر معرفت نیشانه و السلام.

حرکتی که به نسبت من عمل کند و آن شخص استی من نیست و آن شخص که نسبت من را منافع کرده آن شخص شناخت حرام است و در نسبت محبت دار و آه علایم محبت است.

و حر مصلحت ضروری است و حر شخص در نفس و شیطان از نظیر و عدالت جان خود را نگه دارد اگر کدام شخص نفس غالب شود آن شخص در قید شمول بندی است و حرکتی که چشمت بیخ شده آن شخص قلب به مثل سنگ میاید و حرکت خود را محسوس است آب خست کردن و آن شخص در حقیقت قلب تفریق نداشت فهم گشت کرده و اسد تعلق را فهم خلوقات پیدا کرده اول پاکیک

به آن منقل و او را که از شوست پیک اندوم جانور پیدا کرده به آن شوست و او را از منقل خلی مخلک کرده و سوم انسان پیدا کرده و به آن انسان منقل و شوست مرود و او را که نام انسان که شوست آن شخص به عتب غالب باشد آن شخص را از جگر به تراست و که نام شخص که مسلمان منقل آن به شوست غالب باشد آن شخص از ملائکه بهتر و افضل است.

نام بدی با از خوارج و پیروان قدیمه، جبر علیه غیر 39 فرقه است روافض و پیروان شیعیان، جنسی و غیره 33 فرقه است. فرقه ای از کلمه محبوب مصطفی (ص) اول یا حضرت ابو بکر صدیق (رض) بود دوم حضرت عمر فاروق (رض) بود و روافض به آن اندازه گفتن است که بود و تعداد به اندازه گفتن نیستند سوم یا حضرت عثمان غنی (رض) یا پیامد حضرت علی شیر خدا به خلافت تسین گردیده بودند اما خوارج به مقابل حکومت اسلامی شان عداوت نموده و به آن اندازه ظلم کردند که فرود، شاد، فرعون کرده و عوی اسلام و اندامانیت اسلام میکنند و قدم اول فیصله بی رحمتی علیهین صادر شده که تارین از جد ضرورت دین است از ضرورت دین انکار کردن کفر است و فرقه ای گفتن نام نهاد مسلمان و عوی بشریت کردن مجاز است و عوی اسلام در حقیقت اذیت به اسلام است الهی است از طرف بنام بر صحران کلمه به خاطر مسلمان تسین شده از آن منکر و حقیقت از اسلام منکر است علیه خوارج توبیده شده معتزیه از کلمات اولیا، الله منکر هستند و نام نهاد ملائکه توبیده هم در زمان حاضر از اولیا، الله منکر هستند بلکه تا روز قیامت اولیا، الله زنده اند الهی روز قیامت وقت اولیا، الله ازین رفت قیامت میشود. در تمام جهان قتل و قتال از دست زیندترین و منافقین و مشرکین، مبدین و کسانان مسلمان و دین مقدس اسلام یا علیه باطل مبدین به هر مسند حق دین مقدس اسلام خواست های احناف این است که مناظره و یک مرد کتاب از طرف دیگرین هر مسند نیست یکتیم و باطل پرست باید یک کتاب اهل سنت و اجماعت ثبت کند بخاطر اینکه محمود غزنوی اهل سنت و اجماعت بود.

و باره سلسله شیخ المشایخ اهل سنت و اجماعت چهار نام ما هب در مقال 72 فرقه کرده خوارج روافض، شیعیان و غیره یک مناظره رسمی در مسجد مدینه کمال به حضور داشت اینست علی، که خیرین کمال و وزارت امور داند و این نام با حقیقت بر ملا دیده است گفته که در بی ای روان هستند در غیر آن کتاب الفرقین بین فرق و کلمه ما هب اسلام که تالیف ابو منصور عبدالقادر بغدادی را مطالعه و از اهل و مذہب است که گفته توبیده و راو منافقین را را بنماید.

اعلام منافق، منافق را بخاطر منافق میگویند که ظاهرشان مسلمان و باطنشان با کفار میباشد و منافق مثال پرگوسند است که در میان دو گوسند شیر دار از آن مرد و طرف استاده میکند و عالم منافق کسی است که زبان اش عالم و قلب او مل جلعلان باشد و چندین اعلام منافقین به حرم و حوس مشمول است و حوسم به دین، مال مقدم است و منافق از الله تعالی به غیر تمام مخلوق رجوع میکند و حوسم از الله (ج) به غیره و یک شخص ترس ندارد منافق از الله به غیر از حرکت مترسد و حوسم یکی میکند و الله کریان دارد و منافق لنگه میکند و به آن لنگه خوشحال میشود و حوسم در غفلت یک تن شوش میباشد و منافق مجلس خود را حوسم تنم کرده و در اصل از تنهای مترسد و منافق در فصل در خراب کردن میکوشد حوسم در دین تدریس بر او یکی حکم میکند و از بدی منی میکند و در این اصلاح به خواهد منافق در جای خوب خاطر فرقه و نماید میکند مخلوق از یکی به طرف بدی حکم میکند منافق شخص از یک به دیگر فریق از یکی مخلوق منی میکند و آن را به حکم میکند میگم الله تعالی در تمام منافقان و آن کافران را به جهنم راجع کرده و منافق و کافر زیاد به سنت است منافق بخاطر اینکه منافق میکوید که به خاطر مسلمان کبر باطن کنار است و نام نهاد مسلمان خوارج و پیروان قرآن را ترحم میکند و خود قرآن برایشان لغت میکند و اهل یک که کرده و کراهی فرقه یا سید باطل به تک بلکه و ظلم با حقان کرده و حق را ناحق گفته مرتد اند به دلایل باطل ناحق را ناحق گویند و ناحق را ناحق ثابت کنند زندق است

و آن روش نیست کمتر است و عذابا بل پرست عبد الوهب ثدی و خواجه و غیر متقدمین پشت نشان ناز نشوید باید اول خود را مسلمان ثابت کند بار دوم پشت ناز ثبت کند از حق ناحق گشته بدین اسلام و ایمان از آن رفقا نام نشان اسلام و ایمان است و خشیت اسلام و ایمان نیست. مثل اطمینان، یهود و نصاری که بدتر است.

تیمسار و دیگر برای مسلمان جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد علامه لکنی، همزای کلاه اول سنت اجماع است حج عرب است پیروان خواجه قبول ندارد امام اعظم (رح) اسراج نه نشسته بود از اسراج جایگزین خواجه و پیروان آن قبول ندارد که است بعد از مرگ ننده حق است خواجه و پیروان قبول ندارد انبیاء علم نایب عطایی بر حق اطلاع داد که پشت و دوزخ قیامت اهل کفر و منافق و او خواجه و پیروان آن قبول ندارد انبیاء خاص اخاص حق است و خواجه پیروان قبول ندارد موس اولیاء الله خاص خاطر حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قبرستان انبیاء و اولیاء الله در قبرستان است خواجه و پیروان قبول ندارد دست اولیاء الله، استاد، پدر و مادر، بوسیدن جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد و ناز دست مروزیان است بشود از زمان بالای سینه بخاطر که به غیر حرمه انداره کرده مرتضیٰ علیین مردود زن حرمه ایشان است است مردود جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد بیت کردن از شیخ المشایخ پیر کمال و کل جایز است سب خیر و برکت است خواجه و پیروان قبول ندارد در جمع دعا کردن بعد از سنت مین معاد است خواجه و پیروان قبول ندارد و قبرستان روح در جسم آمدن حق است خواجه پیروان قبول ندارند دست رکعت تراویح کردن اهل سنت و اجماع حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قضای عمری در آخر جمعه رمضان پنج وقت ناز جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قبور صلبه حرمه فروع احترام کردن جایز است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از ناز یکبار دو بار و سه بار و اول و در اخیر دو خواندن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قرآن نخم در نماز و طعام و این آن عمل صالحین است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از جنازه صالحین به مسلمان عمل است خواجه و پیروان قبول ندارد تمویذ کردن آن جرت گرفتن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد طعام به یک شروع نمودن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و غذایست سه روز همان عزت واجب نیست بلکه خیرات روز اول، دوم و سوم بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و در اسباب مردان جایز و تسخیر کردن آن به دست شلالت و کمرای است خواجه و پیروان قبول ندارد گفتن قرآن در دایره صالحین و مسلمین بالای جنازه جای جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد شفاعت و صلوات است و سکر شفاعت حق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد از آذان بعد از زنگ شامه یوم التیمم سکر میگوید منافق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد طریقه تشبیه دیگر تشبیه بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و طریقه تشبیه دیگر به جبر بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و غیر طریقه به تیمسار بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد دلایل انحراف و حزب اعظم سب خیر و برکت که آن یک دو گفتن دو یکی نوشته شود و کنگر نشیده میشود و در جات بلا و او میثقه خواجه و پیروان آن قبول ندارد آن دو دو کج و دو دو کلی خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره فتح بعد از نماز شام تلاوت کردن برای روشنی است خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره حم ناز صحر تلاوت سب خیر و برکت است خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره التوحید بعد از نماز فجر تلاوت و ثواب ابر است خواجه و پیروان قبول ندارد و سب مل در لعینین محبوب است و در محبوب عمل کردن محبوب است محبوب عمل کردن ضرورت این است ضرورت این را خدا و سکر شدن کافر است خیر حق را به حق مترتب دیدن زندق است آن شخص را میگویند حد توبه توفیق از آن سلب نمودن عام مسلمان در آن ناشعری توبه قبول است تفرقه از دلایل غفلت است و محرک طریقت به غفلت مع شود تفرقه نده است است عذاب برتر از تفرقه نیست اگر به نصیحت اعلیٰ نگین دست به دست نماید و وقت ضایع خواهد شد.

1- خوارج کیست؟ از قانون شریعت جان کشیدن را میگویند در زمان صحابه و در خلافت حضرت عمر فاروق (رض) خوارج بغاوت نموده و عمر را به شهادت رسانیده و خلافت را به پایان رسانیدند بعداً در خلافت حضرت عثمان غنی بغاوت نموده و عثمان را به شهادت رسانیدند و در زمان خلافت حضرت علی شیر خدا خوارج بغاوت نموده و حضرت علی شیر خدا را به شهادت رسانیدند و خلافت شان را ختم کردند.

2- خوارج به کفریت باطل روان است چون مسلمان واقعی را ناسلمان میگویند و کافر مسلمان میگویند، خوارج پیروان وهابیان و داعشیان بوده که بی جا پشت مسلمان حرف زده، هر کافر در دوزخ به شکل انسان میباشد اما خوارج به شکل سگ میباشد نمونه آن انتحار نمودن در بین مسلمین و علمای جهد کشور در هتل اورانوس.

3- کلمه طیبه بنیاد ایمان و اسلام بوده و آنرا مستحکم مینماید به همین منظور توحید میگویند لذا اشد ضروریست که صحیح معنی و مفهوم باید مسلمان بشناسد عقاید باطل، جبریه، قدره، کفر، شرک بدعت و نجاست های پنهان نمائند کلمه طیبه در مومن و منافق و کافر در مابین امتیاز پیدا میکند.

4- در کلمه طیبه 10 فرض است

- 1- در تمام عمر یک بار اقرار به زبان فرض است.
- 2- حفظ معنای آن به عقاید اهل سنت و الجماعه فرض است نه به عقاید باطل، قدریه و جبریه و متزلیا و مجسمه.
- 3- یقین و باور کردن به معنی آن فرض است.
- 4- به معنی کلمه طیبه تا روز آخرت عملی نمودن فرض است.
- 5- حروف سر و زیر هر دو صحیح باشد خطا نباشد فرض است.
- 6- اگر کدام شخص بگوید کلمه طیبه را بخوانید به مومن لازم است که بی درنگ بخواند فرض است.
- 7- یقین داشتن به وجود الله الی وقت مرگ فرض است.
- 8- پیغمبر را به پیغمبری پذیرفتن فرض است.
- 9- محمد (ص) برای رهنمایی بشر فرستاده شده از طرف خداوند فرض است.
- 10- دانستن نسب حضرت محمد (ص) فرض است که محمد (ص) بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم است.

5- مسئولین امنیت ملی خبر دار باشید! نهاد خوارج در افغانستان به اسم جمعیت اصلاح و نجم جوانان فعالیت مینمایند که استاد مشهور آن عبدالظاهر داعی به ذریعه آن اشخاص و مدرسه های خوارج و پیروان داعشیان تولید میکند از بین برده شود.

6- عقاید حق ناجیه میگویند هر کار الله پیدا میکند و هر کار بنده میکند و اساس عقیده آن آیت مطابقت قرآن شریف میگوید که هر کار خداوند مینماید. (والله خلقکم و ما تعملون) و حضرت محمد (ص) میفرماید (انما الیه و اصحابه) حضرت محمد فرموده به مثل من و اصحاب من حرکت نمایند که حدیث حضرت محمد (ص) به کسانی اشاره نموده که به خط مشی جناب محمد مصطفی (ص) حرکت نموده و قایم و دایم به این فرموده میباشند.

از مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی (75، 16، 168، 167، 44) بر این مسئله دلالت دارد.

7- عقاید باطل جبریه میگوید هر کار الله میکند و بنده هیچ چیز کرده نمیتواند در قدم اول به الله بهتان کردن هیچ نوع ظلم الله نمیکند به الله بهتان عظیم است در قدم دوم هر نوع نیکی بنده میکند هر نوع اجر یا عذاب الله به دست الله است.

8- دیگر عقاید باطل قدریه میگوید هر کار بنده پیدا میکند و هر کار بنده میکند این هم گفتار کفر است این گفتار کفر است همه کار بدست الله است.

9- حرف نداء یعنی یا محمد یا رسول الله یاسین ، قلب قرآن است اسم رحمه للعالمین است پیروان خارج میگویند حرف ندا اشاره به حاضر است پیغمبر (ع) حاضر نیست یا محمد گفتن جایز نیست (یا ایها المدثر ، یا ایها المزمحل) و از قرآن انکار واضح مینمایند ما در زمان پیغمبر وجود نداشتیم در قرآن فرموده (یا ایها الذین آمنوا) ما در آن زمان حاضر نبودیم اما حالا قرآن را قبول داریم و همچنان در کتاب کشف الاسرار ، وعیده الابرار خواجه عبدالله انصار در تفسیر شریف در 520 هجری قمری ثابت نموده که در قرآن عظیم الشان (1085) حرف نداء آمده است.

10- دیوبندی و بریلی دو گروه که از انگلیس معاش میخوردند مدت 120 سال یکدیگر را کفر و خود را مسلمان ثابت مینمودند اگر اینها دیوبندی هستند یا بریلی باید تابع اهل سنت و الجماعت باشد اگر به اهل سنت و الجماعت تابع نباشد مردود و قابل قبول نیست.

11- آن عالم بی علم نام نهاد طریقت از پیر ناقص گرفته آنرا به مقصد نرسانیده و خود شان از نعمت عظیم محروم شده و مسلمانها را از نعمت عظیم محروم میسازند مکتوبات امام ربانی (23-54-186-53) عمل نماید بغیر آن مثل ابلیس است.

12- خداوند (ج) علم قدیم داشته و خداوند ارواح ها را گروه گروه و صف، صف ایستاده کرد و بر آنها گفت (الست بریکم) یعنی من رب تان هستم یا نه؟ پنجم نوع جواب گفته شد یک گروه به زبان اقرار و به قلب تصدیق نمود که این مسلمان واقعی است و گروه دوم به دهن هم گفت نه و به قلب هم تصدیق کرد که نه کافر مطلق است و گروه سوم به دهن اقرار نمود و به قلب منکر شد همه کار های خوب که در دنیا نموده در خاتمه حیات بی ایمان از دنیا گذشته گروه چهارم به زبان گفته که نیست و به قلب تصدیق کرد که هستی همه گناهان اش بخشیده و از دنیا که رفت با ایمان می رود و گروه پنجم منافق استند که سکونت اختیار کردند یعنی با مسلمان ها رفته با آنها یکجا و با کفار رفته با آنها یکجا میشود. (و من طالب العلم الدنیا و هو کافر و من طلب العلم للحجه و فهو منافق و طلب لعلم للمولا و هو مسلمه).

13- در عقاید احناف هیچ شخص را کافر نمیگویند و آن شخص را که عقاید کفری داشته باشد آن را نشان دهی مینمائیم.

14- مستحق صدقات و خیرات هر وقت جایز بوده و اجر ثواب دارد اگر تعیین وقت شوند که روز ، اول ، دوم ، سوم نیست چهارم جایز است در حالیکه این کار بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

15- در هر خانه عزت مهمان واجب است اما در خانه مرده الی سه روز توقع عزت شدن را نداشته باشند و بهترین خیرات اول ، دوم و سوم است بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

16- اسقاط دادن پشت مرده به هر اندازه جائز است یعنی تعیین کردن 100 افغانی بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

17- آذان دادن شفاعت وسیله طلب کردن وظیفه هر مسلمان است به آن اشخاص منکر شفاعت نیست بلکه عذاب است.

18- به گشتن یک بار درود شریف به پیغمبر (ص) ده درجات بلند میشود و ده نیکی نوشته میشود و ده گناه بخشیده میشود آن سبب خیر و برکت است برای مسلمانان.

- 19- حلقه ذاکرین ، طریقه نقش‌بندیه ، ذکر خفیه در آن حالات جذب ، رقص و رقاصی که تعلق به تقوی دارد که آن اشخاص اولیا است عالمان بی عمل ، عمل جذب را شیطان میگویند اصل حقیقت اسم الله 99 است یک اسم آن اعظم گفته میشود که موجود الله مطلوب الله ، مقصود الله معبود الله ، طلب ذاکرین رضای خداوند است.
- 20- مکتوبات امام ربانی (62-113-285-287) آن علایم متقیان است ، عقاید آن مقبوله و مقبوله اهل سنت و جماعت است.
- 21- بالای آله موسیقی دهل که به پوست و چوب جور شده همه را به رقص میاورد عالمان بی عمل اعتراض نمیکند اما به رقص درویشان به درگاه خداوند تعالی اعتراض میگیرند.
- 22- در طریقه نقش‌بندیه در ابتدای ذکر به طور خفیه است قلب ، روح ، سیر ، خفیه ، اخفا و نفس ، قلبی طریقه اشخاص خاص است نه اشخاص عام و اشخاص خاص اولیاء الله است و هر زمانیکه سند خلافت را بدست بیاورد بعداً اجازه ذکر به جهر را دارند.
- 23- در طریقه چشتیه ذکر کاملاً به طور جهر میباشد.
- 24- در طریقه قادریه غوث الاعظم دستگیر ذکر کاملاً به تسبیحات صورت میگیرد.
- 25- در طریقه سروردیه آن هم به تسبیحات تعلق دارد.
- 26- لنگی همراه کلاه تاج عرب است هر کسیکه به سنت پیامبر (ص) اهانت میکند آن امتی پیغمبر (ص) نیست.
- 27- امام اعظم (رح) در تمام عمر سر لچ نه نشسته بود دلیل آن که همیش خداوند را حاضر و ناظر میدید و هیچگاه سر لچ نمی نشست.
- 28- حضرت محمد (ص) دو قسم نماز را به جا آورده است یکبار دست را به زیر ناف بسته و بار دیگر بالای سینه گذاشته که اشاره بر این است که مردان دست را بر زیر ناف بسته و زنان بالای سینه بسته نمایند اگر کسی جز این میکند از امتی پیغمبر (ص) به حساب نمی آید.
- 29- خوارج عقاید باطل مثل زار هل هل است عقاید مسلمانها مثل شهد غسل است.
- 30- دعا مغز عبادت است یعنی در هر بخش نماز برای یکبار دو بار سه بار هر قدر دعا نمایی بعد از سنت و هر حالت جایز است و منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

31- بعد از موت سوال و جواب حق است منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

32- انبیاء (ع) علم غیب عطائی داده اطلاع جنت و دوزخ ، روز قیامت را داده منکر این منکر دین است.

33- میلاد محبوب سبحان نبی کریم (ص) ، میلاد اولیاء الله ، بزرگداشت از این روز ها جایز است.

34- انبیاء (ع) ، اولیا الله به قبر ها زنده است در قرآن شریف ثابت است انکار کردن این منکر است.

35- نام نهاد ازلی بد بخت غیر مقلدین خوارج فساد پیشه در جهان ذریعه جاسوس انگلیس مشهور به اسم همپری در داخل عربستان سعود در مابین مسلمین تفرقه بیندازند و عبدالوهاب نجدی بالای مسلمانها فتواد داد که مسلمانها نیست بلکه کفر و شرک و مشرکان است و حمایت کنند وی انگلیس ها بود و به گفتار وی باید مردم را به قتل برساند و مال و جان شان غنیمت است و بعد چور چپاول را شروع کردند اول تمام خانقها و اهل تصوف طریقت ذاکرین ختم و بعد مدرسه امامان چهار مذهب بسته شوند و مکمل حکومت عثمانی آن زمان که اهل سنت و الجماعت بودند از بین بردند و لشکر کشی نمودند میلیون ها مسلمان را به قتل رسانیدند و در وقت حاضر مسلمان به مثل ارد تر کردن نمک است ، نام نهاد ازلی بد بخت فعالیت دوام دارد ، جمیعت اصلاح و نجم الجوانان و مدرسه ها در داخل افغانستان فعالیت نموده در آن خوارج و داعش تربیه و تولید میشود و در آینده افغانستان در افغانستان هم لشکر کشی مینمایند باید نام نهاد مسلمانان گرفتار و به پنجه قانون شرعی جزا داده شوند و مکتوب ربانی و اصل حقیقت اخوان المسلمین برادر مسلمانها است حالا اخوان المسلمین نام نهاد آنهاست و دعوی نا حق اسلامی دارد و در حقیقت اخوان الشیاطین است که در طول 40 سال به میلیون ها اشخاص را به شهادت رسانیدند و ناموس شهدا در کجاست باید حسابه باشیند باید محکمه شوند به عوض عدالت و شر فساد آوردند و به مثل عدالت محمود غزنوی عقاید حنفی داشته باشد و شما عقاید حنفی تان کجاست و گلبدین در پاکستان مودودی شد از طرف کمپ شمشتو در پاکستان ناموس شهدا افغانستان به ذریعه زن های گمراه و به زن بیراه راز میکرد حالت شما

خراب بیا که جای ببرم که حال شما خوب شود و در جای میبرد به نام جج باز او را در بدل پول های گزاف به دیگران میفروختند باید گلبدین از طیاره از گردن اویزان شود هم کم است و سیاف و هابی شد که از طرف این شخص کمپ شمشتو به عربستان هزار ها ناموس مجاهدین بنام غلامی و چوپان فرستاد یک بی بی اصل افغانی به یک افغانستانی در سعودی باید سیاف از طیاره اویزان شود به بی بی گفتی که از آن ظالمان سنگ افغانستان شرف دارد و روی شان سیاه بود و ربانی پنجپیری شد و در وقت حاضر افغانستان فعالیت و خدمت به خوارج دارد.پ

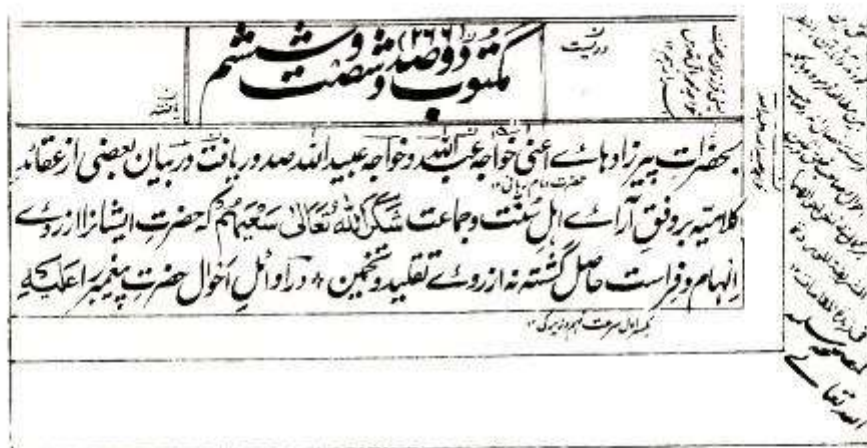
مثال شان جمعیت اصلاح و نجم الجوانان باید امنیت ملی و گارنیزیون و پولیس شما متوجه باشند که پیر اکالات کنند آن را گفتار کرد دو کشور گرفته شود.

هر نوع تقریر سلطان المناظرین غازی مرد میدان مولوی غلام مشهور به نابغه یک گروه جنتی 729 گروه جهنمی را ثابت کرد شماره فیسبوک 0092338718434 و این گروه ثماً کر است هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیشوند بکماً گنگه است و هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیگویند همچون کور است هر چیز میبیند جز حق.

حق را ناحق گویند و رد شریعت است و رد شریعت کفر است غیر حق را به حق مقرب دیدن زندیق است و ضرورت دیدن انکار قصداً کفر است هر کس کافر را مسلمان گوید کافر است و هر کس مسلمان را کافر گوید خود شان کافر است.

اگر صلاح خیر لازم است و ان چوکی پرست که چوکی دولت را محکم گرفته و نمیخواهد از دست بدهد و قتل و قاتل هر دو طرف مسلمانها را در نظر ندارد تنها خود و چوکی را مبینند مسئولیت دنیا و آخرت به گردن شان است و از جمله ظالمان است باید مسلمانها به آواز بلند بگویند خارجی ها از خاک پاک ما خارج شوند و مثال دیگر اشخاصیکه مخالف صلح هستند نمیخواهد صلح باید باز بهانه میکنند که آزادی بیان از بین نرود و حقوق زنان از بین نرود چون این آزادی تولید انگلیس است و انگلیس ملحد هر نوع گفتار شان مردود میباشد و آن اشخاص میگوید حقوق زنان از بین نرود و آن زنان غاصبین است که میلوونها زمین حکومتی و شخصی را غصب نموده مثال امان الله خان غازی پادشاه افغانستان از طرف اشخاص بی عمل و چوکی پرست در ما بین ما مسلمانها تفرقه انداختند و هر طر لشکرکشی نمودند و شاه کشور را مجبور به ترک افغانستان نمود تا ایتالیا رفت اگر نمیرفت مثل تنظیم و تنظیم بازی قتل و قاتل که صورت گرفت در طول 40 سال به میلوونها شخص بی گناه را به شهادت رسید دست شاه جوان به این قتل و قاتل آلوده نشود.

حالا غیر حق را به حق مقرب می بینند و چوکی پرستی و دنیا پرستی را در نظر گیرد بخاطر نیم متر چوکی شریعت حضرت محمد مصطفی (ص) را قبول ندارد.



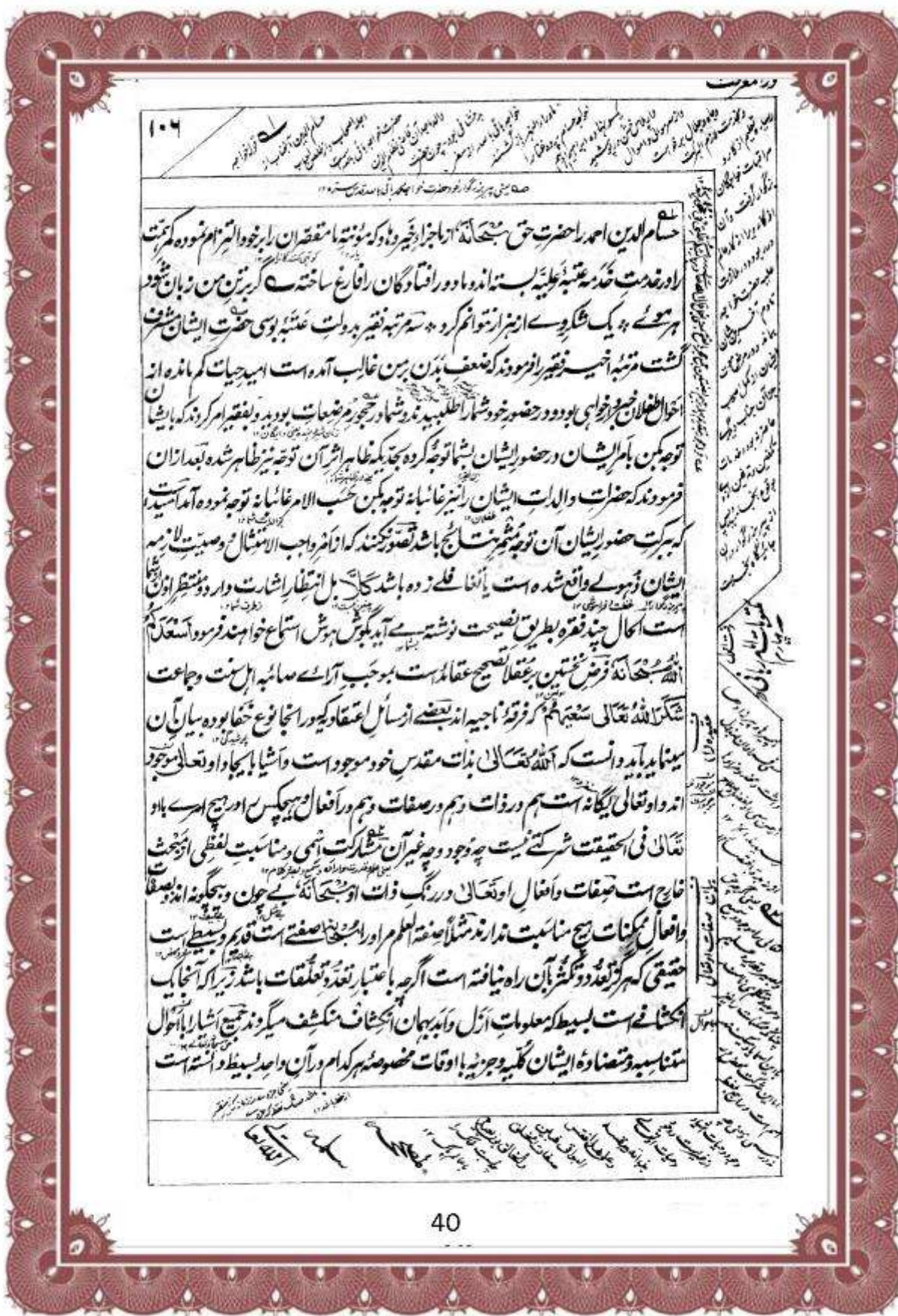
وَكَلَّمَ آلَ الْمَسْكُونَاتِ وَاللَّسَّكَائِمَاتِ بِحُبِّهِ وَبَدَّهُ بُوْدُنَهُ كَمَا سَيَّرَ مَا يَنْدُوهُ تَوَازُجُ مَجْتَمَعَاتِ عِلْمِ كَلَامِي وَابْنِ وَتَوَصُّلِ
 بِحَضْرَتِ خَوانِمِ نَعُوذُ كَمَا نَعُوذُ بِوَدَادَتِهِ بُوْدُنِ مَازَانِ رُوزِ حَضْرَتِ اِيْشَانِ رَاوِرِ مَسْئَلَهُ اَزْ سَائِلِ كَلَامِيَةِ رَايِسِ مَرْكَزِ
 عَلِيَّيْهِ هَسْتِ وَحُكْمِ جَدِّ اَلَيْكِيْنِ دَرِ اَكْثَرِ مَسَائِلِ مَوْاقِعْتِ بِشَيْخِ مَاتَرِيْدِيَةِ دَارِ نَدْوَةِ اَبِيَانِ رُوْفَلَا سَفِيْهِ فَوْزِي
 وَبِكَمِ مِشْرِ اِيْشَانِ وَرُوْفَلَا عَيْدِهِ وَزَنَاوَقَهُ كَمَا رَاوِعُوْقِيَةِ رَا نَا قَمِيْدِهِ لِبَضَالَتِ رَفْعَةِ اَنْدُوْدِيَةِ بِيَانِ لَطْفِي
 اَزْ اَحْكَامِ فِقْهِيَةِ كِي بَصَلُوْةً مَسْتَلِقِ اَنْدُوْدِيَةِ بِيَانِ كَمَا لَاتِ طَرِيْقَةَ عَلِيَّةِيَّةِ قَشْبِنِيَةِ وَالْمَرْ اِمِ اِيْشَانِ مَشْرَا بَعْتِ
 سَهْتِ رَاوِرِ بِيَانِ مَنَعَ اسْتِمَاعِ عِنْمَا، وَنَمَعَ اَزْ حَضْرَةِ مَجْلِسِ رُقَا صَانِ وَطَلِيْبَتِ اِنْفَاكِ شَيْخِ اَلْمَرْ اِيْشَانِ اَلْحَمْدُ
 سَرَبْتِيَّتِي رُوْدَا نَعِيْدِيَّتِي رُوْدَا نَعِيْدِيَّتِي رُوْدَا نَعِيْدِيَّتِي رُوْدَا نَعِيْدِيَّتِي رُوْدَا نَعِيْدِيَّتِي رُوْدَا نَعِيْدِيَّتِي رُوْدَا نَعِيْدِيَّتِي
 اَكْرَامِ مَعْنَا يَدِ كِي اَبْنِ فَيْضِ اَنْزِيْتَا قَدْ مَرْخُوقِ اِحْسَانِ مَائِي وَالِدِ زُرْكَو اَرِشَامِ اسْتِ وَرِيْنِ طَرِيْقِ سَبْقِ اَلْفِ
 بِي اَزْ اَرِشَامِ كَرَفْتِهَ اسْتِ وَرَجْعِي حُرُوفِ اِيْنِ رَا هِ رَا اَرِشَامِ اَمْرُ حُجْرَةِ دَوْلَتِ اَنْدَرَا جِ اَلْمَرْ اِيْشَانِ
 فِي الْبِدَايَةِ بِبَرَكَتِ حَضْرَتِ اِيْشَانِ حَاصِلِ كَرُوْهِ وَتَعَاوُتِ سَفَرِ دَرْ طَرْنِ رَا بَصِيْدَةِ حَضْرَتِ اِيْشَانِ
 اِيْقْتِهَ تَوْجِيْهِ شَرِيْفِ اِيْشَانِ دَرْ رُوْقِيْمِ اَهْ اِيْنِ نَا اَجَالِ رَا بِنَسْبِ نَقَشْبِنِيَةِ رَسَانِيْدِهِ وَحَضْرَةِ فَا صِلِ اِيْنِ
 اَكْبَرِ اَعْطَا فَرْ مَوْوَدَهَ وَدَرْ اِيْنِ مَدَتِ قَلِيْلَهَ اَنْجِهَ اَرْجِيَايَاتِ وَظَهْرَاتِ وَا نَوَارِ وَا نَوَانِ وَتَسْبِيْهِ رِيْ كَمِ اِيْشَانِ
 وَتَسْبِيْهِ كِي فَيْضِ اِيْشَانِ رُوْ وَاوَدَهَ چِهْ مَشْرُوحِ وِبِدْوَجِهْ بِيَانِ تَفْصِيْلِ اَنْ نَمَايْدِيْمِيْنِ تَوْجِيْهِ شَرِيْفِ اِيْشَانِ كَمِ
 دَقِيْقَهَ مَانْدَهَ بَاشْدِ دَرْ مَعَارِفِ تَوْجِيْدِ وَا شَاوُ قَرْبِ وَنَحِيْتِ وَا عَا طَهْ وَا مَرْ اِيْنِ كِي بَرِيْنِ فَيْضِ مَكْشَاوُ نَدُوْ وَا حَقِيْقَتِ
 اَنْ اَطْلَاعِ نَدَاوُ مَشْهُوْرِ وَوَقْدَتِ دَرْ كَثْرَتِ وَا مَشَاهِدَهَ كَثْرَتِ دَرْ رُحْمَتِ اَزْ عَدَنَاتِ وَا سَبَاوِي اِيْنِ مَعَارِفِ
 اسْتِ بَا اَجْمَلِهَ اَنْجَا كِي نَسْبِتِ نَقَشْبِنِيَةِ اسْتِ وَحَضْرَةِ فَا صِلِ اِيْنِ اَكْبَرِ نَامِ اِيْنِ مَعَارِفِ بَرِ زَبَانِ اَوْرُوْنِ
 وَنَشَانِ اِيْنِ شَهُوْدِ وَا مَشَاهِدِ رَا بِيَانِ نَمُوْدُوْنِ اَزْ كُوْنَهَ لَطْرِيْقِي اسْتِ كَا رَفَا نَهْ اِيْنِ اَكْبَرِ بَلْبِنْدِ اسْتِ
 بِيْرْتَرِي اسْتِ وَفَا صِي نَسْبِتِ نَدَاوُ دِهْ رَا گَاهِ اِيْنِ طُوْرُوْلَتِي رَفْعِ الْقَدْرِ اَزْ حَضْرَتِ اِيْشَانِ بَا اِيْنِ مَقْرَبِ
 رَسِيْدِهِ بَاشْدِ اَكْرُوْرِدَتِ عَمْرُ سَرِخُوْرِ رَا اِنْمَالِ اَقْدَامِ حُدُوْمَهْ عَمَلِيَّةِي شَا كَرُوْهَ بَاشْدِ نَسَبِ نَدُوْدِيَةِ كَرُوْهَ بَاشْدِ
 اَزْ تَقْصِيْرَاتِ خُوْدِ چِهْ عَرْضِ نَمَايْدِ وَا بِيْشْتِ رَسَنْدِ كِي اَسْ خُوْدِ چِهْ اِظْهَارِ تَمَايْدِ اَمَّا مَعَارِفِ اَكْبَرِ گَاهِ خُوْدِ اِيْشَانِ

در این جلسه حضرت آیت الله العظمی خراسانی در پاسخ به سؤالاتی که از سوی حضرات حاضرین در خصوص مسائل فقهی و کلامی پرسیده شد، توضیحات مفصلی فرمودند. در این زمینه به سؤالاتی در مورد احکام فقهی و مسائل کلامی پاسخ دادند و در پایان نیز دعا کردند.

در این جلسه حضرت آیت الله العظمی خراسانی در پاسخ به سؤالاتی که از سوی حضرات حاضرین در خصوص مسائل فقهی و کلامی پرسیده شد، توضیحات مفصلی فرمودند.

در این جلسه حضرت آیت الله العظمی خراسانی در پاسخ به سؤالاتی که از سوی حضرات حاضرین در خصوص مسائل فقهی و کلامی پرسیده شد، توضیحات مفصلی فرمودند.

در این جلسه حضرت آیت الله العظمی خراسانی در پاسخ به سؤالاتی که از سوی حضرات حاضرین در خصوص مسائل فقهی و کلامی پرسیده شد، توضیحات مفصلی فرمودند.



در معرفت

۱۰۶

صحت از غیر حق مستحکم است از اجزا و غیره و ما که مؤمنان ما معتقدان را بر خود ابراهیم نموده که تحت
 رادعدمت خدایت عتیبه عطیة لب تم اندو ما دور افتاد و گمان را فارغ ساخته است که برین من زبان خود
 هر محلی به یک شکل و سوز از این توانم کرد که در سه مرتبه تغییر در دولت عتیبه بوسی حضرت ایشان شریف
 گشت مرتبه انجیب تغییر را فرمودند که ضعیف بدن برین غالب آمده است امید حیات کم مانده از
 آنحال اطلاع فراختر ای بود و در حضور خود شمار اطلبید نمودند و حجت بر ضعیف است بود و بدقیقہ امر کرد که ایشان
 توجی که بر بامر ایشان و حضور ایشان بشما توجه کرده بجا که ظاهر ایشان توجی نیز ظاهر شده بعد از آن
 فرمودند که حضرت والدت ایشان را نیز غائبان توجی که بکن حطب الامر غائبان توجی فرموده آمدند است
 که برکت حضور ایشان آن توجی شریف است بل باشد تصور نکنند که از امر واجب الامثال و صدقت لایزم
 ایشان و مومله واقع شده است یا انفا که زود باشد کلا بل انتظار اشارت وارد و منتظر آن
 است احوال چند فقره بطریق نصیحت نوشته بستی آی بگویش بهوش استماع خواهند فرمود استعدا
 الله سبحانه و تعالی قرص شریف بر عقل تصحیح عقائد است بر واجب آراء مساویه اهل سنت و جماعت
 شکرت الله تعالی سنجیم که فرقه ناجیه اند بعضی از مسائل اعتقاد که در اینجا نوع خطا بوده بیان
 سینما یاد است که الله تعالی بذات مقدس خود موجود است و اشیا با بجا او و تعالی موجود
 اند و او تعالی بیگانه است هم در ذات هم در صفات و هم در افعال هیچکس را و هیچ امری با او
 تعالی فی الحقیقت شریک نیست چه وجود و چه غیر آن شکرت انجیب و مناسبت لفظی آن حضرت
 خارج است صفات و افعال او تعالی در رنگ ذات او سبحانه که بے جان و بیگانه اند و بی
 و افعال ممکنات هیچ مناسبت ندارند مثل انصافه علوم او را بر حجتی انصفه است قوی و بیسبب است
 حقیقی که هرگز تعدد و تکثیر بآن راه نیافته است اگر چه باعتبار تعدد و تعلقات باشد زیرا که اشیا یک
 یکشان نیست بسبب که معلومات ازل و ابیجهان یکشان منکشف میگردد و جمیع اشیا با احوال
 متناسبه و متضاده ایشان کلیه وجودی با اوقات مخصوصه هر کدام و آن واحد بسبب و آنست است

لله الحمد

در معرفت

چنین معادنی که هر چه بود در عالم وجود است

و در جهان آن زید را هم موجود دانسته است و هم معدوم و چنین دانسته است و صبی و جوان دانسته است و پیر و زنده دانسته است و مرده و قائم دانسته است و قاعد و مستند دانسته است و مضطرب و خندان دانسته است و گریان و مسکند و زودانسته است و متکلم و غرض و دانسته است و ذلیل هم در برین دانسته است و هم در حشرات هم در جنات دانسته است هم در نمل و زات پس تعقد و تعلق نیز در آن مطلق مفقود باشد چنانچه در تعلقات تعقد و انانیت میطلبند و گفته اند زنده است و میماند و انانیت است

بسیارین آنکه دلیل آنکه لا تعقد ذنوبه اصلاً اذ لا یجب علیک تعالی انما ان کانت قدراً و لا کانت کثیراً یعنی اگر تعلق معلومات اثبات کنیم یک تعلق خواهد بود که هیچ معلوماتی تعلق گشته است و آن تعلق نیز موهول کیفیت است و در رنگ صفتی علم چون دیگر گونه است استبعاب این تصور بر اثبات زوال کرد ایم و گوییم که دوست که شخص در یک وقت گویا با تمام متباینه و احوال متغایره و اعتبارات متضاده او بداند پس در جهان وقت کلمه اهرم داند و هم فصل هم حرف هم ملامتی داند و هم زبانی و هم معرب داند و هم بنویسد و هم سخن داند و هم غیر سخن و هم منفرد داند و هم غیر منفرد و هم معرفه داند و هم محکمه و هم نهی داند و هم مستقبل و هم امر داند و هم نهی بلکه جائز است که آن شخص گوییم که این همه اقسام و اعتبارات کلمه او در آن وقت که در یک وقت تحصیل میم هر گاه در علم ممکن بلکه در وید ممکن حج کند و متصور بود و علم واجب تعالی و الله لکن لکن چرا مستبعد باشد باید دانست که اینجا جز چند صورت جمع ضدین است اما فی تحقیق و در میان اینها ضدیت مفقود است زیرا که هر چند زید را در آن واحد موجود و معدوم دانسته است اما در جهان آن دانسته است که وقت وجود او مثلاً بعد از ارسال سینه حجریست و وقت عدم سابق او پیش از آن سال معین است و وقت عدم لاحق او بعد از هزار و یکصد سال است فلا تضاد بینهما و لا تضاد در تعابیر التامان و علی هذا القیاس سایر الاحمال فانهم اذن تحقیق و وضع گشت که علم بود و هر چند بی بیات متغیره تعلق گیر و شائبه تغیر در سه راه نمی یابد و نظمه و حد و ث و ران صفت پیدا

در جهان آن زید را هم موجود دانسته است و هم معدوم و چنین دانسته است و صبی و جوان دانسته است و پیر و زنده دانسته است و مرده و قائم دانسته است و قاعد و مستند دانسته است و مضطرب و خندان دانسته است و گریان و مسکند و زودانسته است و متکلم و غرض و دانسته است و ذلیل هم در برین دانسته است و هم در حشرات هم در جنات دانسته است هم در نمل و زات پس تعقد و تعلق نیز در آن مطلق مفقود باشد چنانچه در تعلقات تعقد و انانیت میطلبند و گفته اند زنده است و میماند و انانیت است
بسیارین آنکه دلیل آنکه لا تعقد ذنوبه اصلاً اذ لا یجب علیک تعالی انما ان کانت قدراً و لا کانت کثیراً یعنی اگر تعلق معلومات اثبات کنیم یک تعلق خواهد بود که هیچ معلوماتی تعلق گشته است و آن تعلق نیز موهول کیفیت است و در رنگ صفتی علم چون دیگر گونه است استبعاب این تصور بر اثبات زوال کرد ایم و گوییم که دوست که شخص در یک وقت گویا با تمام متباینه و احوال متغایره و اعتبارات متضاده او بداند پس در جهان وقت کلمه اهرم داند و هم فصل هم حرف هم ملامتی داند و هم زبانی و هم معرب داند و هم بنویسد و هم سخن داند و هم غیر سخن و هم منفرد داند و هم غیر منفرد و هم معرفه داند و هم محکمه و هم نهی داند و هم مستقبل و هم امر داند و هم نهی بلکه جائز است که آن شخص گوییم که این همه اقسام و اعتبارات کلمه او در آن وقت که در یک وقت تحصیل میم هر گاه در علم ممکن بلکه در وید ممکن حج کند و متصور بود و علم واجب تعالی و الله لکن لکن چرا مستبعد باشد باید دانست که اینجا جز چند صورت جمع ضدین است اما فی تحقیق و در میان اینها ضدیت مفقود است زیرا که هر چند زید را در آن واحد موجود و معدوم دانسته است اما در جهان آن دانسته است که وقت وجود او مثلاً بعد از ارسال سینه حجریست و وقت عدم سابق او پیش از آن سال معین است و وقت عدم لاحق او بعد از هزار و یکصد سال است فلا تضاد بینهما و لا تضاد در تعابیر التامان و علی هذا القیاس سایر الاحمال فانهم اذن تحقیق و وضع گشت که علم بود و هر چند بی بیات متغیره تعلق گیر و شائبه تغیر در سه راه نمی یابد و نظمه و حد و ث و ران صفت پیدا

چنین معادنی که هر چه بود در عالم وجود است

و بے چگونگی است و قدیم است و قائم بذات اوست تعالی که آن را گویند و در آیات و کلمات
 گنجایش نیست و در نظایر ممکنات ظهور کند و در تکلیفات صورتی معنی چگونگی بخند
 در کتابه که اربابان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر بے تجلی ذات تعالی تقدس
 متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس انفعال کنیست تا تجلی آنها
 بے تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات افعال است تعالی و تقدس افعال افعال لطلال صفا
 اوست صبیحی که پس تجلی آنها تجلی لطلال افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم کس
 باین کمال نرسد ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم بر اصل سخن بریم
 او تعالی در هیچ چیز معلوم نمکند و هیچ چیز در حال نبوی. اما او تعالی محیط اشیا بود و در مرتبت با ایشان از
 ذات اعظم مرتبتیست که در هر مقام باشد که ایشان صاحب تقدس است تعالی و آنچه کشف و شهود معلوم کنند
 از آن نیز منزله است چه ممکن را از حقیقت ذات و صفات و افعال او تعالی جز جعل و تزیین
 نیست ایمان بعبودیت باید آورد و در هر چه کثرت و شرف بود و در تحت لاف نفی باید ساخت
 عقا شکاک رس نشود و ابراهیم را کاینجا همیشه با و بدست است و امر را به بیت زشتی حضرت
 ایشان با مناسبتین تمام است هنوز ایوان است تقابلند است به مافکر رسیدن است
 پس ایمان آری که او تعالی محیط اشیا است و قریب است ایشان و با ایشان است اما معنی حال
 و قریب و معیت او را تعالی ندانیم که صیفت احواله و قریب علمی گفتن از ما و احواله مشابه است
 قابل تبادل آن مرتبه و او تعالی هیچ چیز متجدد نشود و همچنین هیچ چیز با او جانیز متجدد نشود و آنچه از بعضی
 عبارات صوفیه معنی اشیا و مفهومی میشود خلاف مراد ایشان است زیرا که مراد ایشان از این کلام
 که مومنین آنها است اذ انتم الفجر من الله است که چون فقر تمام شود و بی محض حاصل آید باقی
 نیمانند که الله تعالی ندانند که آن فقیر خداست و خدا را در و که آن کفر و زندقه است تعالی الله
 سبحانه تعالی هو الطالیوت علی کثیر او حضرت خواهد ما تقدس بی سبب میفرمودند که معنی

کمال افعال و صفات افعال افعال لطلال صفا اوست صبیحی که پس تجلی آنها تجلی لطلال افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم کس باین کمال نرسد ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم بر اصل سخن بریم او تعالی در هیچ چیز معلوم نمکند و هیچ چیز در حال نبوی. اما او تعالی محیط اشیا بود و در مرتبت با ایشان از ذات اعظم مرتبتیست که در هر مقام باشد که ایشان صاحب تقدس است تعالی و آنچه کشف و شهود معلوم کنند از آن نیز منزله است چه ممکن را از حقیقت ذات و صفات و افعال او تعالی جز جعل و تزیین نیست ایمان بعبودیت باید آورد و در هر چه کثرت و شرف بود و در تحت لاف نفی باید ساخت عقا شکاک رس نشود و ابراهیم را کاینجا همیشه با و بدست است و امر را به بیت زشتی حضرت ایشان با مناسبتین تمام است هنوز ایوان است تقابلند است به مافکر رسیدن است پس ایمان آری که او تعالی محیط اشیا است و قریب است ایشان و با ایشان است اما معنی حال و قریب و معیت او را تعالی ندانیم که صیفت احواله و قریب علمی گفتن از ما و احواله مشابه است قابل تبادل آن مرتبه و او تعالی هیچ چیز متجدد نشود و همچنین هیچ چیز با او جانیز متجدد نشود و آنچه از بعضی عبارات صوفیه معنی اشیا و مفهومی میشود خلاف مراد ایشان است زیرا که مراد ایشان از این کلام که مومنین آنها است اذ انتم الفجر من الله است که چون فقر تمام شود و بی محض حاصل آید باقی نیمانند که الله تعالی ندانند که آن فقیر خداست و خدا را در و که آن کفر و زندقه است تعالی الله سبحانه تعالی هو الطالیوت علی کثیر او حضرت خواهد ما تقدس بی سبب میفرمودند که معنی

والمغنی

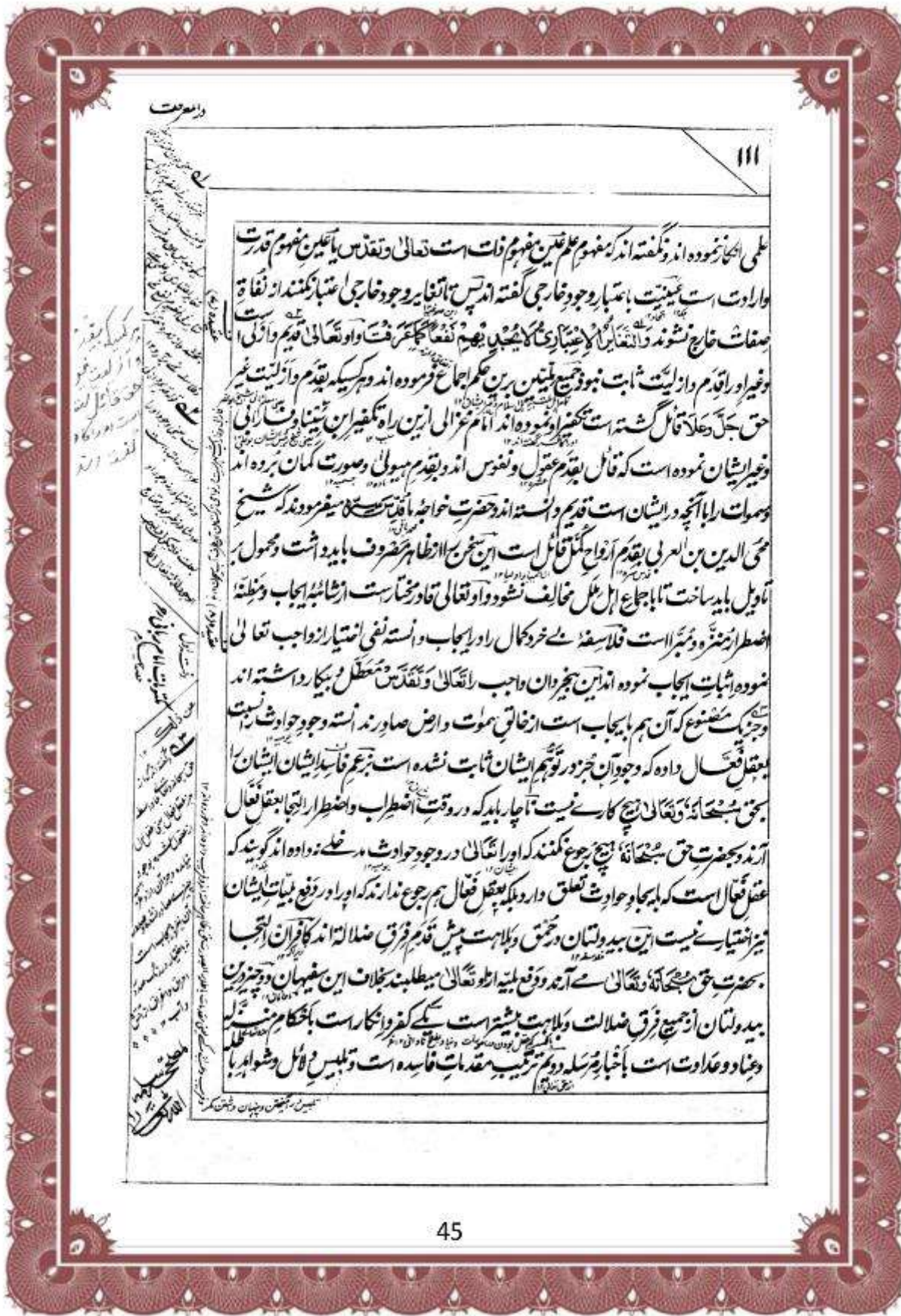
110
دفعه اولی در وصف افعال و صفات و در بیان احوال و عیال
دفعه دوم در بیان احوال و عیال و در بیان احوال و عیال
دفعه سوم در بیان احوال و عیال و در بیان احوال و عیال
دفعه چهارم در بیان احوال و عیال و در بیان احوال و عیال
دفعه پنجم در بیان احوال و عیال و در بیان احوال و عیال
دفعه ششم در بیان احوال و عیال و در بیان احوال و عیال
دفعه هفتم در بیان احوال و عیال و در بیان احوال و عیال
دفعه هشتم در بیان احوال و عیال و در بیان احوال و عیال
دفعه نهم در بیان احوال و عیال و در بیان احوال و عیال
دفعه دهم در بیان احوال و عیال و در بیان احوال و عیال

اننا لنعلم

عبارت این سخن آنست که حقیم بلکه آنست که نفس قسم و موجود حق است بیخاندان و تغییر و تبدیل را
از ذات و صفات و افعال او تعالی را نه نیست بختگان من که یغیر یگانه که ایضا به کافی افعال
محدوث آنرا که آن و آنچه صوفیه و وجودیه نیز از آنست نفس اثبات نموده اند نه از قبیل تغییر و تبدیل
و در مرتبه و وجه که آن کفر و ضلالت است بلکه این نیز از آنست راه و مراتب ظهورات کمال او تعالی
اعتبار کرده اند بلی که تغییر و تبدیلیه و در ذات و صفات و افعال او تعالی راه باید و او تعالی
یعنی مطلق است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال و در هیچ امری هیچ چیز محتاج نبود چنانچه
در وجود محتاج نیست و ظهور نیز محتاج نه و آنچه از عبارات بعضی صوفیه منقول میشود که او تعالی در ظهور
کمال است انما می و صفاتی با محتاج است این سخن برین تغییر بسیار گران است میداند که مقصود از
آن فریض ایشان حصول کمال است مرایشان را نه کمالی که عالم بجناب قدس او باشد تعالی
و تقدس که می و ما خلقت لیکن کمالی که ای یغیر یگانه ای یغیر یگانه معنی است
پس مقصود از خلقت جن و انس حصول معرفت ایشان بود که کمال ایشان است نه امری که عالم
بجناب حق بود بیخاندان و آنچه در حدیث قدسی واقع شده است خلقت انبیا علیهم السلام که در اول
نیز معرفت ایشان است نه آنکه من معارف شرم و بیخود معرفت ایشان کمال حاصل نماید
تعالی الله یعنی در کمال عالمی که او تعالی در جمیع صفات نقصان سمات نمود و در مرتبه
است جسم جسمانی نیست و مکانی و زمانی نه و صفات کمال او را ثابت است از جمله صفات
کمال در و موجودند و موجود را در وجود ذات تکلیف و تقدس و آن صفات حیات و علم و قدرت
و اراده و سمع و بصر و کلام و تکوین است این صفات در خارج موجودند نه آنکه در علم موجودند و موجود
از وجود ذات و در خارج نفس است تعالی و تقدس چنانچه بعضی از صوفیه چو ریمان برده اند و گفته اند
که از روی تعقل نمیشود این صفات به با ذات تواز و کس شخص همه سخن حکما می
نقی صفات است چه ثبات صفات مستتر له و فلا سنده نیز تغایر علمی و اتحاد خارجی گفته اند و این تغایر

دفعه اولی در وصف افعال و صفات و در بیان احوال و عیال
دفعه دوم در بیان احوال و عیال و در بیان احوال و عیال
دفعه سوم در بیان احوال و عیال و در بیان احوال و عیال
دفعه چهارم در بیان احوال و عیال و در بیان احوال و عیال
دفعه پنجم در بیان احوال و عیال و در بیان احوال و عیال
دفعه ششم در بیان احوال و عیال و در بیان احوال و عیال
دفعه هفتم در بیان احوال و عیال و در بیان احوال و عیال
دفعه هشتم در بیان احوال و عیال و در بیان احوال و عیال
دفعه نهم در بیان احوال و عیال و در بیان احوال و عیال
دفعه دهم در بیان احوال و عیال و در بیان احوال و عیال

آن قولی نیست
نفس صفات است
معقول و
عقل مستفاد
تغایر علمی



علمی الحاکم موجوده اند و گفته اند که مفهوم علم عقین مفهوم ذات است تعالی و تقدس یا عقین مفهوم قدرت
 و ارادت است عینیت باعتبار وجود خارجی گفته اند پس این تغییر وجود خارجی اعتبار کنند از نفی
 صفات خارج نشوند و تغییر اعتباری که اینجایی بهم نفی حکم گرفت و او تعالی قدیم و اولی است
 و غیر او را قدیم و اولیت ثابت نبود و هیچ یقین برین حکم حاصل فرموده اند و هر سیکه قدیم و اولیت غیر
 حق بکل وجهی حاصل گشته است تکفیر و منوره اند اما هم غزالی ازین راه تکفیر این تیناوت را فی
 و غیر ایشان نموده است که قائل بقدم عقول و نفوس اند و بقدم میوه و صورت گمان برده اند
 و سموات را با آنچه در ایشان است قدیم دانسته اند حضرت خواصه باقی است که میفرمودند که شیخ
 محی الدین بن العربی بقدم ازین گفت قائل است این سخن از ظاهر مضموف باید داشت و محمول بر
 تاویل باید ساخت تا با جمیع اهل علم مخالف نشود و او تعالی تا در مختار است از شائبه ایجاب و خطئه
 اضطرار منتزعه و مبر است فلا سفی نه خرد کمال را در ایجاب دانسته نفی اختیار از واجب تعالی
 نموده و اثبات ایجاب نموده اند این بخیر دان واجب را تعالی و تقدس و معطل و بکار داشته اند
 و چون یک مشتق است که آن هم با ایجاب است از فانی سموت و ارض صادرند است و وجود جوادش نسبت
 به عقل تعالی داده که وجود آن جز در توهم ایشان ثابت نشده است بر عزم فاسد ایشان ایشان را
 یعنی سبحانه و تعالی هیچ کار نیست تا چاره بید که در وقت اضطراب و اضطرار التماس عقل تعالی
 از بد بجز قدرت حق سبحانه و تعالی هیچ جوع کنند که او را تعالی در وجود جوادش بر غله نداده اند گویند که
 عقل تعالی است که بجهاد جوادش تعلق دارد بلکه به عقل تعالی هم جوع ندارد که او را در وقوع بیات ایشان
 نیز اختیار نیست این بید و نمان و حقیق و بلاهت پیش قدم فرقی ضلاله اند کافران را تجب
 بصحرت حق سبحانه و تعالی سے آمد و وقع ملیه از او تعالی می طلبند بخلات این سفیهان و چون درین
 بید و نمان از جمیع فرقی ضلاله و بلاهت بیشتر است سبکی که در او انکار است با حکما منسوب
 و عدا و عداوت است با اخبار رسوله و تمیز ترتیب مقدمات فاسده است و تلبیس لاهل و مشوا و باطل

در معرفت
 علم عقین
 مفهوم ذات
 تغییر وجود
 اعتباری
 تکفیر
 منوره
 غزالی
 تکفیر
 تیناوت
 عقول
 نفوس
 میوه
 صورت
 گمان
 برده
 اند
 سموات
 ایجاب
 منتزعه
 مبر
 فلا سفی
 خرد
 کمال
 ایجاب
 دانسته
 نفی
 اختیار
 از
 واجب
 تعالی
 نموده
 و
 اثبات
 ایجاب
 نموده
 اند
 این
 بخیر
 دان
 واجب
 را
 تعالی
 و
 تقدس
 و
 معطل
 و
 بکار
 داشته
 اند
 و
 چون
 یک
 مشتق
 است
 که
 آن
 هم
 با
 ایجاب
 است
 از
 فانی
 سموت
 و
 ارض
 صادرند
 است
 و
 وجود
 جوادش
 نسبت
 به
 عقل
 تعالی
 داده
 که
 وجود
 آن
 جز
 در
 توهم
 ایشان
 ثابت
 نشده
 است
 بر
 عزم
 فاسد
 ایشان
 ایشان
 را
 یعنی
 سبحانه
 و
 تعالی
 هیچ
 کار
 نیست
 تا
 چاره
 بید
 که
 در
 وقت
 اضطراب
 و
 اضطرار
 التماس
 عقل
 تعالی
 از
 بد
 بجز
 قدرت
 حق
 سبحانه
 و
 تعالی
 هیچ
 جوع
 کنند
 که
 او
 را
 تعالی
 در
 وجود
 جوادش
 بر
 غله
 نداده
 اند
 گویند
 که
 عقل
 تعالی
 است
 که
 بجهاد
 جوادش
 تعلق
 دارد
 بلکه
 به
 عقل
 تعالی
 هم
 جوع
 ندارد
 که
 او
 را
 در
 وقوع
 بیات
 ایشان
 نیز
 اختیار
 نیست
 این
 بید
 و
 نمان
 و
 حقیق
 و
 بلاهت
 پیش
 قدم
 فرقی
 ضلاله
 اند
 کافران
 را
 تجب
 بصحرت
 حق
 سبحانه
 و
 تعالی
 سے
 آمد
 و
 وقع
 ملیه
 از
 او
 تعالی
 می
 طلبند
 بخلات
 این
 سفیهان
 و
 چون
 در
 این
 بید
 و
 نمان
 از
 جمیع
 فرقی
 ضلاله
 و
 بلاهت
 بیشتر
 است
 سبکی
 که
 در
 او
 انکار
 است
 با
 حکما
 منسوب
 و
 عدا
 و
 عداوت
 است
 با
 اخبار
 رسوله
 و
 تمیز
 ترتیب
 مقدمات
 فاسده
 است
 و
 تلبیس
 لاهل
 و
 مشوا
 و
 باطل

درین ایام فرزندی محمد معصوم جواهر شیخ موقوف را تمام کرد و در اثنا بسبق او قباحتها این بخیر و ان بیحسب
 آمد و قائمه ما بران مترتب شد بحمد الله الذی هدانا لهذا انما كنا لآلهتدی لولا ان هدانا الله لفلان
 بجماعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کتبنا بالحق و عیادت شیخ محی الدین بن العربی نیز ناظر با یجاب است
 بود معنی قدرت مرافقت بفلسفه دارد که صحت ترک از قیاد و تجویز نمی نماید جانب فعل الازمه
 عیاب کار و بار است شیخ محی الدین از قبولان و نظر می در آید و اکثر علوم او که مخالف آرا سے ال
 حق اند خطا و تا صواب ظاهر میشوند اما که بخطاے کشفی معذوره داشته اند و در تک خطاے اجتهادی
 از ملامت مفرح ساخته این اعتقاد خاص است این فقیر را و راه شیخ محی الدین که او را از قبولان میدانند
 و علوم مخالفه او را خطا و مضرت میدانند جمع هستند ازین طائفه که هم شیخ را طعن ملامت میکنند و هم
 علوم او را خطئه بنمایند و جمعی دیگر ازین طائفه تقلید شیخ را اختیار کرده جمیع علوم او را صواب میدانند
 و بدلائل و شواهد حقیقت آن علوم را اثبات مینمایند و شک نیست که این هر دو فریق راه اولی
 و تقلید اختیار کرده اند و از تو شیخ حال دور نامد شیخ را که از اولیا و مقبولان است بواسطه خطا
 کشفی چگونه تذکره و شعور و علوم او را که از صواب دور اند و مخالف آرا سے ال حق اند چگونه تقلید
 توان کرد و قال الحق هوالاثنو عشر الذی وقف علی سببها اندمیه و کسر چه آرا سے و رساله وحدت
 وجود و غیر ازین طائفه باشد شرک است که اند چه چند شیخ درین مسئله نیز طریقه خاص دارد و اما در اصل سخن
 شرکت فارمد این مسئله نیز هر چند بطایفه مخالفت بمعتقدات ال حق دارد اما قابل توجبه است ایشان
 جمیع این فقیر بجناب الله سبحانه و تعالی شرح رباعیات حضرت ایشان باین مسئله را بمعتقدات
 ال حق جمیع ساخته است و تراغ و طعن و بلفظ عامده شده و شکوک شجاعت ظفرین را حل ساخته
 بر هیچیک عمل نکرده و اشتباه نامده بحال لا یخفی علی الشاظرین بما ید و انست که ممکنات با سربا
 چه جواهر چه اغراض و چه اجسام و چه عقول و چه نفوس و چه افلاک و چه عناصر همه متساوی با سربا و قیاد و مختار
 اند که از کتب علم اینها را بوجود آورده است و چنانچه اینها و وجود با و تعالی محتاج اند در بقا نیز با و سبحانه

این کتاب در کتابخانه
 علمیه مجلس شورای اسلامی
 تهران نگهداری میگردد
 شماره ثبت کتابخانه
 ۱۲۳۴۵
 تاریخ ثبت کتابخانه
 ۱۳۵۶
 شماره ثبت کتابخانه
 ۶۷۸۹
 تاریخ ثبت کتابخانه
 ۱۰۱۱
 شماره ثبت کتابخانه
 ۱۲۱۳
 تاریخ ثبت کتابخانه
 ۱۴۱۵
 شماره ثبت کتابخانه
 ۱۶۱۷
 تاریخ ثبت کتابخانه
 ۱۸۱۹
 شماره ثبت کتابخانه
 ۲۰۲۱
 تاریخ ثبت کتابخانه
 ۲۲۲۳

مع لای السبب لکن لا بد من سبب
بهر سبب که در صورت خود وجود دارد
که در این کتاب مذکور است
و در این کتاب مذکور است
بهر سبب که در صورت خود وجود دارد
که در این کتاب مذکور است
و در این کتاب مذکور است

محتاج اند و جو را سبب و وسائط را در پوشش فعل خود ساخته است و حکمت اقیاب قدرت گردانیده لابلکه
اسباب و لایق تبعوت فعل خود کرده حکمت را وسیله وجود قدرت فرموده زیرا که اگر اباب فطانت که بصیرت
ایشان محفل متابعت انبیاء علیهم الصلوٰات و السلام است مکتحل شده است میدانند که اسباب
و وسائل که در وجود و بقا با وسبب آنه مختص بهند و ثبوت و قیام از و وارند و بوسه وارند و تعالی و تقدس
و فی الحقیقت جواهرند و در دیگر که مثل آنهاست تا تاثیر کنند و احداث و اختراع آن نمایند
قادر است و در آنها که ایجاد آن میفرماید و کمالات الاثمه او را عطا مینماید که چنانچه عطا نمیکند
از جواهر محض نیست بد او اینجا پی بریزد بر فاعل و مرکب او چه میدانند که این فعل را جوهر حال نیست و علی
است ما در او که ایجاد آن فعل میفرماید پس فعل جواهر و عطا را و پوشش فعل را عمل حقیقی نشد
بلکه آن فعل نظر جواهر و وسیله شد بر فاعل حقیقی فلکذا اهدا آرسه و در فهم سبب فعل جواهر و پوشش
فعل فاعل حقیقی است که از کمال غیب او به جواهر او واسطه آن فعل صاحب قدرت دانسته است و از
فاعل حقیقی که او گفته یعنی به کثرت او و به کثرت این معرفت مقربس از مشاکات نبوت
فهم کس این جواهر جمع کمال او در رفع اسباب میدانند و اینها را به تو عطا اسباب بجزت
حق سبحانه و تعالی منتسب میسازند میدانند که در رفع اسباب سبب حکمت است که در ضمن آن چنین
مصلح ملحوظ است دنیا ما خلقت لهذا ابطال انبیا علیهم الصلوٰات و السلام مراعات اسباب
میدانند و تفویض امر این مراعات بجزت حق سبحانه و تعالی میفرمایند چنانچه حضرت یعقوب علی
یتیمان و علیکم الصلوٰات و السلام را ملاحظه چشم زخم نموده پس این خود را وصیت فرمود و با او سخن گفت
من باب اولی و اذ شئوا من ابا ب متفقون با جواهر این مراعات تفویض امر حق فرموده مجلس تعالی

بهر سبب که در صورت خود وجود دارد
که در این کتاب مذکور است
و در این کتاب مذکور است
بهر سبب که در صورت خود وجود دارد
که در این کتاب مذکور است
و در این کتاب مذکور است

بهر سبب که در صورت خود وجود دارد
که در این کتاب مذکور است
و در این کتاب مذکور است
بهر سبب که در صورت خود وجود دارد
که در این کتاب مذکور است
و در این کتاب مذکور است

منسوب است و کسب با نشان عادت الله سبحانه برین جاری شده است که بعد از قصد عبودیت
 فعل خود را خلق حق سبحانه و تعالی بان فعل متعلق میشود و چون فعل عبودیت بقصد و اختیار اوصاف
 سے یا بدین نام چنان متعلق می شود و ثواب و عقاب بود و آنکه گفته اند که اختیار عیب ضعیف است
 اگر ضعیف باعتبار قوت اختیار حق سبحانه آنکه گفته اند سلم است و اگر ضعیف با این معنی گفته اند
 که در او فعل متعلق کافیه نیست پس غیر صحیح است **فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَا يَكْفِيكَ مَا لَيْسَ فِي قُدْرَتِهِ**
بَلْ يُزِيدُ الْيَسْرَةَ وَلَا يُزِيدُ الْعُسْرَةَ ما فی البک جزا محمد مر فعل موقوت را مقصود بقدر حق
 است که موقوت را عذاب محمد جزا سے وفاق فرموده و قلات ذات و ای را منوط با بیان بر وقت خود
 ذلک تقدیر العزیز لیکسب بعد آن که بتوفیق الله سبحانه ما هم می دانیم که کفر و زینت
 بحضرت حق سبحانه و تعالی که منوی نعم ظاهره و باطنه است و موجودات و ارض است و هر
 بزرگی و کمائی که هست مر جانی قدس او را ثابت است جز آن کفر با او که از شدت عقوبات بود
 مخلوق است و در عذاب و چنین ایمان آوردن بغیب این چنین منعم بزرگی را راست گوشتن
 او را با وجود ممانعت نفس و شیطان یا بد که جز او او بهترین جزا بود و آن مخلوق است و شریعت ملذذ
 بعضی از شریعت فرموده اند که دخول بهشت فی کفایت مر لوطی فضل حق است سبحانه و منوط
 ساعتن آن ایمان بنا بر آنست که هر چه جزا اعمال بود الذی باشد و نیز و غیره و چون بهشت فی
 مر لوطی ایمان است لیکن ایمان فضل او است سبحانه و عطیة او تعالی و دخول نار مر لوطی کفر است
 و کفر ناشی است از بولک نفس اماره ما اصحابک من حسنة فحین الله و ما اصحابک من
 سبحة فحین نفسیک باید آنست که مر لوطی ساعتن دخول بهشت را ایمان فی کفایت عظیم
 ایمان است بلکه تعظیم مؤمن به است که این چنین اعظیم القدر بر آن مترتب شده است و چنین
 منوط ساعتن دخول نار را کفر حقیر است و جمیل آنکه نسبت با و این کفر بوقوع آمده است این
 طور محسوس بر و ام بر آن مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از شریعت گفته اند که ازین و قیقه

منسوب است و کسب با نشان عادت الله سبحانه برین جاری شده است که بعد از قصد عبودیت
 فعل خود را خلق حق سبحانه و تعالی بان فعل متعلق میشود و چون فعل عبودیت بقصد و اختیار اوصاف
 سے یا بدین نام چنان متعلق می شود و ثواب و عقاب بود و آنکه گفته اند که اختیار عیب ضعیف است
 اگر ضعیف باعتبار قوت اختیار حق سبحانه آنکه گفته اند سلم است و اگر ضعیف با این معنی گفته اند
 که در او فعل متعلق کافیه نیست پس غیر صحیح است **فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَا يَكْفِيكَ مَا لَيْسَ فِي قُدْرَتِهِ**
بَلْ يُزِيدُ الْيَسْرَةَ وَلَا يُزِيدُ الْعُسْرَةَ ما فی البک جزا محمد مر فعل موقوت را مقصود بقدر حق
 است که موقوت را عذاب محمد جزا سے وفاق فرموده و قلات ذات و ای را منوط با بیان بر وقت خود
 ذلک تقدیر العزیز لیکسب بعد آن که بتوفیق الله سبحانه ما هم می دانیم که کفر و زینت
 بحضرت حق سبحانه و تعالی که منوی نعم ظاهره و باطنه است و موجودات و ارض است و هر
 بزرگی و کمائی که هست مر جانی قدس او را ثابت است جز آن کفر با او که از شدت عقوبات بود
 مخلوق است و در عذاب و چنین ایمان آوردن بغیب این چنین منعم بزرگی را راست گوشتن
 او را با وجود ممانعت نفس و شیطان یا بد که جز او او بهترین جزا بود و آن مخلوق است و شریعت ملذذ
 بعضی از شریعت فرموده اند که دخول بهشت فی کفایت مر لوطی فضل حق است سبحانه و منوط
 ساعتن آن ایمان بنا بر آنست که هر چه جزا اعمال بود الذی باشد و نیز و غیره و چون بهشت فی
 مر لوطی ایمان است لیکن ایمان فضل او است سبحانه و عطیة او تعالی و دخول نار مر لوطی کفر است
 و کفر ناشی است از بولک نفس اماره ما اصحابک من حسنة فحین الله و ما اصحابک من
 سبحة فحین نفسیک باید آنست که مر لوطی ساعتن دخول بهشت را ایمان فی کفایت عظیم
 ایمان است بلکه تعظیم مؤمن به است که این چنین اعظیم القدر بر آن مترتب شده است و چنین
 منوط ساعتن دخول نار را کفر حقیر است و جمیل آنکه نسبت با و این کفر بوقوع آمده است این
 طور محسوس بر و ام بر آن مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از شریعت گفته اند که ازین و قیقه

و آنچه آن آن است خدا حق تعالی و رسول و علی صوره و کلام و غیره
 الله و ما اصحابک من حسنة فحین الله و ما اصحابک من سبحة فحین نفسیک
 باید آنست که مر لوطی ساعتن دخول بهشت را ایمان فی کفایت عظیم
 ایمان است بلکه تعظیم مؤمن به است که این چنین اعظیم القدر بر آن مترتب شده است و چنین
 منوط ساعتن دخول نار را کفر حقیر است و جمیل آنکه نسبت با و این کفر بوقوع آمده است این
 طور محسوس بر و ام بر آن مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از شریعت گفته اند که ازین و قیقه

منسوب است و کسب با نشان عادت الله سبحانه برین جاری شده است که بعد از قصد عبودیت
 فعل خود را خلق حق سبحانه و تعالی بان فعل متعلق میشود و چون فعل عبودیت بقصد و اختیار اوصاف
 سے یا بدین نام چنان متعلق می شود و ثواب و عقاب بود و آنکه گفته اند که اختیار عیب ضعیف است
 اگر ضعیف باعتبار قوت اختیار حق سبحانه آنکه گفته اند سلم است و اگر ضعیف با این معنی گفته اند
 که در او فعل متعلق کافیه نیست پس غیر صحیح است **فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَا يَكْفِيكَ مَا لَيْسَ فِي قُدْرَتِهِ**
بَلْ يُزِيدُ الْيَسْرَةَ وَلَا يُزِيدُ الْعُسْرَةَ ما فی البک جزا محمد مر فعل موقوت را مقصود بقدر حق
 است که موقوت را عذاب محمد جزا سے وفاق فرموده و قلات ذات و ای را منوط با بیان بر وقت خود
 ذلک تقدیر العزیز لیکسب بعد آن که بتوفیق الله سبحانه ما هم می دانیم که کفر و زینت
 بحضرت حق سبحانه و تعالی که منوی نعم ظاهره و باطنه است و موجودات و ارض است و هر
 بزرگی و کمائی که هست مر جانی قدس او را ثابت است جز آن کفر با او که از شدت عقوبات بود
 مخلوق است و در عذاب و چنین ایمان آوردن بغیب این چنین منعم بزرگی را راست گوشتن
 او را با وجود ممانعت نفس و شیطان یا بد که جز او او بهترین جزا بود و آن مخلوق است و شریعت ملذذ
 بعضی از شریعت فرموده اند که دخول بهشت فی کفایت مر لوطی فضل حق است سبحانه و منوط
 ساعتن آن ایمان بنا بر آنست که هر چه جزا اعمال بود الذی باشد و نیز و غیره و چون بهشت فی
 مر لوطی ایمان است لیکن ایمان فضل او است سبحانه و عطیة او تعالی و دخول نار مر لوطی کفر است
 و کفر ناشی است از بولک نفس اماره ما اصحابک من حسنة فحین الله و ما اصحابک من
 سبحة فحین نفسیک باید آنست که مر لوطی ساعتن دخول بهشت را ایمان فی کفایت عظیم
 ایمان است بلکه تعظیم مؤمن به است که این چنین اعظیم القدر بر آن مترتب شده است و چنین
 منوط ساعتن دخول نار را کفر حقیر است و جمیل آنکه نسبت با و این کفر بوقوع آمده است این
 طور محسوس بر و ام بر آن مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از شریعت گفته اند که ازین و قیقه

الله و ما اصحابک من حسنة فحین الله و ما اصحابک من سبحة فحین نفسیک
 باید آنست که مر لوطی ساعتن دخول بهشت را ایمان فی کفایت عظیم
 ایمان است بلکه تعظیم مؤمن به است که این چنین اعظیم القدر بر آن مترتب شده است و چنین
 منوط ساعتن دخول نار را کفر حقیر است و جمیل آنکه نسبت با و این کفر بوقوع آمده است این
 طور محسوس بر و ام بر آن مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از شریعت گفته اند که ازین و قیقه

خالی است و ایضا در دخول ناز که عدیل اوست مثل این فی بعضی نیت چه دخول نافی تحقیقت
 مربوط بگذراست وَاللَّهِ سُبْحَانَهُ الْمَلَكُ هُمْ هَذَا وَهَضْرَتِ حَقِّ سُبْحَانَكَ يَا كَعَالِي رَامُ مِنْ هَذَا وَكَوْنَتْ
 در بیشتر خواست روید به جهت وبه کیف و به شته و به شمال این مسئله ایست که جمیع فرق
 اهل ملت غیر اهل ملت غیر اهل ملت همه نمیکارند و رویت به جهت وبه کیف را تجویز نمائید چنان
 که شیخ محمّی الدین بن العربی نیز رویت آخرت را بجای صورتی فرود می آرد و بجز این تجویز نمینماید
 روزی حضرت ایشان را از شیخ نقل میکردند که اگر معتزله رویت را بجز تنزیه مقتدیه نمیکردند و تنزیه
 نیز قائل میشدند رویت را باین تجویز نمیدانستند هرگز از رویت انکار نمیکردند و محال نمیدانستند یعنی
 انکار ایشان از بیستی وبه کیفی است که مخصوص بجز تنزیه است بخلاف این تجویز که جهت وبه کیف
 در آن ملحوظ است پوشده نماوند که رویت آخرت را بجای صورتی فرود آوردن فی تحقیقت انکار کردن
 است هر رویت را چه آن تجویز صورتی اگر چه احتمالات صورتی و نیاز جدا بود رویت حق نیت تعالی
 بِرَأْيِكُمُ الْمُؤْمِنُونَ بِغَيْرِ كَيْفٍ وَلَا دَرَكٍ وَتُرْبِتِينَ وَمَقَالِهِ بِعَشْرِ أَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ
 وَالسَّلَامَاتُ حَرَمَتِ عَالَمِيَانِ هَسْتِ اَكْرِ تَوْسَطِ وَجُوْدَيْنِ بَزْرُ كُوَارَانِ نَسَبِ بُوَوَا كَمَا لَمَّا تَرَا بِعَزِيْزَاتِ
 و صفات واجب الوجود تعالی و تقدیس که ولایت میفرمود و صفیات مولای ما را جلشنده از عدم صفیات
 او سبحانه که آنهمی نمود و محمول اقتضا باینه نیز نور دعوت ایشان ازین معنی معزول است آنچه
 تمام مابقی تعلید این بزرگواران درین معامله مخدول است عقل هر چند محجّت است اما در محجّت تمام
 است و بمرتبه بلوغ نرسیده تجر بالغم بعثت انبیا است عَلَيَكُمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ كَمَا عَذَابُ
 و ثواب اخروی دائمی منوط با نیت سؤال چون عذاب اخروی دائمی منوط بعثت شد
 پس بعثت را حمت عالمیان گفته ن بچشمه بو بود جواب بعثت عین حمت است که ببعثت
 ذات و صفات واجب الوجود است تعالی تقدیس که تضرین عادات و نبویه و اخرویة است و بدو
 بعثت معلوم و نیز گفته است آنچه مناسب جواب قدس او تعالی است از آنچه مناسب جواب
 و کلمات

در بیان کتب معتزله
 در بیان کتب معتزله
 در بیان کتب معتزله
 در بیان کتب معتزله

در بیان کتب معتزله
 در بیان کتب معتزله
 در بیان کتب معتزله
 در بیان کتب معتزله

تعالی سبحان الله
 تعالی سبحان الله
 تعالی سبحان الله
 تعالی سبحان الله
 تعالی سبحان الله
 تعالی سبحان الله
 تعالی سبحان الله
 تعالی سبحان الله

قدس است بیخمانده زیرا که عقل لنگ و کور باشد بدین امکان حدوث قسم است چه آمد که مناسبت
 و خوب که قدم از لوازم است از اشیاء و صفات و افعال کدام است و مناسبت که تمام اطلاق آن
 نموده آید و اجتناب ازین کرده شود بلکه بسیار است که ناقص نحو کمال نقصان و اندر نقص کمال
 انکار و این نیز نیز و تقصیر فوق جمیع نعم ظاهر و باطنه است چنانکه در آیات مناسبت را بجناب سر
 تعالی نسبت دهد و اشیاء و اشارات را بجناب او بیخمانده مناسبت بود و بعثت است که باطل را از حق
 جدا ساخته است و نامستحق عبادت را از مستحق عبادت نیز داده و بعثت است که بره حق سبلی است
 بموسیطه آن دعوت می فرماید و بندگی با سعادت قرب و وصل موعده بجان سلطانان می رساند و بوسیله
 بعثت اطلاع بر مضیقات موعده بجلت آنده میسر میشود و حکما و جوار نقض و رنگ اونیع از حکم
 جواز آن متمیز می گردد و امثال این فوائد بعثت بسیار است پس مقرر شد که بعثت اینبار حکمت
 و انکار ضیاع و جهالت نفس آماره گشته بکلمه شیطان بعین الیک بعثت نماید و بقرینه بعثت عمل
 کند گناه بعثت چیست و بعثت چرا حکمت نبود **سؤال** عقل فی حد ذاته هر چند در احکام
 الهی حکمت است ناقص تمام است اما چرا نتواند که بعد از حصول تصفیة و تزلیة عقل مناسبت است و اتصال
 غیر متکلیف بر تبه و خوب تعانت و تقدیرت پیدا شود که بسبب آن مناسبت و اتصال احکام از اینجا
 اخذ نماید و حاجت به بعثت که بموسیطه ماست نشود و جواب عقل چنانچه آن مناسبت اتصال
 پیدا کند اما تعلیق که باین یکدیگر بیولانی داشت باکل زائل نگرود و محض تمام پیدا کند پس در این همیشه
 و انگیزه او بود و متخیله هرگز خیال او را نگذارد و قوت محضبتیه و شهوتیه همواره صاحب او بودند و در
 جری و شیره همه وقت تدبیر او باشد نه هو و نسیان که از لوازم نوع انسان است از و تفکک نبود
 و خطا و غلط که از خواص این شاه انداز و جد انباشتد پس عقل شایان اعما و نبود و احکام ماخوذه لو
 از سلطان و هم و تصرف خیال معصوم نبودند و از شایان بان و خطه خطا محفوظ نباشند بخلاف
 دیگر که ازین اوصاف پاک است و ازین رذائل مبرا پس ناچار شایان اعما و نبود و احکام ماخوذه

مناسب است حکم تقدیر
 مناسبت است حکم تقدیر
 مناسبت است حکم تقدیر
 مناسبت است حکم تقدیر

نکته و قور و شریک

اور اس لئے کہ وہ خیال و نظیرت بیان میں خطا مضمون باشند و بعض اوقات محسوس کرو کہ علم و حکم تکلیف جہاں فی حد خود
 درائنات سے تکلیف آن نبوت سے و جو اس بعض اوقات تکلیف صراحتاً کہ از راه ہم و جہاں این طریق حاصل شدہ اند و اعتبار
 بان علوم منضمه شود و بحقیقتیکه در آن وقت اصلاً تمیز نتواند کرد و در زمانی الحال گاہ بود کہ علم آن تمیز نہ
 و گاہ نہ و مندر پس لاجرم آن علوم بواسطه خلط آن مقامات بعینت کتب پیدا می کند و از اعتماد
 سے بر آید یا آنکہ گوئیم کہ حصول تصفیہ و تزکیہ منوط است باینان اعمال صالحه کہ بر فضیلت موملے باشند
 جسکے آند و این معنی خوف بر بشت است چنانکہ کہ بشت پس بفریبش حصول حقیقت تصفیہ و تزکیہ
 میرے شے شود و صفائے که کفار و اهل فسق را حاصل میشود آن صفائے نفس است و صفائے قلب
 و صفائے نفس غیر اضلالت معنی افزاید و بجز از خسارت و ولالت نمی نماید و کشف بعضی از امور
 عینی که در وقت صفائے نفس کفار و اهل فسق را دست میاید بلاندر ارج است کہ مقصود از آن خرابی
 و خسارت آن جماعه است بخانا الله سبحانه که سخن هذرا لبدلایة صحیحہ نیست پیدا انهم یملکون علیک
 و علیکم السلام الصلوات و السلامات و علی البدال علی آیین تحقیق و اضع گشت کہ تکلیف شرعی که از راه
 ثابت شده است نیز حجت است نه آن چنانکہ نیز این تکلیف شرعی از لاصد و زمانه گمان برده اند
 و تکلیف را از تکلیف تصور نموده غیر معقول است نه اند و گویند کہ کدام مہربانی است کہ عباد را با مورش آف
 تکلیف کنند و گویند کہ اگر مقصود سے آن تکلیف عمل گشت نہ بہر بشت تو این رفت و اگر خلاف آنرا
 ترک گشت شد بدین فرخ خوانند رفت چہ تکلیف نکنند و گذارند کہ بخوردند و بخسیند و بطور خود باشند این بدو
 چہ چندان مگر نمیدانند کہ شکر نعم واجب است مطلقاً و این تکلیفات شرعیہ بیان ایشان آن حکم است
 پس تکلیف بقتل واجب باشد و ایضا نظام عالم منوط باین تکلیف است اگر هر یک را بطور خود میگذراند
 تجرید شرارت و فساد و بطور نمی آمد و بر بوالهوسه و نفس مال و دیگر سے دست و رازی میکرد و بچش

در بعضی اوقات محسوس کرو کہ علم و حکم تکلیف جہاں فی حد خود
 درائنات سے تکلیف آن نبوت سے و جو اس بعض اوقات تکلیف صراحتاً کہ از راه ہم و جہاں این طریق حاصل شدہ اند و اعتبار
 بان علوم منضمه شود و بحقیقتیکه در آن وقت اصلاً تمیز نتواند کرد و در زمانی الحال گاہ بود کہ علم آن تمیز نہ
 و گاہ نہ و مندر پس لاجرم آن علوم بواسطه خلط آن مقامات بعینت کتب پیدا می کند و از اعتماد
 سے بر آید یا آنکہ گوئیم کہ حصول تصفیہ و تزکیہ منوط است باینان اعمال صالحه کہ بر فضیلت موملے باشند
 جسکے آند و این معنی خوف بر بشت است چنانکہ کہ بشت پس بفریبش حصول حقیقت تصفیہ و تزکیہ
 میرے شے شود و صفائے که کفار و اهل فسق را حاصل میشود آن صفائے نفس است و صفائے قلب
 و صفائے نفس غیر اضلالت معنی افزاید و بجز از خسارت و ولالت نمی نماید و کشف بعضی از امور
 عینی که در وقت صفائے نفس کفار و اهل فسق را دست میاید بلاندر ارج است کہ مقصود از آن خرابی
 و خسارت آن جماعه است بخانا الله سبحانه که سخن هذرا لبدلایة صحیحہ نیست پیدا انهم یملکون علیک
 و علیکم السلام الصلوات و السلامات و علی البدال علی آیین تحقیق و اضع گشت کہ تکلیف شرعی که از راه
 ثابت شده است نیز حجت است نه آن چنانکہ نیز این تکلیف شرعی از لاصد و زمانه گمان برده اند
 و تکلیف را از تکلیف تصور نموده غیر معقول است نه اند و گویند کہ کدام مہربانی است کہ عباد را با مورش آف
 تکلیف کنند و گویند کہ اگر مقصود سے آن تکلیف عمل گشت نہ بہر بشت تو این رفت و اگر خلاف آنرا
 ترک گشت شد بدین فرخ خوانند رفت چہ تکلیف نکنند و گذارند کہ بخوردند و بخسیند و بطور خود باشند این بدو
 چہ چندان مگر نمیدانند کہ شکر نعم واجب است مطلقاً و این تکلیفات شرعیہ بیان ایشان آن حکم است
 پس تکلیف بقتل واجب باشد و ایضا نظام عالم منوط باین تکلیف است اگر هر یک را بطور خود میگذراند
 تجرید شرارت و فساد و بطور نمی آمد و بر بوالهوسه و نفس مال و دیگر سے دست و رازی میکرد و بچش

اللہ تعالیٰ شکر

و محنتهاست که در آن موطن مقرر ساخته اند کفارت کنند تا پاک و پاکیزه بجهت معبودش گردود و هر که را
 چنین نکتی بود و ملوخته او را با برت اندازند عین عدلست اما او ای بر گنا هر کاران و شرمساران
 لیکن اگر ازال اسلام است آل او جنت است و از عذاب ابدی محفوظ این نیز نعمتی است عظیم
 رَبَّنَا أَنْصِرْهُمْ لَنَا وَأَنْصِرْنَا لَنَا ذَنْبَنَا وَأَنْصِرْنَا لَنَا ذَنْبَنَا وَأَنْصِرْنَا لَنَا ذَنْبَنَا وَأَنْصِرْنَا لَنَا ذَنْبَنَا
 وَكَفَيْهِمُ الصَّلَاةَ وَالشُّكْرَ رَوْقِيَا مَحْضُ حَقِّ اسْتِ و دوران روز سموات و کواکب و ارض
 و جبال و بحار و حیوان و نبات و معاون مجرب و م و ما چیز خواهد گشت آسمانها منشق گردد
 و ستارها افتار پسید کنند و بریزند و زمین و کوهها پاره بشود و این عذاب و افتاد و بفرخه او کله
 تعلق دارد و بفرخه ثانی از قبر باران کجی زند و بیشتر روند و قلا سغه اعلام سموات و کواکب را سنجیز
 کنند و فضا و بر اینها جانزند از نه باران و آبی و آید کویند معدنک متاخران ایشان
 از چیزی حق خود را و رزمه اهل اسلام میگردد و اتیان بعضی از احکام اسلام میانیدند عجب آنکه بعضی
 از اهل اسلام این معنی را از ایشان باور میدارند و بختاشی ایشان را مسلمان میدانند عجب آنکه
 بعضی از مسلمانان اسلام بعضی را که ازین جامع اند کمال میدانند و طعن و تشنیع اینها را انگرم نگارند
 و حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: **إِنَّمَا بُعِثْتُ بِكُمْ لِيُحْكَمَ بَيْنَكُمْ**
وَأَلَّا تَكُونَ لَكُمْ فِتْنَةً وَأَلَّا تَكُونَ لَكُمْ فِتْنَةً وَأَلَّا تَكُونَ لَكُمْ فِتْنَةً **وَإِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ وَأَذْ**
لَسْرِيهَا وَحُقَّتْ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَفُجِعَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا وَسُفِّتْ وَأَمَّا ذَٰلِكَ فِي الْقُرْآنِ
كَثِيرٌ مِمَّا يُدْرِكُهُ الْغَيْبُ لَكُم مَجْرُوفَةٌ لِكُلِّ شَهَادَةٍ وَاسْلَامٌ كَانِي نَسْتِ أَصْدِيقٌ جَمِيعٌ مَا عَلِمْتُمْ خَيْرًا مِنَ اللَّهِ
بِالضَّرْفِ مَرَّةً بَابٍ وَتَبْرِي أَدْفَرُ وَكَافَرِي نِيرُ دَرَكَارِ اسْتِ تَا اسْلَامِ سَمُورْتِ بِنِ وَوَيْدِ وَبِدِ سَحُوطِ الْقَسَادِ
وَحَسَابِ وَبِزَانِ وَبِصِرَاطِ حَقِّ اسْتِ كَمْ مَصَادِقِ عَلَيْهِ وَ عَلَى إِلَهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ لَكَ إِذَانِ خَيْرٌ وَأَوْهَ اسْتِ
**اسْتِعَاوُ بَعْضُ زَجَالِدَانِ طُورِ نُبُوتِ از وجود این امور از جهت اعتبار ساقط است چه طور نبوت و رسل
 طوری است اختیار صا و قه ابدی را بنظر عقل موافق ساخته فی الحقیقت الکا طوری نبوت است بجا**

مفهوم این است که در این آیه اشاره به روز قیامت است و در آن روز همه چیز را حساب میکنند و هر کس را چه کرده است از او حساب میکنند و در آن روز همه چیز را حساب میکنند و هر کس را چه کرده است از او حساب میکنند

معاذکے بقید است ندانند کہ طور ثبوت مخالف طوع عقل است بلکہ طوع عقل نے تائید قلبی را نبیا
 علیہم الصلوٰت والسلام بان طلب عالی نتواند مہت شد مخالف لغت و کجاست و از سیدین کج
 چه مخالف لغت بعد از سیدین متصور بود و جہشت و دوزخ موجود بعد از محاسبہ روز قیامت اگر حقے
 بہشت خوبست در فرشتا و دیگر سے و کجی را بدوزخ و قیاب و عقاب اینها ابدی است کہ اصطلاح ندارد
 کہ ماد کت علیہ اللہ من القتیة للو کدة صاحب نصیحت بود کہ مال محمد جرت است
 و جرحتی و سعیت کل شیء کفار را عذاب دوزخ تمامہ حقہ ثابت کن بعد از ان گوید کہ نار و جرح
 ایشان بزور و سلام گرد و چنانچه حضرت ابراہیم علیہ السلام و کتیکہ الصلوٰت و انشا کردہ شد بود
 و خلف و روحی حق جان زوار و گوید کہ یکس از اہل ان مخلوق عذاب کفار فرقت است و برین مسئلہ نیز
 از صواب و ورا تادہ است ندانستہ است کہ رحمت رحمت و جرح مومنان و کافران مخصوص
 بدنیاست و در آخرت بوے از رحمت بکافر نہ رسد کما قال اللہ تعالیٰ انہ لا یبسی من
 ترشح اللہ الا القوم الکافرین و قال تعالیٰ بعد قوله سبحانہ و رحمتی و سعیت کل
 شیء کتبتہا للذین یشقون و یؤذون الکفر و الذین ہم بالیت اؤمنون شیخ کول
 آیت خوانندہ و آخر کار فرمودہ و قال اللہ تعالیٰ ان رحمت اللہ قریب من المحسنین
 و کریمہ لا یحسبن اللہ مخلف و عدلہ و رسالہ ولالت ندارد و خصوصیت خلف بوعده تواند بود
 کہ اقتصار بوعده خلف بوعده اینجا بواسطہ آن بود کہ مراد از وعده اینجا نصرت رسول است و غلبہ نیما
 بر کفار و آن متضمن بوعده و وعید است بوعده است مرسل او و وعید است مر کفار را پس گویند
 کہ یہ ہم خلف و عدہ منشی شد و ہم خلف و وعید فایادہ مستندہ کت علیہ لاکہ و ایضا خلف و وعید
 و رنگ خلف و وعده مستلزم کذب است و ناشایان آنحضرت جل شاکانہ زیکہ در کتب
 دانستہ بود کہ کفار را عذاب مخلد خواہم کرد و معدنک بر اسے مخالف علم خود گفته کہ عذاب
 مخلد خواہم کرد این سخن را تجویز نمودن شاعت تمام دار و سبحان ربک رب العزما عاصفین

معاذکے بقید است ندانند کہ طور ثبوت مخالف طوع عقل است بلکہ طوع عقل نے تائید قلبی را نبیا
 علیہم الصلوٰت والسلام بان طلب عالی نتواند مہت شد مخالف لغت و کجاست و از سیدین کج
 چه مخالف لغت بعد از سیدین متصور بود و جہشت و دوزخ موجود بعد از محاسبہ روز قیامت اگر حقے
 بہشت خوبست در فرشتا و دیگر سے و کجی را بدوزخ و قیاب و عقاب اینها ابدی است کہ اصطلاح ندارد
 کہ ماد کت علیہ اللہ من القتیة للو کدة صاحب نصیحت بود کہ مال محمد جرت است
 و جرحتی و سعیت کل شیء کفار را عذاب دوزخ تمامہ حقہ ثابت کن بعد از ان گوید کہ نار و جرح
 ایشان بزور و سلام گرد و چنانچه حضرت ابراہیم علیہ السلام و کتیکہ الصلوٰت و انشا کردہ شد بود
 و خلف و روحی حق جان زوار و گوید کہ یکس از اہل ان مخلوق عذاب کفار فرقت است و برین مسئلہ نیز
 از صواب و ورا تادہ است ندانستہ است کہ رحمت رحمت و جرح مومنان و کافران مخصوص
 بدنیاست و در آخرت بوے از رحمت بکافر نہ رسد کما قال اللہ تعالیٰ انہ لا یبسی من
 ترشح اللہ الا القوم الکافرین و قال تعالیٰ بعد قوله سبحانہ و رحمتی و سعیت کل
 شیء کتبتہا للذین یشقون و یؤذون الکفر و الذین ہم بالیت اؤمنون شیخ کول
 آیت خوانندہ و آخر کار فرمودہ و قال اللہ تعالیٰ ان رحمت اللہ قریب من المحسنین
 و کریمہ لا یحسبن اللہ مخلف و عدلہ و رسالہ ولالت ندارد و خصوصیت خلف بوعده تواند بود
 کہ اقتصار بوعده خلف بوعده اینجا بواسطہ آن بود کہ مراد از وعده اینجا نصرت رسول است و غلبہ نیما
 بر کفار و آن متضمن بوعده و وعید است بوعده است مرسل او و وعید است مر کفار را پس گویند
 کہ یہ ہم خلف و عدہ منشی شد و ہم خلف و وعید فایادہ مستندہ کت علیہ لاکہ و ایضا خلف و وعید
 و رنگ خلف و وعده مستلزم کذب است و ناشایان آنحضرت جل شاکانہ زیکہ در کتب
 دانستہ بود کہ کفار را عذاب مخلد خواہم کرد و معدنک بر اسے مخالف علم خود گفته کہ عذاب
 مخلد خواہم کرد این سخن را تجویز نمودن شاعت تمام دار و سبحان ربک رب العزما عاصفین

معاذکے بقید است ندانند کہ طور ثبوت مخالف طوع عقل است بلکہ طوع عقل نے تائید قلبی را نبیا
 علیہم الصلوٰت والسلام بان طلب عالی نتواند مہت شد مخالف لغت و کجاست و از سیدین کج
 چه مخالف لغت بعد از سیدین متصور بود و جہشت و دوزخ موجود بعد از محاسبہ روز قیامت اگر حقے
 بہشت خوبست در فرشتا و دیگر سے و کجی را بدوزخ و قیاب و عقاب اینها ابدی است کہ اصطلاح ندارد
 کہ ماد کت علیہ اللہ من القتیة للو کدة صاحب نصیحت بود کہ مال محمد جرت است
 و جرحتی و سعیت کل شیء کفار را عذاب دوزخ تمامہ حقہ ثابت کن بعد از ان گوید کہ نار و جرح
 ایشان بزور و سلام گرد و چنانچه حضرت ابراہیم علیہ السلام و کتیکہ الصلوٰت و انشا کردہ شد بود
 و خلف و روحی حق جان زوار و گوید کہ یکس از اہل ان مخلوق عذاب کفار فرقت است و برین مسئلہ نیز
 از صواب و ورا تادہ است ندانستہ است کہ رحمت رحمت و جرح مومنان و کافران مخصوص
 بدنیاست و در آخرت بوے از رحمت بکافر نہ رسد کما قال اللہ تعالیٰ انہ لا یبسی من
 ترشح اللہ الا القوم الکافرین و قال تعالیٰ بعد قوله سبحانہ و رحمتی و سعیت کل
 شیء کتبتہا للذین یشقون و یؤذون الکفر و الذین ہم بالیت اؤمنون شیخ کول
 آیت خوانندہ و آخر کار فرمودہ و قال اللہ تعالیٰ ان رحمت اللہ قریب من المحسنین
 و کریمہ لا یحسبن اللہ مخلف و عدلہ و رسالہ ولالت ندارد و خصوصیت خلف بوعده تواند بود
 کہ اقتصار بوعده خلف بوعده اینجا بواسطہ آن بود کہ مراد از وعده اینجا نصرت رسول است و غلبہ نیما
 بر کفار و آن متضمن بوعده و وعید است بوعده است مرسل او و وعید است مر کفار را پس گویند
 کہ یہ ہم خلف و عدہ منشی شد و ہم خلف و وعید فایادہ مستندہ کت علیہ لاکہ و ایضا خلف و وعید
 و رنگ خلف و وعده مستلزم کذب است و ناشایان آنحضرت جل شاکانہ زیکہ در کتب
 دانستہ بود کہ کفار را عذاب مخلد خواہم کرد و معدنک بر اسے مخالف علم خود گفته کہ عذاب
 مخلد خواہم کرد این سخن را تجویز نمودن شاعت تمام دار و سبحان ربک رب العزما عاصفین

اجماع اهل اهل بر عدم خلوص و مذاب گفتار شفی شیخ است و مجال خطا و کشف بسیار است فلذا اعتدکاد
 به مع کونیه فحالی لاجماع المسلمین لما لم یبدا به من خدا اندر جمل مملکت آنکه از معانی معصوم اند و از
 خطا و سیان محفوظ است **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** و یفعلون ما یؤتیهم من انوار و انوار و انوار و انوار و انوار
 و از زین شوی منزه اند و بر او که در کتب نماز و قرآن مجید و در حق ایشان باغبنا بر شرف و کور است
 از عیب نسا کما آورد سبحانه تذکیر الضمیر فی حق نفسه تعالی و حضرت حق سبحانه و تعالی بعضی
 از ایشان ابراست برگزیده است چنانچه بعضی از انسان را نیز این دولت مقرر ساخته است **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ**
 من اللذی لکنه رسولاً و من الناس جمیعاً کما دال حق بر آنکه که خواص بشر افضل اند از خواص ملک
 خدای و امام الحرمین و صاحب فتوحات کلمه با فضیلت خواص ملک خواص بشر قائل اند و آنچه برین
 ظاهر ساخته اند است که ولایت ملک افضل است از ولایت نبی علیکم الصلوٰت و التسلیمات
 اما در ثبوت و رسالت درجه است منبری را که ملک بان رسیده است و آن درجه از راه غرضه خاک
 است که مخصوص بشر است و غیر برین غیر ظاهر ساخته اند که کمالات ولایت را نسبت به کمالات نبوت
 ترجیح داده است نسبت کاش حکم قطره داشت نسبت بدریای مجیط پس نتیجه که از راه نبوت آید
 زیرا که خواهد بود از آن مرتبت که از راه ولایت حاصل شود پس افضلیت مطلق را بنیاد بود علیهم
الصَّلَاةُ وَالتَّكْوِينُ وَفَضْلُ صِدْقِی هر ملا که کرام است **عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالتَّكْوِينُ وَفَضْلُ صِدْقِی**
سَأَقُولُ لَكُمْ نُوْرٌ مِنَ الْعِلْمِ و شکر الله تعالی سغیریم ازین تحقیق لایح گشت که هیچ ولی بر نبی از
 انبیا رسد علیهم الصَّلَاةُ وَالتَّكْوِينُ وَفَضْلُ صِدْقِی بلکه هر آن ولی همیشه زیر قدم آن نبی بود باید و است که در هر
 سلسله از اسل که علماء و صوفیه و آن اختلاف دارند چون نیک نگذرد مینمایند بجناب علمای با بر
 ترش است که نظر علیا بواسطه متابعت انبیا علیهم الصَّلَاةُ وَالتَّكْوِينُ وَفَضْلُ صِدْقِی کمالات نبوت و علوم آن
 تفوق کرده است و نظریه فیه مقصود بر کمالات ولایت و معارف آنست پس ناچار علیکه از شکوه
 نبوت اخذ نموده شود **وَأَمَّا خَوَابِدُ بُوْدَانِ** آنچه از مرتبه ولایت بخود شود تحقیق بعضی ازین معارف
 سوره زمره و در ترجمه آن

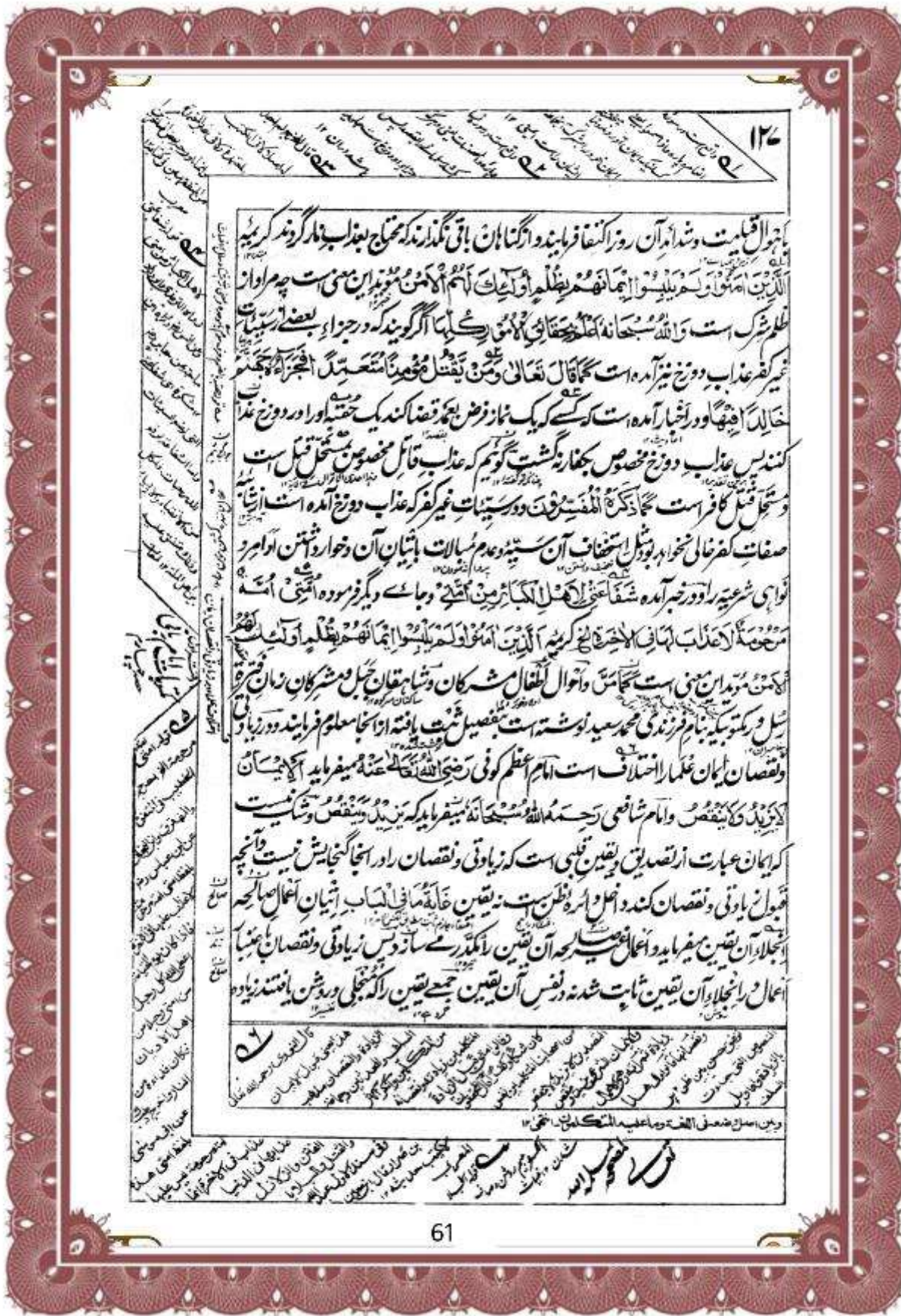
و از این جهت است که بعضی از علمای
 و صوفیایان در بیان این معنی
 که از راه نبوت آید
 ترجیح داده است نسبت
 کاش حکم قطره داشت
 نسبت بدریای مجیط
 پس نتیجه که از راه
 نبوت آید زیرا که
 خواهد بود از آن
 مرتبت که از راه
 ولایت حاصل شود
 پس افضلیت مطلق
 را بنیاد بود علیهم
 الصَّلَاةُ وَالتَّكْوِينُ
 وَفَضْلُ صِدْقِی هر
 ملا که کرام است
 علیه الصَّلَاةُ وَالتَّكْوِينُ
 وَفَضْلُ صِدْقِی
 سَأَقُولُ لَكُمْ نُوْرٌ
 مِنَ الْعِلْمِ و شکر
 الله تعالی سغیریم
 ازین تحقیق لایح
 گشت که هیچ ولی
 بر نبی از انبیا
 رسد علیهم
 الصَّلَاةُ وَالتَّكْوِينُ
 وَفَضْلُ صِدْقِی
 بلکه هر آن ولی
 همیشه زیر قدم
 آن نبی بود باید
 و است که در هر
 سلسله از اسل
 که علماء و صوفیه
 و آن اختلاف
 دارند چون نیک
 نگذرد مینمایند
 بجناب علمای
 با بر ترش است
 که نظر علیا
 بواسطه متابعت
 انبیا علیهم
 الصَّلَاةُ وَالتَّكْوِينُ
 وَفَضْلُ صِدْقِی
 کمالات نبوت
 و علوم آن
 تفوق کرده
 است و نظریه
 فیه مقصود
 بر کمالات
 ولایت و معارف
 آنست پس
 ناچار علیکه
 از شکوه
 نبوت اخذ
 نموده شود
 و اما خوابد
 بُوْدَانِ آنچه
 از مرتبه
 ولایت
 بخود
 شود
 تحقیق
 بعضی
 ازین
 معارف
 سوره
 زمره
 و در
 ترجمه
 آن

۱۰

این همه بزرگی کیافت و شجره انبیا گشت بواسطه تبری از دشمنان او تعالی بود معال الله تعالی قدر
 کانت لکم انتم حسنة و انتم کلمة والذین معکم اذ قالوا لکم من انما جئکم و کلمة و کلمة
 من ذون الله کفرنا کفرکم و بدلتنا و ابینکم و اعدنا و کلمة و کلمة و کلمة و کلمة و کلمة و کلمة
 و توبی علیکم و نظر فقیر از برائے حصول رضا حق بجز آن عکلا برابر این تبری نیست می بامکه حضرت
 حق سبحانه و تعالی را با کفر و کافری عدوت ذاتی است و اولیة ذاتی مثل لاش و غیره است و عدوت
 ایشان بالذات دشمنان حق اند جعل لکم لطف کلمه و خلوه و نار جزاے این عمل شنیع است و الله بر وی
 نفسانی و سایر اعمال استبدان نسبت ندارد زیرا که عدوت و خصمت نسبت به اینها ذاتی نیست لکن
 خصمت نسبت به صفات نسوب است اگر خصم و خصمت بافعال اربع لهذا خلوه و نار جزا این نسبت
 گشت بلکه مغفرت ایشان است و نسبت خود داشته باید است که چون کجهر و کافران عدوت ذاتی
 مستحق گشت ناچار حرمت و رافت که از صفات جمال است در آخرت یکا فران نرسد و صفعت
 رحمت نوع عدوت ذاتی نکتند چه آنچه بذات تعلق دارد و اولیة است و آنچه بصفت تعلق دارد
 پس مقتضای صفت تبدیل مقتضای ذات نمونان که در آنچه در حدیث قدسی آمده است گشت
 از صحتی مختصی مراد از خصمت مخصوصاتی باید داشت که مخصوص اصصا و مومنان است و خصمت
 ذاتی که بشرکان مخصوص است سوال: اگر گویند که در دنیا کافران را از حرمت نصیب است
 چنانکه تو بالا تحقیق آن کرده پس در دنیا بصفت حرمت رفیع عدوت ذاتی چگونه نمود جواب گوئیم که
 حصول حرمت در دنیا نیز کافران را باعتبار ظاهر و صورت است و فی الحقیقت استبراح و انبیا است
 در حق ایشان که میباید تصفون انما هم یدین مالی و ینان سناسیر کلام فی التخلیفات بل
 لا یشعرون و کرمه سنسد از جعفرین حدیث لا یعدونک و انک لکرم ان کیدر مستبرح
 شاه این معنی است قلینهم فائدة جلیله عذاب ابدی و درخ جسد کفر است و بر
 اگر پسند که شخصی با وجود ایمان رسوم کفر جاهل شود و عظیم تر اعمال کفر مینماید و کما کفر او کم میکند

فان قالوا لکم انکم انتم حسنة و انتم کلمة والذین معکم اذ قالوا لکم من انما جئکم و کلمة و کلمة
 من ذون الله کفرنا کفرکم و بدلتنا و ابینکم و اعدنا و کلمة و کلمة و کلمة و کلمة و کلمة و کلمة
 و توبی علیکم و نظر فقیر از برائے حصول رضا حق بجز آن عکلا برابر این تبری نیست می بامکه حضرت
 حق سبحانه و تعالی را با کفر و کافری عدوت ذاتی است و اولیة ذاتی مثل لاش و غیره است و عدوت
 ایشان بالذات دشمنان حق اند جعل لکم لطف کلمه و خلوه و نار جزاے این عمل شنیع است و الله بر وی
 نفسانی و سایر اعمال استبدان نسبت ندارد زیرا که عدوت و خصمت نسبت به اینها ذاتی نیست لکن
 خصمت نسبت به صفات نسوب است اگر خصم و خصمت بافعال اربع لهذا خلوه و نار جزا این نسبت
 گشت بلکه مغفرت ایشان است و نسبت خود داشته باید است که چون کجهر و کافران عدوت ذاتی
 مستحق گشت ناچار حرمت و رافت که از صفات جمال است در آخرت یکا فران نرسد و صفعت
 رحمت نوع عدوت ذاتی نکتند چه آنچه بذات تعلق دارد و اولیة است و آنچه بصفت تعلق دارد
 پس مقتضای صفت تبدیل مقتضای ذات نمونان که در آنچه در حدیث قدسی آمده است گشت
 از صحتی مختصی مراد از خصمت مخصوصاتی باید داشت که مخصوص اصصا و مومنان است و خصمت
 ذاتی که بشرکان مخصوص است سوال: اگر گویند که در دنیا کافران را از حرمت نصیب است
 چنانکه تو بالا تحقیق آن کرده پس در دنیا بصفت حرمت رفیع عدوت ذاتی چگونه نمود جواب گوئیم که
 حصول حرمت در دنیا نیز کافران را باعتبار ظاهر و صورت است و فی الحقیقت استبراح و انبیا است
 در حق ایشان که میباید تصفون انما هم یدین مالی و ینان سناسیر کلام فی التخلیفات بل
 لا یشعرون و کرمه سنسد از جعفرین حدیث لا یعدونک و انک لکرم ان کیدر مستبرح
 شاه این معنی است قلینهم فائدة جلیله عذاب ابدی و درخ جسد کفر است و بر
 اگر پسند که شخصی با وجود ایمان رسوم کفر جاهل شود و عظیم تر اعمال کفر مینماید و کما کفر او کم میکند

فلا کلمه



عنوان کتاب: شرح تفسیر قرآن مجید
مجله: فصلنامه علمی-پژوهشی
شماره: ۱۱
سال: ۱۳۸۵

باجمال قیامت و شد آن روز انکشاف یابد و اگر تا بان باقی نماند که محتاج بعذاب نماند که میباید
الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَعْمَلُونَ الصَّالِحِينَ فَلَا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِسُوءِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
عذاب شرک است و الله سبحانه کلمه صحافی الاثم کلمه اگر گویند که در جزای بعضی از سببها
غیر کفر عذاب و دوزخ نیز آمده است کما قال تعالى وَ مَنْ يَفْتُلْ فُتُلًا مَنَعْنَا الْمُشْرِكِينَ الْعَذَابَ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُمْ
خَالِدًا فِيهِ وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ است که کسی که یک نماز فرض بجز قضا کند یک عذاب او را در دوزخ عذاب
کنند عذاب و دوزخ مخصوص بخوار نگشت گویم که عذاب قائل مخصوص شغل قبل است
و شغل قبل کافر است کما ذکرنا فی صفة دوزخ و در سببها غیر کفر که عذاب و دوزخ آمده است از سببها
صفات کفر خالی نخواهد بود بل استخفاف آن سببها در مسألت باقیان آن و خوار داشتن اوامر و
نواهی شرعی را در دوزخ آمده شفا علی کمال الکبائر من اشد و باس و دیگر فرموده اشرفی امه
مرحوم که عذاب الهانی الاخرة فی کرمیه الذین آمنوا و لم یغلبوا ایمانهم بقلوبهم اولئک لعلهم
الذین آمنوا و لم یغلبوا ایمانهم بقلوبهم اولئک لعلهم الذین آمنوا و لم یغلبوا ایمانهم بقلوبهم اولئک لعلهم
سئل و مکتوبه یکبارم فرزند می محمد سعید نوشته است بخصیصت یافتن او انجا معلوم فرماید و در زیاده
و نقصان ایمان علماء را اختلاف است امام اعظم کوفی رضی الله عنه میفرماید که ایمان آن
لا یرید و ینقص و امام شافعی رحمه الله سبحانه میفرماید که ینزد و ینقص و شکی نیست
که ایمان عبارت از تصدیق یقین قلبی است که زیادتی و نقصان را در انجا گنجایش نیست و آنچه
معمول زیادتی و نقصان کند و اصل امر یقین است یقین خالیه ما فی کتاب آیمان اعمال صالحه
انجلا و ان یقین میفرماید و اعمال یقین را که در سه سازد و پس زیادتی و نقصان باطنی
اعمال را انجلا و ان یقین ثابت شده در نفس آن یقین جمیع یقین را که تجلی و روشن یافتن زیاده

عنوان کتاب: شرح تفسیر قرآن مجید
مجله: فصلنامه علمی-پژوهشی
شماره: ۱۱
سال: ۱۳۸۵

عنوان کتاب: شرح تفسیر قرآن مجید
مجله: فصلنامه علمی-پژوهشی
شماره: ۱۱
سال: ۱۳۸۵

عنوان کتاب: شرح تفسیر قرآن مجید
مجله: فصلنامه علمی-پژوهشی
شماره: ۱۱
سال: ۱۳۸۵

عنوان کتاب: شرح تفسیر قرآن مجید
مجله: فصلنامه علمی-پژوهشی
شماره: ۱۱
سال: ۱۳۸۵

گفتند از آن یقینه که آن انجلاء و روشنی ندارد و گویا بعضی غیر نجلی یقین را یقین نمی دانستند جان بعض
 منجلی یقین نیست اقص گفته و جمیع دیگر که صده نظر داشتند و بدند که این زیادتی نقصان راجع
 بصفت یقین است نه بغير یقین لاجرم یقین اغیر زیادتی و اقص گفته مثل آنکه دو آئینه برابر که در
 انجلاء و نورانیت تفاوت دارند شخصی بیند آینه را که انجلاء زیاد و درو نماید گی و درویش تر است
 گوید که این آینه زیاده است از آینه دیگر که آن انجلاء و نماید گی ندارد و شخصی دیگر گوید که هر دو آینه
 برابر اند زیادتی و نقصان ندارند تفاوت در انجلاء و نماید گی است که از صفات آن دو آینه است
 پس نظر شخص ثانی صائب است و بقیقت شے نامند و نظر شخصی اول منحصر بر ظاهر است و از
 بذات زوفیه بشرف الله الذین امنوا منکم و الذین آمنوا العلم کدرجات اربع تحقیق که این فقیر
 با آنها آن موقوف شده است اعتراضات مخالفان که بر عدم زیادتی و نقصان ایمان نموده اند زایل
 گشت و ایمان علمه مومنان در جمیع وجوه مثل ایمان انبیاء علیهم السلام است و از آنجا که
 ایمان انبیاء علیهم السلام و اللذین آمنوا است و نام منجلی و نورانی است ثمرات و نتائج باضعاف زیاد و
 دارد و از ایمان عاظمه مومنان که عظمت و کدورت دارد و علی تفاوت در سجا نفی و همچنین ایمان
 ابل بکر صحیح الله تعالی عنه که در وزن زیاد از ایمان این است است باعتبار انجلاء و نورانیت
 باید آشت و زیادتی راجع بصفت کامله باید ساخت نمی مانی که انبیاء علیهم السلام و اللذین آمنوا
 با علمه و نفس انسانیت برابرند و در حقیقت و ذات همه متحدتفاصل باعتبار صفات کامله آمده است و لکن
 صفات کامله ندارد و گویا از آن خارج است و از خواص و فضائل آن نوع موم با وجود این تفاوت
 و نفس انسانیت زیادتی و نقصان راه نمی یابد و نمیتوان گفت که انسانیت قابل زیادتی و نقصان
 است و الله سبحانه الاملیم للصواب و ایضا گویند که مراد از تصدیق ایمانی نزد بعضی تصدیق
 منطقی است که شامل طین یقین است برین تقدیر زیادتی و نقصان را و نفس ایمان گنجایش گشت
 لیکن صحیح آن است که مراد از تصدیق اینجا یقین و اذعان قلبی است نه معنی عام که شامل طین بود

یقین است
 از آن جهت
 تفاوت
 است
 در
 نورانیت
 و
 انجلاء
 و
 تفاوت
 در
 صفات
 آن
 دو
 آینه
 است
 که
 در
 این
 فقره
 آمده
 است
 و
 این
 تفاوت
 است
 که
 از
 جهت
 آنست
 که
 در
 بعضی
 مواضع
 این
 تفاوت
 در
 صفات
 است
 و
 در
 بعضی
 مواضع
 این
 تفاوت
 در
 انجلاء
 و
 نورانیت
 است
 و
 در
 بعضی
 مواضع
 این
 تفاوت
 در
 جهت
 نگاه
 است
 و
 در
 بعضی
 مواضع
 این
 تفاوت
 در
 جهت
 نگاه
 است
 و
 در
 بعضی
 مواضع
 این
 تفاوت
 در
 جهت
 نگاه
 است

عنه ان الاستسقاء وبعده اهل بيته من بعد ذلك فوجب الاجتناب عنه

امام عظيم كويدنا انما هو من حقا و امام شافعي كويدنا انما هو من النساء والله تعالى في تحميمت ملح ايشان
 اضفى است مذهب اول باعتبار ايمان حال است و مذهب ثاني باعتبار ايمان و عاقبت كارا ناما شافعي
 از صورت استمنا اولي و احوط است كما لا يخفى على المتسفي وكرامات اولي بار الله حق است و الاشراف
 و توجع خوارق عادات از ايشان اين معني از ايشان عادت مكره كشته است و نكدر ان مكره علم عاوي
 و ضروري است معجزه نبوي مقرون بدعوي نبوت است و كرامت ملي از اين معني خالي است بلكه ضروري
 با تمام متابعت آن نبی فلا اشتباه بين المعجز و الكرامة كما ذكره المذنبون و ترتيب افضليت
 در بيان خلفا را شدين بر ترتيب خلافت است اما افضليت شيخن با جماع صحابه و تابعين ثابته
 است چنانچه نقل كرده اند از اجماعه از اكار بر آنكه كه يكه از ايشان امام شافعي است قال الشيخ الامام
 ابو الحسن لا شريك ان تفضل ان بكر شتم عمر على بقية الامة قطعي قال الذهبي وقد رواه عن
 علي بن فضال و كوفي مملكتيه و بين اجماع الفقهاء من شيعته ان ابا بكر و عمر افضل الامة ثم قال
 و رواه عن علي بن ابي طالب و جده نيف و نفاون نفسا و كانهم عجا شعا قال فقهر الله اهل فضة
 ما اجهلهم و روى البخاري عنه انه قال خير لنا من بعد النبي صلى الله عليه و آله الصالح و السلام
 و بكرت عمر ثم روى رجل انه قال ان الله سبحانه و تعالي خلقنا من طين فقال ما انا رجل ان قلت ابراهيم
 و نوح و آلهم و غيرهم عن علي انه قال لا اولاد له باق ان رجلا ابيض لوتني عليه ما و من رجلا انه
 فصاحي علي ما هو مفار علي ما على المفدي و الخرج الدار طوم عنه لا احد لحد فصلني على

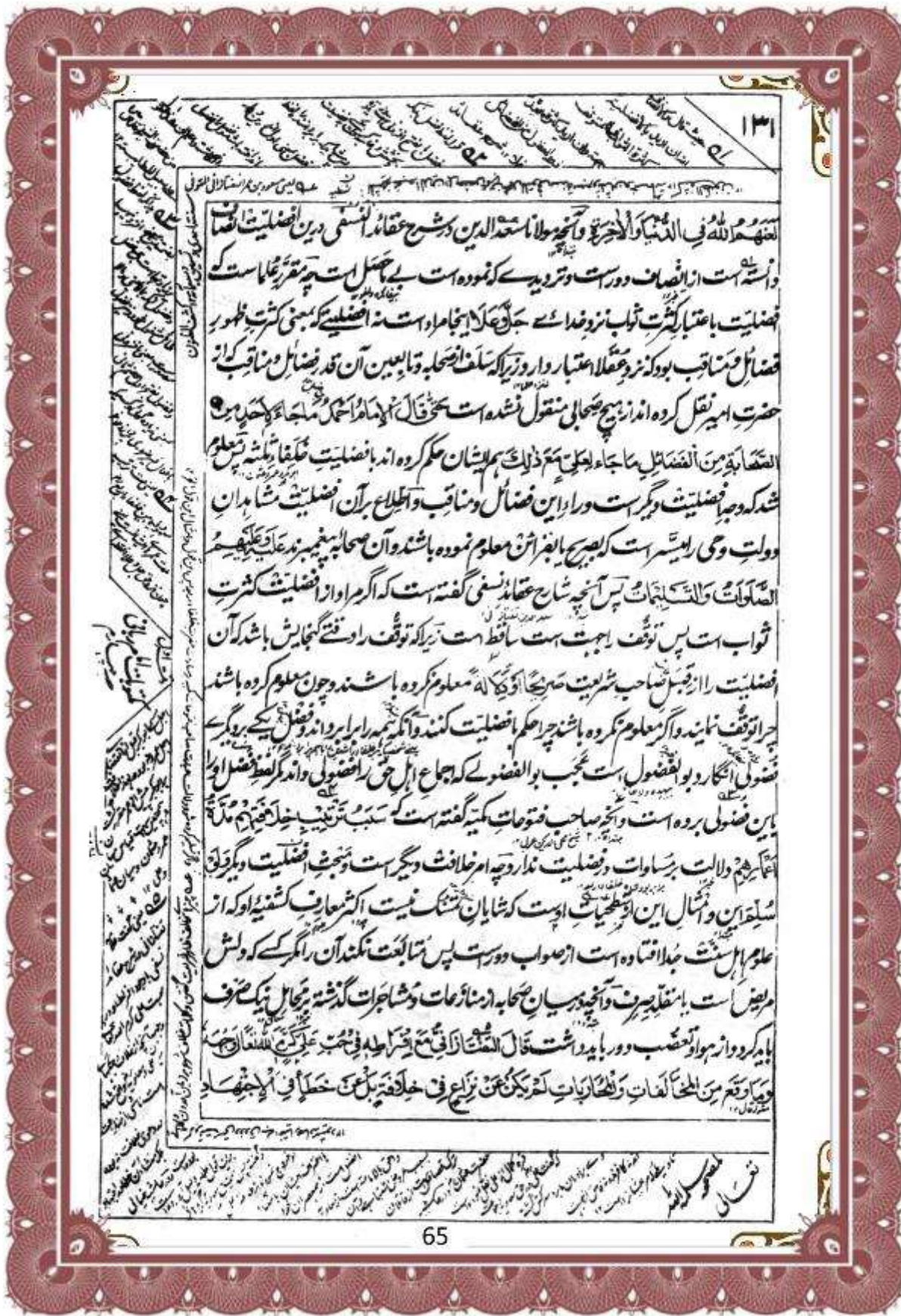
Handwritten marginal notes on the left side of the page, including phrases like "عنه ان الاستسقاء" and "عنه ان الاستسقاء".

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including a large signature "عنه ان الاستسقاء" and other smaller notes.

ابى بكر وعمر لا جلدته جلد المفكرين وامثال ذلك منه ونزعتني من القضاة...
 بخدمت كالجبال فيها اركانها واحده حتى قال عبد الله بن ابي سفيان...
 يتفضل على انهما على نفسه ولا لانا فضلا مما كفى في غيره ان اجتهت...
 من تقادير الصالحين واما تفصيل عثمان بن علي رضي الله تعالى...
 من فضل بعد اربعين عثمان است پس علی وند سب ائمہ اربعہ مجتہدین نیز بہین است و توشیحہ کہ در...
 فضیلت حضرت عثمان از امام مالک نقل کرده اند قاضی عیاض گفته کہ او جوع کرده است از توشیحہ...
 بنویس تفصیل عثمان و قرطبی گفته است مولا کلا حضرت انشاء الله تعالی و مجتہدین توشیحہ کہ از عبادت...
 امام عظیم رحمة الله تمجیدہ اند کہ مرتکبات السنة والجماعة لفضل السجدين وسجدة الحسنين...
 مزین تغییر اختیار این عبارات را محفل دیگر است کہ چون ظهور فقہین و تکمیل و امور مردم و زمان...
 خلافت حضرت عقیقین بسیار شدہ بود و بدبہا است مردم ازین راہ کہ دور گاہ یافتہ امام این معنی...
 را ملاحظہ فرمودہ و رحمت ایشان لفظ محبت اختیار نمودہ است و دوستی ایشان را از علامات سنت...
 ساخته بے آنکہ شائیدہ توقف ملاحظہ بود کیف و کتب الخفیه مشحونہ بان افضلہم علی شریک...
 خلافت ہجرت اجماع فضیلت عقیقین است و فضیلت حضرت عثمان و چون او است اما احوط است...
 کہ نزد فضیلت حضرت عثمان را بکہ دیگر فضیلت عقیقین را نیز حکم بکفر کنیم و پیش از این...
 چہ علماء را در کفر او اختلاف است و قطعیت این اجماع قبل قال و این سبک قرآن نیز بدست...
 است کہ بواسطہ احتیاط و قرن او توقف کردہ اند از اینکہ بکفر حضرت پیغمبر از راہ اندازند و از شدت...
 او میرسد رنگ اندازے است کہ از راہ اندازے اما قرآن باور سیدہ علیہ و علیہا الصلوٰۃ والسلام...
 قال علی الصلوٰۃ والسلام لئن لم یخبر عن الله في صحابي لكانت دونه من انبياء الله...
 لآلهم ومن انبعضهم في بعضهم ومن اذا هم فقد اذني ومن اذا في فقد اذني الله...
 كن اذني الله في بؤسك ان يحدوا وقال عمر رضي الله عنه ان الذين بؤس اذن الله ورسوله

در حدیثی است که فرموده است...
 من انبعضهم في بعضهم...
 من اذا هم فقد اذني...
 من اذا في فقد اذني...
 من اذا الله في بؤسك...
 من اذا الله ورسوله

در حدیثی است که فرموده است...
 من انبعضهم في بعضهم...
 من اذا هم فقد اذني...
 من اذا في فقد اذني...
 من اذا الله في بؤسك...
 من اذا الله ورسوله



لغت خداوند فی الدنیا والآخریة وانچه مولا ناستند الدین در شرح عقائد اسمعی درین فضیلت انصاف
 و انسته است از انصاف دور است و نزدیک که نموده است بی محمل است چه مقرر علما است که
 فضیلت باعتبار کثرت ثواب نزد خداست چنانکه ایجاب داد است نه انصافی که یعنی کثرت ظهور
 فضائل و مناقب بود که نزد محقق اعتبار دارد و زیرا که سلف انصافی و تابعین آن قد فضائل و مناقب که از
 حضرت امیر نقل کرده اند از هیچ صحابی منقول نشده است بخلاف انصاف که از امام احمد و ماجاء ایضاً در
 انصاف بقوم انصاف بل ما جاء علیکم بقرآن و اولادکم انصاف حکم کرده اند با فضیلت علقا بلکه تعلیم
 شد که در وجه فضیلت دیگر است و در این فضائل و مناقب و اطلاع بر آن فضیلت مشاهدان
 و ولایت وحی را بیشتر است که بصیرت باغیر از آن معلوم نموده باشد و آن صحابه پیغمبرند علی علیه السلام
 الصلوات و السلامات پس آنچه شرح عقائد اسمعی گفته است که اگر مراد از انصاف کثرت
 ثواب است پس توقف واجب است ساقط است زیرا که توقف را وقت نگذارش باشد که آن
 فضیلت را از قبیل صاحب شریعت صریحاً او کلامه معلوم کرده باشد و چون معلوم کرده باشد
 چه از وقت نمایند و اگر معلوم کرده باشد چه از حکم با فضیلت کنند و اگر همه را بر او اند و فضل یکی بر دیگری
 فضولی انگار بود و افضل است بحسب احوال و فضولی که اهل حق را فضولی و اندر لفظ افضل او را
 یابین فضولی برود است و آنچه صاحب فتوحات کتبه گفته است که سبب ترتیب انصاف خود ختم بود
 انصاف هم ولایت بر سواست و فضیلت ندارد وجه امر خلافش و دیگر است و نجف فضیلت و دیگران
 سلیقه این و امثال این از طحیاتی است که شایان تشنگ نیست که شریعت کشفیه او که از
 علوم اهل سنت جدا افتاده است از صواب دور است پس متابعت نمکندان را اگر کسی که دلش
 مریض است با تنقید صرف و آنچه در بیان صحابه از مناقبات و مشاجرات گذشته بر مجال بیگانه و
 پایه کرده و از هر دو تعصب دور باید داشت قال الله ان اذی مع اقرانهم فی حجب علی کرم الله تعالی
 و یأویهم من الخنازات و الحارثات لکن یزعمون خلیفة من علی خطا فی الایحیاء
 و من الخلیفة من علی خطا فی الایحیاء

شرح عقائد اسمعی درین فضیلت انصاف
 و انسته است از انصاف دور است و نزدیک که نموده است بی محمل است چه مقرر علما است که
 فضیلت باعتبار کثرت ثواب نزد خداست چنانکه ایجاب داد است نه انصافی که یعنی کثرت ظهور
 فضائل و مناقب بود که نزد محقق اعتبار دارد و زیرا که سلف انصافی و تابعین آن قد فضائل و مناقب که از
 حضرت امیر نقل کرده اند از هیچ صحابی منقول نشده است بخلاف انصاف که از امام احمد و ماجاء ایضاً در
 انصاف بقوم انصاف بل ما جاء علیکم بقرآن و اولادکم انصاف حکم کرده اند با فضیلت علقا بلکه تعلیم
 شد که در وجه فضیلت دیگر است و در این فضائل و مناقب و اطلاع بر آن فضیلت مشاهدان
 و ولایت وحی را بیشتر است که بصیرت باغیر از آن معلوم نموده باشد و آن صحابه پیغمبرند علی علیه السلام
 الصلوات و السلامات پس آنچه شرح عقائد اسمعی گفته است که اگر مراد از انصاف کثرت
 ثواب است پس توقف واجب است ساقط است زیرا که توقف را وقت نگذارش باشد که آن
 فضیلت را از قبیل صاحب شریعت صریحاً او کلامه معلوم کرده باشد و چون معلوم کرده باشد
 چه از وقت نمایند و اگر معلوم کرده باشد چه از حکم با فضیلت کنند و اگر همه را بر او اند و فضل یکی بر دیگری
 فضولی انگار بود و افضل است بحسب احوال و فضولی که اهل حق را فضولی و اندر لفظ افضل او را
 یابین فضولی برود است و آنچه صاحب فتوحات کتبه گفته است که سبب ترتیب انصاف خود ختم بود
 انصاف هم ولایت بر سواست و فضیلت ندارد وجه امر خلافش و دیگر است و نجف فضیلت و دیگران
 سلیقه این و امثال این از طحیاتی است که شایان تشنگ نیست که شریعت کشفیه او که از
 علوم اهل سنت جدا افتاده است از صواب دور است پس متابعت نمکندان را اگر کسی که دلش
 مریض است با تنقید صرف و آنچه در بیان صحابه از مناقبات و مشاجرات گذشته بر مجال بیگانه و
 پایه کرده و از هر دو تعصب دور باید داشت قال الله ان اذی مع اقرانهم فی حجب علی کرم الله تعالی
 و یأویهم من الخنازات و الحارثات لکن یزعمون خلیفة من علی خطا فی الایحیاء

۱۳۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَفِي حَاشِيَةِ الْغَيَابِ عَلَيْهِ دَائِمٌ مَعَالِي يَدِهِ وَأَعْرَابُهُ بِعَرَبِيَّةٍ طَاعَةٍ مَعَ إِخْتِرَانِهِمْ بِأَنَّهُ أَضْمَلَ الْأَكْمَلِ
 نَصَابِهِ وَأَنَّهُ أَهْلُ كَيْفٍ بِالْإِسْمَاءِ مِنْ دَيْشِهَا هِيَ مَوْلَى الْقَصَادِ مِنْ قَتْلِ الْعَجْمَانِ وَفِي اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَكُنْ يَمُرُّ بِكَامِلٍ مِنْ عِبَادَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَجَمْعُهُ أَنَّهُ قَالَ لِمَنْ خَالَفَ الْبُكَرَ عَلَيْهِ سَأَلَ كَيْفَ كُنْتُمْ
 فِي كَلْبَتِهِ لِمَا لَهْنُوهَا الْكَلْبُ وَالْيَوْمِ وَكُنْتُمْ كَيْفَ كُنْتُمْ أَجْمَعًا وَهُوَ يَزِيدُ فِيهِ وَهُوَ يَزِيدُ فِيهِ
 مَفْرُوعٌ مَرَاتِمٌ مَشْقُوقٌ مَعْجَمٌ فِيمَا لَمْ يَشْرَعْ عَلَيْهِ عَلَى اللَّهِ الصَّلَاةُ وَالْعِيَالُ تَمُودَةٌ مَعَ صَحَابِ كِرَامٍ رَا
 يَكُنِي يَوْمَ بَايَعُوا وَوَدَّ بَدْوِي بِمَنْ يَكُنِي كَيْفَ كُنْتُمْ كَلْبَتُهُ إِلَى الْمَلَائِكَةِ الْإِشْيَانِ رَاوَدَتْ بَايَعُوا
 قَالَ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ مَنْ كَجَهْدِهِ فَيُضَيِّقُ الْجَهْدُ مَنْ كَبُغْتُمْ مَنْ كَبُغْتُمْ مَنْ كَبُغْتُمْ
 ابْتِغَاءً مِنْ بَدْوِي مَعْجَمٌ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ
 بِإِشْيَانٍ تَعْلُقُ كَيْفَ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ
 بَلَدٌ جَاءَتْ أَنْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ
 وَرَفِضٌ مِنْ إِيذَاءِ إِشْيَانٍ مَنْ مَنَعَتْهَا بِرَاوَدَتْ مِيدَارِيمُ بَدْوِي بِمَنْ يَكُنِي كَيْفَ كُنْتُمْ كَلْبَتُهُ إِلَى الْمَلَائِكَةِ الْإِشْيَانِ
 وَرَفِضٌ مِنْ إِيذَاءِ إِشْيَانٍ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ
 مَعْنَى حَضْرَتِ سَيِّدِ بَرَقِي بُوْدُو وَمَخَالِقَانِ إِشْيَانٍ بِرَحْمَتِ رَبِّهِ بَرَقِي بُوْدُو بَرَقِي بُوْدُو بَرَقِي بُوْدُو
 كَتُوبِكُمْ بِرَحْمَتِ رَبِّهِ بَرَقِي بُوْدُو بَرَقِي بُوْدُو بَرَقِي بُوْدُو بَرَقِي بُوْدُو بَرَقِي بُوْدُو بَرَقِي بُوْدُو
 فَرَايِدُ بَعْدَازِ تَصْرِيفِ حَقَائِدِ الْقِسْمِ أَنْكَامُ قُدْرَةِ بُوْدُو وَارْدُ نِسْتَنْ نَفْضِ وَوَجِبُ وَحَلَالُ وَحَرَامُ وَتَنْتِ
 وَرَفِضٌ مِنْ إِيذَاءِ إِشْيَانٍ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ
 شَمْرُ دَوَسِي لِيَفْخُ وَرِثْيَانِ أَعْمَالِ صَالِحَةٍ مَرْغِي وَارْدُ نِسْتَنْ نَفْضِ وَوَجِبُ وَحَلَالُ وَحَرَامُ وَتَنْتِ
 مِي نَمَا يَدِ إِتْمَاعِ فَرَايِدُ أَوَّلِ إِزْأِشْيَانِ دَرُوضُو چَارَهْ نَبُوْدُو مَخْضُورُ لَسْتَهْ بَاوَقَامُ وَكَمَالُ بِنَابُتِ تَمَا
 بَرُوضِيَّتِ اَوَا يَابُ دَرُوضِ سَلْسَلِيَّتَابِ بَايَسُو دَرُوضِ كُوشِ وَرَفِضٌ مِنْ إِيذَاءِ إِشْيَانٍ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ
 أَصْلَاحِ بَرُوضِيَّتِ چِپِ اَزْجَانِي بِيْرَانِ أَصْلَاحِ كَمَدَهْ أَنْتُمْ اَزْأَمْرَاحَاتِ فَرَايِدُ إِشْيَانِ بَرُوضِيَّتِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَفِي حَاشِيَةِ الْغَيَابِ عَلَيْهِ دَائِمٌ مَعَالِي يَدِهِ وَأَعْرَابُهُ بِعَرَبِيَّةٍ طَاعَةٍ مَعَ إِخْتِرَانِهِمْ بِأَنَّهُ أَضْمَلَ الْأَكْمَلِ
 نَصَابِهِ وَأَنَّهُ أَهْلُ كَيْفٍ بِالْإِسْمَاءِ مِنْ دَيْشِهَا هِيَ مَوْلَى الْقَصَادِ مِنْ قَتْلِ الْعَجْمَانِ وَفِي اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَكُنْ يَمُرُّ بِكَامِلٍ مِنْ عِبَادَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَجَمْعُهُ أَنَّهُ قَالَ لِمَنْ خَالَفَ الْبُكَرَ عَلَيْهِ سَأَلَ كَيْفَ كُنْتُمْ
 فِي كَلْبَتِهِ لِمَا لَهْنُوهَا الْكَلْبُ وَالْيَوْمِ وَكُنْتُمْ كَيْفَ كُنْتُمْ أَجْمَعًا وَهُوَ يَزِيدُ فِيهِ وَهُوَ يَزِيدُ فِيهِ
 مَفْرُوعٌ مَرَاتِمٌ مَشْقُوقٌ مَعْجَمٌ فِيمَا لَمْ يَشْرَعْ عَلَيْهِ عَلَى اللَّهِ الصَّلَاةُ وَالْعِيَالُ تَمُودَةٌ مَعَ صَحَابِ كِرَامٍ رَا
 يَكُنِي يَوْمَ بَايَعُوا وَوَدَّ بَدْوِي بِمَنْ يَكُنِي كَيْفَ كُنْتُمْ كَلْبَتُهُ إِلَى الْمَلَائِكَةِ الْإِشْيَانِ رَاوَدَتْ بَايَعُوا
 قَالَ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ مَنْ كَجَهْدِهِ فَيُضَيِّقُ الْجَهْدُ مَنْ كَبُغْتُمْ مَنْ كَبُغْتُمْ مَنْ كَبُغْتُمْ
 ابْتِغَاءً مِنْ بَدْوِي مَعْجَمٌ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ
 بِإِشْيَانٍ تَعْلُقُ كَيْفَ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ
 بَلَدٌ جَاءَتْ أَنْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ
 وَرَفِضٌ مِنْ إِيذَاءِ إِشْيَانٍ مَنْ مَنَعَتْهَا بِرَاوَدَتْ مِيدَارِيمُ بَدْوِي بِمَنْ يَكُنِي كَيْفَ كُنْتُمْ كَلْبَتُهُ إِلَى الْمَلَائِكَةِ الْإِشْيَانِ
 وَرَفِضٌ مِنْ إِيذَاءِ إِشْيَانٍ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ
 مَعْنَى حَضْرَتِ سَيِّدِ بَرَقِي بُوْدُو وَمَخَالِقَانِ إِشْيَانٍ بِرَحْمَتِ رَبِّهِ بَرَقِي بُوْدُو بَرَقِي بُوْدُو بَرَقِي بُوْدُو
 كَتُوبِكُمْ بِرَحْمَتِ رَبِّهِ بَرَقِي بُوْدُو بَرَقِي بُوْدُو بَرَقِي بُوْدُو بَرَقِي بُوْدُو بَرَقِي بُوْدُو بَرَقِي بُوْدُو
 فَرَايِدُ بَعْدَازِ تَصْرِيفِ حَقَائِدِ الْقِسْمِ أَنْكَامُ قُدْرَةِ بُوْدُو وَارْدُ نِسْتَنْ نَفْضِ وَوَجِبُ وَحَلَالُ وَحَرَامُ وَتَنْتِ
 وَرَفِضٌ مِنْ إِيذَاءِ إِشْيَانٍ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ
 شَمْرُ دَوَسِي لِيَفْخُ وَرِثْيَانِ أَعْمَالِ صَالِحَةٍ مَرْغِي وَارْدُ نِسْتَنْ نَفْضِ وَوَجِبُ وَحَلَالُ وَحَرَامُ وَتَنْتِ
 مِي نَمَا يَدِ إِتْمَاعِ فَرَايِدُ أَوَّلِ إِزْأِشْيَانِ دَرُوضُو چَارَهْ نَبُوْدُو مَخْضُورُ لَسْتَهْ بَاوَقَامُ وَكَمَالُ بِنَابُتِ تَمَا
 بَرُوضِيَّتِ اَوَا يَابُ دَرُوضِ سَلْسَلِيَّتَابِ بَايَسُو دَرُوضِ كُوشِ وَرَفِضٌ مِنْ إِيذَاءِ إِشْيَانٍ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ
 أَصْلَاحِ بَرُوضِيَّتِ چِپِ اَزْجَانِي بِيْرَانِ أَصْلَاحِ كَمَدَهْ أَنْتُمْ اَزْأَمْرَاحَاتِ فَرَايِدُ إِشْيَانِ بَرُوضِيَّتِ

را اندک ندانند سبب دوست داشته شده حق است جل جلاله و تعالی اگر تمام دنیا
 یک فصل منی و محبوب حق جل جلاله معلوم شود و علم مقتضای آن بیشتر گردد و معتقد است
 حکم آن وارد که کسی بجز آن ریزه باشد چند چیز نفیس را بخرد و بجا دلاطل روح را بدست آورد
 بعد از ظهور کمال و سبب باغ و صفت نماز که مریح من است باید فرمود و او هم باید نمود که نماز فرض
 بی جماعت او اینا بد بلکه سبب اولی با امام ترک نشود و نماز در وقت سبب او ایاید و در قرائه مرعاة
 قدر متون باید کرد و در رکوع و سجود و طهارت جاریه نبود که فرض است یا واجب بقول مختار و در قیام
 راست باید ایستاد بر سبب که آنجا بنام مقهور خود رجوع نماید و بعد از راست ایستادن طهارت در کار است
 نیز باید کرد که فرض است یا واجب یا منت علی اختلاف احوال و همچنین در جنبه که میان دو سجده است
 بعد از نشستن درست الطمینان نیز در کار است چنانچه در قیام و اقل تسبیح رکوع وجود سه بار است و
 اکثرش تا هفت بار یا یازده بار علی اختلاف احوال و تسبیح امام با ندازه حال مقتدیان است
 می آید که کسی در حال انفراد در وقت قیام و استقامت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند پنج
 بار یا هفت بار بگوید و در وقت سجده هفتن آنجی زمین نزدیک تر است اول بر زمین نباید اول
 هر دو زانو بر زمین نهاد بعد از آن هر دو دست بعد از آن بینی را بعد از آن زمین را و در وقت وضع
 زانو و دست ابتدا از زمین بایستد و در وقت رفع راس آنچه آسمان نزدیک است اول باید بر دست
 پس ابتدا رفع از زمین بایستد و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید و وقت و در وقت رکوع بر
 پایه ها نشاند خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک بینی خود و در جلوس بر دو دست خود یا بر کنار خود ملاحظه
 باین نمود چون نظر از پرگندگی و خسته شود و بر او بیخ مذکور گماشته کرد و نماز جمعیت میسر شود و صلوة
 به شوق حاصل آید كما هو المنقول عن الصادق علیه السلام و السلام و همچنین تفریح اصابع
 و دوست در وقت رکوع و ضم ساعتن آن اصلاح در وقت سجود است آن را نیز مراعات
 فرمایند آشت کشادن یا ضم ساعتن بے تقریب نیست فوائد زمین آن ملاحظه نموده صاحب رخ

در وقت رکوع و سجود و طهارت جاریه نبود که فرض است یا واجب بقول مختار و در قیام
 راست باید ایستاد بر سبب که آنجا بنام مقهور خود رجوع نماید و بعد از راست ایستادن طهارت در کار است
 نیز باید کرد که فرض است یا واجب یا منت علی اختلاف احوال و همچنین در جنبه که میان دو سجده است
 بعد از نشستن درست الطمینان نیز در کار است چنانچه در قیام و اقل تسبیح رکوع وجود سه بار است و
 اکثرش تا هفت بار یا یازده بار علی اختلاف احوال و تسبیح امام با ندازه حال مقتدیان است
 می آید که کسی در حال انفراد در وقت قیام و استقامت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند پنج
 بار یا هفت بار بگوید و در وقت سجده هفتن آنجی زمین نزدیک تر است اول بر زمین نباید اول
 هر دو زانو بر زمین نهاد بعد از آن هر دو دست بعد از آن بینی را بعد از آن زمین را و در وقت وضع
 زانو و دست ابتدا از زمین بایستد و در وقت رفع راس آنچه آسمان نزدیک است اول باید بر دست
 پس ابتدا رفع از زمین بایستد و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید و وقت و در وقت رکوع بر
 پایه ها نشاند خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک بینی خود و در جلوس بر دو دست خود یا بر کنار خود ملاحظه
 باین نمود چون نظر از پرگندگی و خسته شود و بر او بیخ مذکور گماشته کرد و نماز جمعیت میسر شود و صلوة
 به شوق حاصل آید كما هو المنقول عن الصادق علیه السلام و السلام و همچنین تفریح اصابع
 و دوست در وقت رکوع و ضم ساعتن آن اصلاح در وقت سجود است آن را نیز مراعات
 فرمایند آشت کشادن یا ضم ساعتن بے تقریب نیست فوائد زمین آن ملاحظه نموده صاحب رخ

له ضم ما فتح و قد سیر سیر من حیث من غیره ما یجره ۱۰

بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند

بعضی را آورده است ما را بیچ فائده برابر متابعت صاحب شریعت نیست علی بن علی الصانع
 ولسکله این همه حکام در کتب تصوف مذکورند تفصیل و ابصار و مقصود از اینها اینست که بفریب
 است بمقتضای علم فقه و وقت آنکه سجده و ایام که در کتب احوال الصالحین آمده است
 الشریعیه بعد از آن وقت آنکه سجده و ایام که در کتب احوال الصالحین آمده است
 علیه و علیهم و علی آل کل من الصالحات افضلها و من التکلیفات اجمعها اگر چه بعضی
 صلوة و نیتن کلمات مخصوصه آن در جویدانند پس در کتب که متصل و قریب یکدیگرند از مظاهر
 تو باید اول مکتوب بنام فرزند می محمد صادق نوشته شده است و مکتوب دوم بنام محمد بن عثمان
 و مکتوب سوم بنام شمس آف میان شیخ تاج بعد از تحصیل و در جمیع اعتقادی و عملی اگر توفیق آید
 بکس سلطان که از موفی فرمایند سلوک طریقه عملیه صوفیه است نه از راه آن عرض که شمس زاهد
 از آن اعتقاد و عمل حاصل کنند و امر خود بدست آرند بلکه مقصود آنست که نسبت به عقاید یقین و اطمینان
 حاصل کنند که هرگز تشکیک مشکک زایل نگردد و با این روشها باطل نشود چه پائے استدلال و چه نیت
 و استدلال بزمین که از آنکه کبریا الله تعالی انفق القلوب و نسبت باعمال تیرے و سهولت حاصل
 کنند و سخن سیرشی که از آنکه ناشی میشود زائل گردانند و ایضا مقصود از سلوک طریقه صوفیه آنست
 که صورت و اشکالی سیبی را مشاهده نمایند و انوار و انوار را معاینه کنند این خود اول جهو کعبت تصور انوار
 حتی چه نقصان دارد که کسی اینها را که هشتمه بیاضات و مجاہبات تمنائی تصور و انوار غیبی نماید چه
 این تصور و آن تصور و این انوار و آن انوار همه مخلوق حق اند چنانکه عکس و آیات و آله بوجود او تعالی
 و در بیان طرق صوفیه اعتبار کردن طریقه عملیه نقشبندیه اولی و انسب است چنان بزرگواران است علم
 متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از احوال
 هیچ ندارند خرسندند و اگر بوجود احوال و متابعت نمودند آن احوال انمی هستند از حیثات که اطلاع
 و نقصان بخوبی کرده اند و احوالیکه بران منترتب شود اعتبار نموده بلکه ذکر هر را بدعت دانسته منع آن

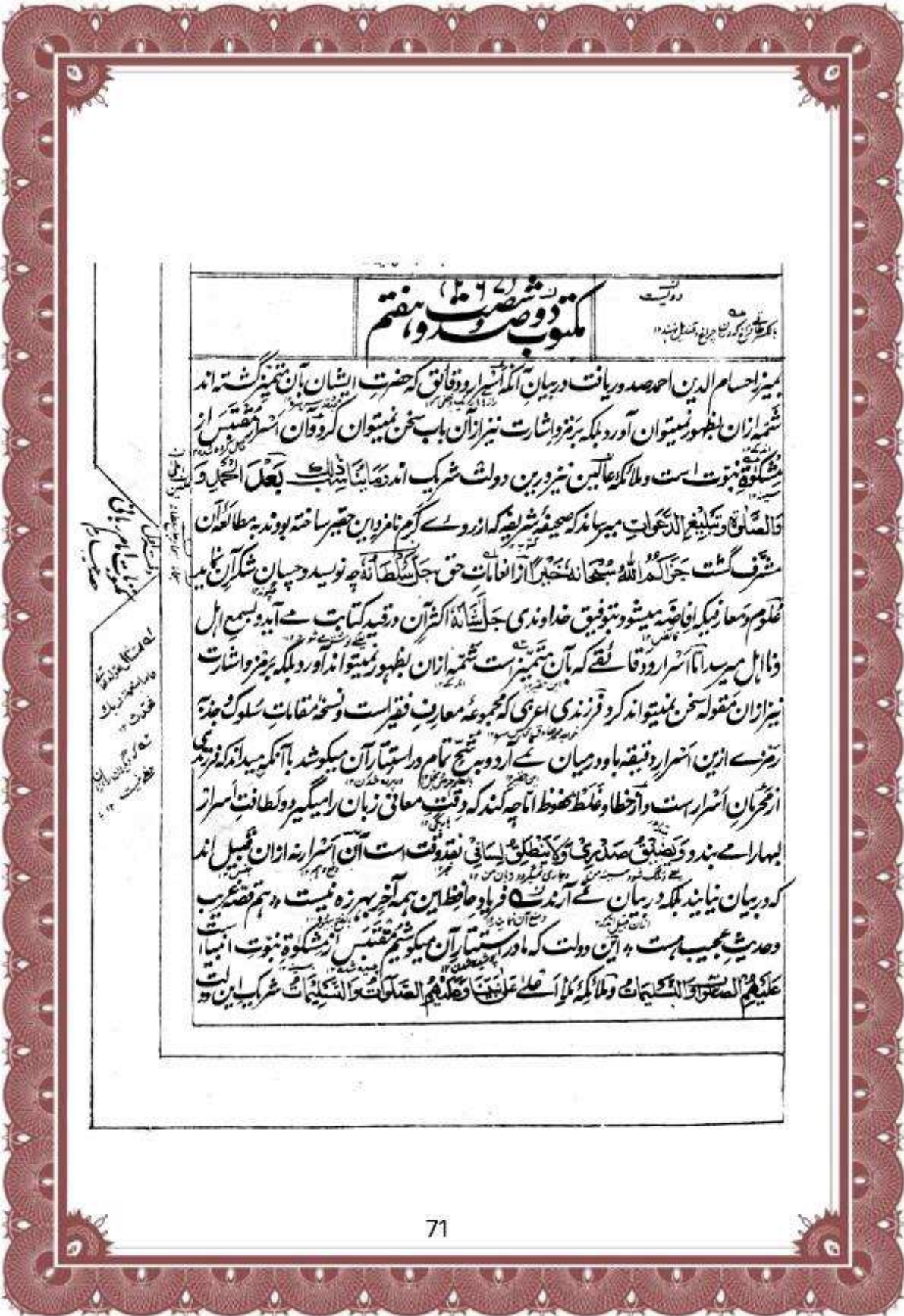
بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند
 بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند
 بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند
 بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند

لله بنام حضرت سیدنا محمد و آله و صحبه اجمعین

مدامكيدوالدوي نسبة الى ابرهسة قره بيمرقد فرندجنه

ورحى عن ابن نصر الدوي عن القاضي زهير الدين الخوارزمي من سمع الفخام ابن المعين
وقال في قوله في الامم القاصية ذلك باعتقاد اذ يعارض عقاد بصيرتكم في افكاح البيان
على انه انما ابطال حكمه الاربعة ومن ابطال حكمه الاربعة فلا يكون مؤمنا عندكم فاجاب
ولا يقبل الله تعالى طاعته ولا يحط الله تعالى كل حسنة . اعاذنا الله سبحانه من ذلك
وايات واحاديث وروايات فقهية وحرمت عننا ابيار استجدكم ان خصمك ان تعتذر است
نكاحه ان الشخص حديث فرسخ ياروايت شاوهر راورا ماخرة سرودوبار واعتبار بنبايد كوزير الكرم فقيه
وبرج وقتي وزمان في قوسه با باخرة سرودوداه است وقرص پاكوبى را محور زمانه شسته چنانكه در
لمنظر سال امام همام ضياء الدين شامى مذكور است وعمل معروفه وحض وحرمت سنت است
بش نيت كه با ايشان راسعه وروايم وعلامت نكته واما ايشان را محج سجانة وتعالى مدون
داريم ايما قول امام ابى حنيفة وامام ابى يوسف ومام محمد معتبر است نه عمل ابى بكثير والى حسن فوري
صديقين نام اين قفت عمل پيران خود را بهانه ساخته سرودوقص را دين ولت خود گرفته اند
وطاعت وعبادت ساخته اولئك الذين كفروا ودينهم واولادهم واولادهم واولادهم واولادهم
شده است كيكه فصل حرام است واندازه مره اول اسلام مے بر ايد و مره ميگره و پس خيال بايد كرد
كه تعظيم مجلس سماع وقرص نمودن بلكا از اطاعت وعبادت و نيتن چه شباعت دار و الله اعلم
والله اعلم بما بين ايدينا والى الله المرجع والى الله المرجع والى الله المرجع والى الله المرجع
كه خود مراد با اهل سرود ودارند مجلس سرود و قصيره خوانى و شيعه جرمه بنعقد ميسازند و اكثر پاران
دين امر موافقت مينمايند بحسب نهرا محجب مريدان سلاسل و كبر عمل پيران خود را بهانه ساخته اند
اين امر مينمايند و حرمت شرعى را به اهل پيران خود دفع مے كند اگر چه فى التحقيق درين امر محج بنبا
باران درين ارتكاب چه معتد است خواهند فرمود و حرمت شرعى كليات و مخالفت طريقت پيران
خود يك طرفه اهل شريعت ازين فعل منى اند و نه اهل طريقت اگر حرمت شرعى نبود مے محج

مدامكيدوالدوي نسبة الى ابرهسة قره بيمرقد فرندجنه
الشيخ الفقيه ابو عبد الله محمد بن ابي نصر الدوي
الذي ولد له في مدينة خوارزم في سنة ٤٤٠ هـ
وقال في قوله في الامم القاصية ذلك باعتقاد اذ يعارض عقاد بصيرتكم في افكاح البيان
على انه انما ابطال حكمه الاربعة ومن ابطال حكمه الاربعة فلا يكون مؤمنا عندكم فاجاب
ولا يقبل الله تعالى طاعته ولا يحط الله تعالى كل حسنة . اعاذنا الله سبحانه من ذلك
وايات واحاديث وروايات فقهية وحرمت عننا ابيار استجدكم ان خصمك ان تعتذر است
نكاحه ان الشخص حديث فرسخ ياروايت شاوهر راورا ماخرة سرودوبار واعتبار بنبايد كوزير الكرم فقيه
وبرج وقتي وزمان في قوسه با باخرة سرودوداه است وقرص پاكوبى را محور زمانه شسته چنانكه در
لمنظر سال امام همام ضياء الدين شامى مذكور است وعمل معروفه وحض وحرمت سنت است
بش نيت كه با ايشان راسعه وروايم وعلامت نكته واما ايشان را محج سجانة وتعالى مدون
داريم ايما قول امام ابى حنيفة وامام ابى يوسف ومام محمد معتبر است نه عمل ابى بكثير والى حسن فوري
صديقين نام اين قفت عمل پيران خود را بهانه ساخته سرودوقص را دين ولت خود گرفته اند
وطاعت وعبادت ساخته اولئك الذين كفروا ودينهم واولادهم واولادهم واولادهم واولادهم
شده است كيكه فصل حرام است واندازه مره اول اسلام مے بر ايد و مره ميگره و پس خيال بايد كرد
كه تعظيم مجلس سماع وقرص نمودن بلكا از اطاعت وعبادت و نيتن چه شباعت دار و الله اعلم
والله اعلم بما بين ايدينا والى الله المرجع والى الله المرجع والى الله المرجع والى الله المرجع
كه خود مراد با اهل سرود ودارند مجلس سرود و قصيره خوانى و شيعه جرمه بنعقد ميسازند و اكثر پاران
دين امر موافقت مينمايند بحسب نهرا محجب مريدان سلاسل و كبر عمل پيران خود را بهانه ساخته اند
اين امر مينمايند و حرمت شرعى را به اهل پيران خود دفع مے كند اگر چه فى التحقيق درين امر محج بنبا
باران درين ارتكاب چه معتد است خواهند فرمود و حرمت شرعى كليات و مخالفت طريقت پيران
خود يك طرفه اهل شريعت ازين فعل منى اند و نه اهل طريقت اگر حرمت شرعى نبود مے محج



دوست
بکلمه از کلمات جزئی و کلمات بند

کتاب مشتمل بر ۶ جلد مکتوب حضرت زین العابدین علیه السلام

بمیز احسام الدین احمد صدوری یافت و در بیان آنکه آنسر او در فائق که حضرت ایشان بان تمیز گشت ته اند
شتمه از ان بظهور نمیتوان آورد بلکه برقر و اشارت نیز از ان باب سخن نمیتوان کرد و ان آنسر مقتبس از
بشکوفه نبوت است و ملائکه عالمین نیز درین دولت شریک اند و اینها ایشالیست بعد از انجیل و
قال الصالح و تبلیغ الدعوات میرساند که صحیفه شریفه که از روی کرم نافرین تفسیر ساخته بودند بر بطاعت آن
شرف گشت جزا که الله سبحانند خیر از انعام حق بجایگاه آنچه نوید و چنان شکل آن نماید
علوم و معارفیکه ایافته میشود و توفیق خداوندی جل جلاله اکثر آن در قد کتابت سے آید و سبب اهل
و اهل میرساند آنسر او در فائق که بان تمیز است شتمه از ان بظهور نمیتواند آورد بلکه برقر و اشارت
نیز از ان مقوله سخن نمیتواند کرد و فرزند میسر که مجموعه معارف فقیر است و نسخه مقامات سلوک جذبه
رضی ازین آنسر در قبضه با و در میان سے ارد و بر سرچ تمام در استوار آن بیکوشد با آنکه میداند که فرزند
از مجربان آنسر است و از خطا و غلط محفوظ آما چه کند که وقت معانی زبان را میگوید و وطن است آنسر از
بهارا سے بند و تصدیق صدق و کائنات لسانی نقد وقت است آن آنسر از ان قبیل اند
که در بیان نیاید بلکه در بیان سے آید و فریاد و ملاحظین همه آنرا هر چه نیست در هم تصدیر
و حدیث مجیب است در این دولت که مادر استوار آن میگوید و مقتبس از شکوفه نبوت است
علیهم السلام و البکیات و ملائکه ملائکه علیه علیهم السلام و السلامات و السلامات شریک این است

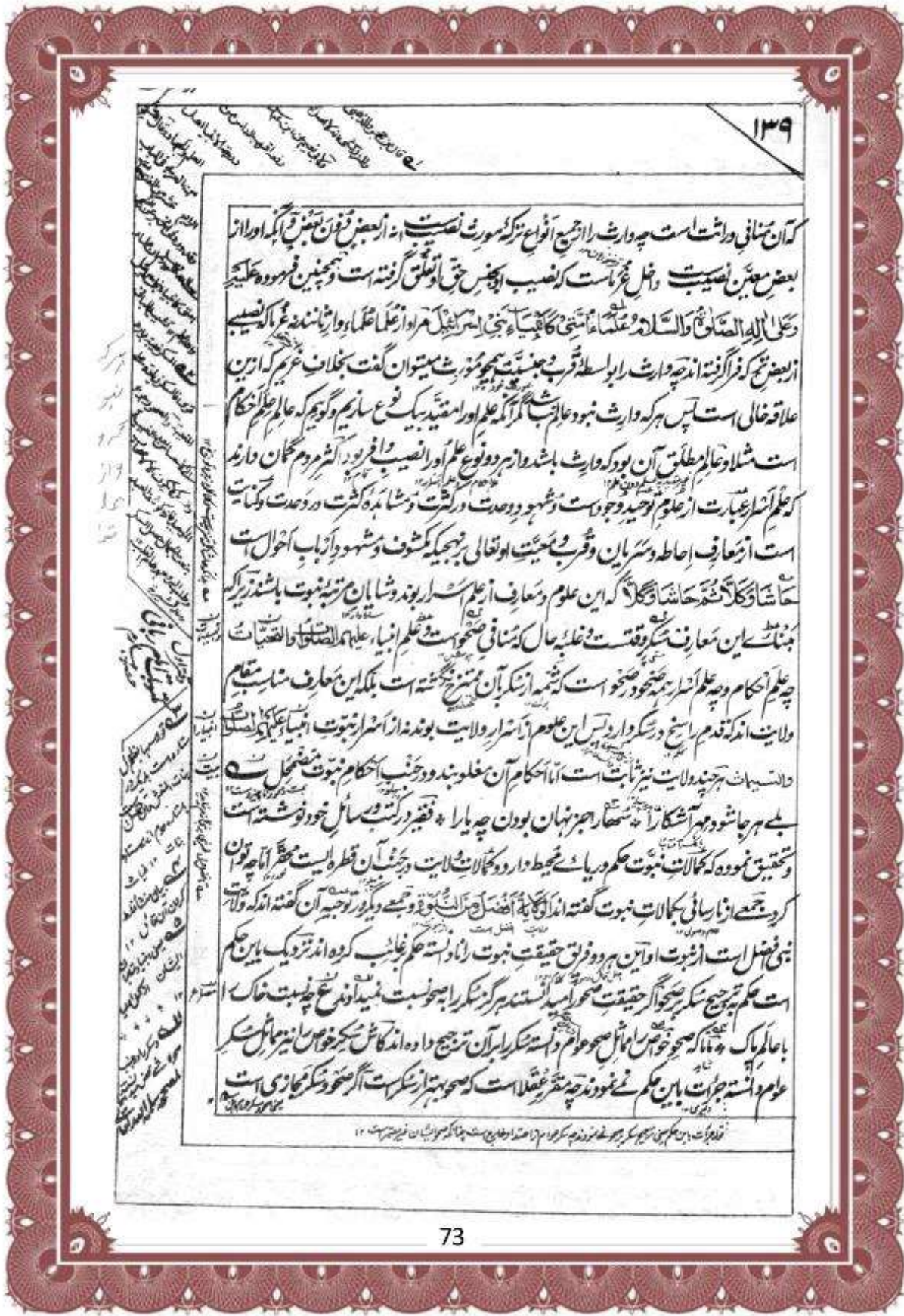
از کتاب مشتمل بر ۶ جلد
مکتوب حضرت زین العابدین علیه السلام
احمد صدوری
تفسیر
مکتوب حضرت زین العابدین علیه السلام
تفسیر

اندو از نسا ایمان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بر کرایین دولت مشرف سازند ابوهریر
 گوید رضوانه تعالی عنده که من از رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم دو نوع علم اخذ نمودم یکی
 از ان دو علم است که در میان شما منتشر است و علم دیگر را اگر منتشر سازم صلواتم بر من بریزد و ان علم دیگر
 علم سر است که فهم هر کس بان نرسد فی الفضل الله یبینه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم
 ثانیاً م فرج آمد کتابت حضرت خواجہ زاوایا نوشتند است بنظر شریف خواجہ که شت مخدوم اکثر ما
 اخذائے که در طریقت پیدا کنند تر و فقیر کم از بر عتق نیست که در دین احداث کنند برکات طریقت
 از نمانے فالض است که اخذائے در طریقت پیدا نشده است و چون امر محدث و طریقت پیدا شد
 را و بیرون برکات آن طریق شد و گشت پس خفقت طریقت از آنچه تمام آمد و اجتناب از مخالفت
 طریقت از ضروریات گشت پس هر جا از امر که مخالفت طریقت خود سینه بر جزو مبالغه من آن فرمایند
 و ترویج و تقویت آن طریقت کنند و لکن گاه که گشت امر

کتب و ولایت و شریعت و شتم

بنا نمان صدور یافت و بیان آمد علم وراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات چهیت و معاد اولی که در حدیث
 علی ما تمی کاتبی ایچولت ایشل اقصده اند کلام اند و در بیان آمد علم شریعت که از وراثت انبیا باقی مانده
 علیهم الصلوات والتسلیمات غیر آن شریعت که اولیا است بان حکم کرده اند از علم توحید و عروجی و بیان علم
 و سران و قرب و عنیت و ما یشاکل ذلک، انکم لکن رسول الله کل عباد الله الذین یحفظون احوال و
 اوضاع فقرا و این حد و مستوجب همه است اللؤلؤ من الله سبحان ذی الجلال و العزیم و فیما بینکم و فیما بینکم
 چون بحث علم وراثت در میان بوده چند کلمه از ان منقوله بقصفا وقت نوشته آمدند و اخبار آمده العکال
 و زکاة الایمان علیکم او انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات باقی مانده است دو نوع است علم احکام و علم سراسر
 علم وراثت گسی است که او را از هر دو نوع علم سهم بوده اند او را از یک نوع نصیب بودند از نوع دیگر که

در حدیث آمده است که من از رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم دو نوع علم اخذ نمودم یکی از ان دو علم است که در میان شما منتشر است و علم دیگر را اگر منتشر سازم صلواتم بر من بریزد و ان علم دیگر علم سر است که فهم هر کس بان نرسد فی الفضل الله یبینه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم ثانیاً م فرج آمد کتابت حضرت خواجہ زاوایا نوشتند است بنظر شریف خواجہ که شت مخدوم اکثر ما اخذائے که در طریقت پیدا کنند تر و فقیر کم از بر عتق نیست که در دین احداث کنند برکات طریقت از نمانے فالض است که اخذائے در طریقت پیدا نشده است و چون امر محدث و طریقت پیدا شد را و بیرون برکات آن طریق شد و گشت پس خفقت طریقت از آنچه تمام آمد و اجتناب از مخالفت طریقت از ضروریات گشت پس هر جا از امر که مخالفت طریقت خود سینه بر جزو مبالغه من آن فرمایند و ترویج و تقویت آن طریقت کنند و لکن گاه که گشت امر



که آن متانی وراثت است چه وارث را از جمیع اشیاء ترک کرده مورث نصیب است از بعضی و حق بعضی دیگر او را از بعضی نصیب و اصل هر آنست که نصیب از بعضی حق او تعلق گرفته است و همچنین فرموده حکیم
و علی الله الصلوات والسلام و علیک السلام و علیک السلام و علیک السلام و علیک السلام و علیک السلام
از بعضی حق گرفته اند چه وارث را بواسطه قریب جنت میجویند و چه مورث میتوان گفت بخلاف غیر آن که ازین
علاقه محال است پس هر که وارث نبود و عالمش با کسی که علم او را مقلد بیایند و هر کس که عالم علم حکم است
است شلما و عالم مطلق آن بود که وارث باشد و از هر دو نوع علم او را نصیب یافتند و اکثر مردم گمان دارند
که علم آنرا عبارت از علوم اکتوید وجود است و شهود و وحدت و کثرت و مشابه کثرت و وحدت و کلمات
است از تعارف احاطه و سرب این و قریب بعین اوقالی برنجیکه کثرت و شهود و از باب آن احوال است
حاشا و کلا کثرت حاشا و کلا که این علوم و تعارف از علم است را بود و شبایان متنبه نبوت باشند زیرا که
بنای این تعارف مشهوره است علی پایه حال که متانی صحیح است علم انبیا علیهم الصلوات و الصلوات
چه علم احکام و چه علم آنرا در صحیح است که شکر از آنکه آن مرتب میباشند است بلکه این معارف مندرجه
ولایت اند که قدم را بیخ و در شکر و در این علوم از آنکه روایت بودند از آنکه از نبوت انبیا علیهم الصلوات
و الصلوات هر چند ولایت نیز ثابت است اما احکام آن غلو نبود و در جنب احکام نبوت متضمن است
بله هر جا شود مهر آشکارا بر شکار جهز نهان بودن چه یاراه فقیر در کثرت سائل خود نوشته است
و تحقیق نموده که کمالات نبوت حکم در یک محیط دارد و کمالات لایت در حقیقت قطره ایست مگر آنچه توان
کرد جمیع انبیا سانی بکمالات نبوت گفته اند که لایزال و انصاف است و حق و حقیقت و دیگر توجه به آن گفته اند که ولایت
نبی افضل است از نبوت او این هر دو فرق حقیقت نبوت را نادر است حکم غایب کرده اند نزدیک باین حکم
است حکم توحیح سکر بر کوا کفر حقیقت محو امید است هرگز سکر را بر سبب نمیدانند شیخ طیب است خاک
با عالم پاک به نماند که سحر خوس امانی محو و امده سکر را بر آن تنجیح داده اند کاش سکر خوس اینها را سکر
علوم و ادبیه جرات باین حکم نمونده چه مقرر عقلا است که سحر بهتر از سکر است اگر سحر و سکر مجازی است
تذرات: این حکم میفرمید که هر چه نزدیک شود از امر او علی و علی است با کما کما نبوت نبوت است

نظرات: این حکم میفرمید که هر چه نزدیک شود از امر او علی و علی است با کما کما نبوت نبوت است
نظرات: این حکم میفرمید که هر چه نزدیک شود از امر او علی و علی است با کما کما نبوت نبوت است
نظرات: این حکم میفرمید که هر چه نزدیک شود از امر او علی و علی است با کما کما نبوت نبوت است
نظرات: این حکم میفرمید که هر چه نزدیک شود از امر او علی و علی است با کما کما نبوت نبوت است
نظرات: این حکم میفرمید که هر چه نزدیک شود از امر او علی و علی است با کما کما نبوت نبوت است
نظرات: این حکم میفرمید که هر چه نزدیک شود از امر او علی و علی است با کما کما نبوت نبوت است
نظرات: این حکم میفرمید که هر چه نزدیک شود از امر او علی و علی است با کما کما نبوت نبوت است
نظرات: این حکم میفرمید که هر چه نزدیک شود از امر او علی و علی است با کما کما نبوت نبوت است
نظرات: این حکم میفرمید که هر چه نزدیک شود از امر او علی و علی است با کما کما نبوت نبوت است
نظرات: این حکم میفرمید که هر چه نزدیک شود از امر او علی و علی است با کما کما نبوت نبوت است

وہ شخص در طریقت تصوف شامل نیست کما حقہ صحت نیست بنظر ایکہ پینمبر (ص) ہم نبی بودیم
ولی بود نبوت بہ شریعت تعلق دارد ولی بہ ولایت طریقت تعلق دارد۔ کہ مکتب اشارہ بہین دلیل دارد

۹۲
بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان مانع نیامدہ چہ تا نبی شریعت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و ارباب فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سید آن
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد هذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہین آتش
کہ در سنگ و سہ مویع است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتد الناس عدل با یوم القیمۃ عالم لہم یفعل اللہ
یعلیہ چکہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے دنیہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

مکتوب سی و سیوم

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان مانع نیامدہ چہ تا نبی شریعت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و ارباب فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سید آن
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد هذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہین آتش
کہ در سنگ و سہ مویع است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتد الناس عدل با یوم القیمۃ عالم لہم یفعل اللہ
یعلیہ چکہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے دنیہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان مانع نیامدہ چہ تا نبی شریعت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و ارباب فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سید آن
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد هذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہین آتش
کہ در سنگ و سہ مویع است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتد الناس عدل با یوم القیمۃ عالم لہم یفعل اللہ
یعلیہ چکہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے دنیہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

۱- عالم است و در حقش
 ۲- عالم است و در حقش
 ۳- عالم است و در حقش
 ۴- عالم است و در حقش
 ۵- عالم است و در حقش
 ۶- عالم است و در حقش
 ۷- عالم است و در حقش
 ۸- عالم است و در حقش
 ۹- عالم است و در حقش
 ۱۰- عالم است و در حقش

و بدترین مخلوقات پس عزیز خدا را عزوجل خوار ساختن و ذلیل او را سبحانه عزت و اودان
 بغایت مستح است و فی الحقیقت معارضه است بحق سبحانه و تقدیرس و افتادتی نافع
 آید که خلاصا لوجه الله سبحانه باشد و از شائبه حجب جاه و ریاست و حصول مال و رفعت عالی
 باشد و علامت این خلعت زبرد در دنیا است و بے رغبت بودن است از دنیا و مافیها علمای نیک
 باین بلا مبتلا اند و به تجرت این دنیا گرفتار از علماء دنیا اند ایشانند علماء سوره و تترارم و تصور
 دین و حال آنکه ایشان خود را مقتدای دین میدانند و بهترین خلایق می انگارند و میگویند
 اللَّهُمَّ عَلَىٰ شَيْءٍ إِلَّا اللَّهُمَّهُمُ الْكَافِرُونَ وَاسْتَعُوذُ بِكَ اللَّهُمَّ الشَّيْطَانَ فَانْسَاهُمْ
 ذَكَرَ اللَّهُ أَوْلَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ الْأِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَائِرُونَ عَزِيزٌ
 شیطان کجین را و بد که فارغ نشسته است و از تضلیل و اغوا خاطر صیغ ساخته آن عزیز تر
 آنرا پس سید بعین گفت که علماء سوره این وقت درین کار با من خود مدعویم که در دهر
 ازین مهم فارغ ساختند و الحق درین زمان هر هسته و دستانه که در امور شرعیه واقع شده
 و هر فتورے که در ترویج کلمت و دین ظاهر شده است همه از شومی علماء سوره است و مساوی
 شیات ایشان آرسه علماء که از دنیا بے رغبت اند و از حجب جاه و ریاست و مال بی رغبت
 آزاد و علماء آخرت اند و ورثه انبیا اند علیکم الصلوٰت و التسلیٰمات و بهترین خلایق
 ایشانند که فزائے قیامت سیاهی ایشانرا بخون شهادتے فی سبیل الله وزن خواهند کرد
 و پله این سیاهی جفا بد چربید و نوم العلماء عبادا و در شان ایشان متحقق است ایشانند که
 جمال آخرت در نظر شان سخن آمده و قباحست و نیاوشنا عیب آن مشا ا گذشته آنرا بنظر بقا
 دیدند و این را بد رخ زوال تمس یافتند لاجرم خود را باقی سپردند و از فانی باز داشتند و شهود
 عظمت آخرت ثمره شهود عظمت جلال الایزال است و ذلیل داشتن دنیا و مافیها از لوازم
 هر صورت اولیای حق است و در حق

۱- عالم است و در حقش
 ۲- عالم است و در حقش
 ۳- عالم است و در حقش
 ۴- عالم است و در حقش
 ۵- عالم است و در حقش
 ۶- عالم است و در حقش
 ۷- عالم است و در حقش
 ۸- عالم است و در حقش
 ۹- عالم است و در حقش
 ۱۰- عالم است و در حقش



درست شد ... در وقت ...

شهر و عظمت آخرت است **لَا تَدْرِي** وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ إِذَا رَضِيتَ أَحَدَهُمَا سَخِطْتَ
 الْآخِرَىٰ أَمْ تَدْرِي أَمْ تَدْرِي مَا فِيهَا وَتَدْرِي مَا فِيهَا وَتَدْرِي مَا فِيهَا وَتَدْرِي مَا فِيهَا
 این دو امر از قبیل جمع اضداد است - **مَا أَحْسَنَ الدِّينَ وَالْدُنْيَا لِوَجْهِكَ إِذَا رَضِيتَ**
 آن سے جمعی از مشائخ علمی از خود و بایست خود تمام برآید اند بواسطہ بعضی نیات حقانیت
 اختیار صورت اہل دنیا نموده اند و نظام را خوب مینمایند فی الحقیقت هیچ تعلقی ندارند و
 از بہد فارغ و آزادند **مَا أَحْسَنَ الدِّينَ وَالْدُنْيَا لِوَجْهِكَ إِذَا رَضِيتَ أَحَدَهُمَا سَخِطْتَ**
 مانع ذکر خدا نیست در میں تعلق باین امور بے تعلق اند حضرت خواہر نقشبند فرمودہ اند
قَدْ سَأَلَ اللَّهُ تَعَالَىٰ بِسْمِ الْأَقْدَسِ کہ در بازار بیخی تاجر سے را دیدم کہ پنج ہزار دینار
 کم و بیش را خرید و فروخت نمود و یک لطف دل او از حق سبحانہ غافل نگشت ۴

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وعلى
 آله وصحبه وسلم
 امين

عنه بد ائمه و شعله نام در هر دو ترجمه و در هر دو باقی مانده - در این کتاب مرع صه یعنی آسمان زمین این است در هر دو ترجمه من تعالی چنانکه در شعله است ..

مقام سستی آید و نقض عهد نماید بکار این کلمه تجدید ایمان باید نمود و قال علیک الصلوة و السلام
حجرت در اینجا بگوید لا اله الا الله بلکه همه وقت از سخن این کلمه چاره نبود زیرا که نفس آماده
همواره در مقام خبیث است و در حدیث آمده است و فضائل این کلمه اگر آسمانها زمین را
در پایه بنهند و این کلمه را در پیکه دیگر بر آینه این پایه راجع آید بر پایه دیگر و السلام علی من اتبع الهدی
والترجمه متابعة المصطفی علیک و علی اله الصلوات و التسلیات

مکتوب پنجاه و سیوم

بسم الله الرحمن الرحیم

تیر سیات انساب شیخ فرید صد و ریافته در بیان آنکه اختلاف علماء پسند موجب فساد عالم است
و سبب آنست که گفتند ان الله سبحانه على حادثة ابا بكر الكرام تشنیده شده که با شاه اسلام
ازین شاه مسلمانی که در دنیا خود دارند با ایشان فرموده اند که چنانکه از علماء و دنیا پیدا کنند
که ملازم باشند و بیان مسائل شرعی میگردانند تا خلاف شرع امری واقع نشود و انما لله
سبحانه على ذلك مسلمانان را به این چه بشارت و ماتم زده گمان را به این چه گوید مگر چون
حقیق بر واسطه همین عرض متوجه خدمت علییه است چنانچه مکرر اظهار آن نموده بضرورت دین با
پادشاهن نوشتن خود را معاف نخواهد داشت امید است که معذور خواهند فرمود و صلح الله فیهم
معروف میگرداند که علماء و دنیا خود اقل قلیل اند که از خبث جاه و ریاست گشته باشند و بی غیر از
ترویج شریعت و تائید ملت نداشته باشند بر تقدیر خبث جاه هر کدام ازین عملاً طرفی نخواهد گرفت
و اظهار فضیلت خود خواهند نمود و سخنان اختلافی در میان خواهد آورد و آن را توسل فریب پادشاه
خواهد ساخت تا چاره تمام دین بهتر خواهد شد در قرن سابق اختلافات علماء عالم را در بلاد ایدخت و
همان محبت و پیش است ترویج چه گنجایش دارد که باعث تحزیب دین خواهد شد و الحیاء بالله

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

له درین مکتوب پنجاه و سیوم
تیر سیات انساب شیخ فرید صد و ریافته در بیان آنکه اختلاف علماء پسند موجب فساد عالم است
و سبب آنست که گفتند ان الله سبحانه على حادثة ابا بكر الكرام تشنیده شده که با شاه اسلام
ازین شاه مسلمانی که در دنیا خود دارند با ایشان فرموده اند که چنانکه از علماء و دنیا پیدا کنند
که ملازم باشند و بیان مسائل شرعی میگردانند تا خلاف شرع امری واقع نشود و انما لله
سبحانه على ذلك مسلمانان را به این چه بشارت و ماتم زده گمان را به این چه گوید مگر چون
حقیق بر واسطه همین عرض متوجه خدمت علییه است چنانچه مکرر اظهار آن نموده بضرورت دین با
پادشاهن نوشتن خود را معاف نخواهد داشت امید است که معذور خواهند فرمود و صلح الله فیهم
معروف میگرداند که علماء و دنیا خود اقل قلیل اند که از خبث جاه و ریاست گشته باشند و بی غیر از
ترویج شریعت و تائید ملت نداشته باشند بر تقدیر خبث جاه هر کدام ازین عملاً طرفی نخواهد گرفت
و اظهار فضیلت خود خواهند نمود و سخنان اختلافی در میان خواهد آورد و آن را توسل فریب پادشاه
خواهد ساخت تا چاره تمام دین بهتر خواهد شد در قرن سابق اختلافات علماء عالم را در بلاد ایدخت و
همان محبت و پیش است ترویج چه گنجایش دارد که باعث تحزیب دین خواهد شد و الحیاء بالله

عنه که در تالیف بحیث از او مزاج جاود است و قرع بر آذان مغربی

سُبْحَانَ مَنْ ذَلِكَ وَمِنْ فَضْلِ الْعِلْمِ الشُّعْرُ الْكَبِيكُ الْعَالِمُ الرَّاسِ عَنِ غَرَضِ انْتِخَابِ
 كُنْدِ بَهِتَرِ مَنِيْدِ اَكْرَازِ عِلْمًا وَاخِرْتِ پیداشود چه سعادت که صحبت او کبریت است و اگر پیداشود
 بعد از تامل صحیح بهترین این جنس را اختیار کنند مَا لَا يَذْرُؤُكَ كَلْبَةٌ لَا يَمْزُقُكَ نَمِيْدٌ نَمِيْدٌ نَمِيْدٌ نَمِيْدٌ
 همچنانکه خلاصی خلایق وابسته بوجوه علما است شسران عالم نیز با ایشان مربوط است بهترین
 علما بهترین عالم است و بهترین ایشان بهترین خلایق است و اضلال ابایشان مربوط است
 اندر غریزی ابلیس لعین را وید که فارغ و بیگارش است بر آنرا پرسید گفت علما این وقت کار میکنند
 و در اغوا و اضلال کافی اندسته عالم که کامرانی و تن پروری کند او خوشتر گم است که راهبری کند
 غرض که درین باب فکر صحیح و تامل صادق مرعی داشته اند امروا نموند چون کار دوست برود
 علاجی نمی پذیرد و هر چند شرمی آید کسی اشغال این سخنان با باب فطانت صحیح اظهار سازد
 آما این معنی را وسیله سعادت خود دانسته مستودعی کرده

کتاب پنجاه و چهارم

تیر بیات و نقابت پناهی شیخ زید صدور یافته در بیان آنکه جناب ارحمیت بنوع لازم است
 ضرر صحبت به تبع فوق ضرر صحبت کافر است و بهترین فرق مبدعه شیعه شنیعه اند و مینا سبب
 ذَلِكَ عَظَمَ اللهُ تَعَالَى اَجْرَكُمْ وَرَفَعَ قَدْرَكُمْ وَتَبَرَّكُمْ وَشَرَحَ صَدْرَكُمْ وَنَحَى قَبْرَكُمْ
 الْبَشْرُ الْمَطْمَئِنُّ زَيْغُ الْبَصَرِ عَلَيْكَ وَعَلَى اَلِهٍ مِنَ الصَّلَاةِ اَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيْمَاتِ
 اَكْمَلُهَا مَنْ لَمْ يَشْكُرْ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرْ اللهُ كَسِي كَشْكُرُومِي سَجَانِو و ر و ش ك ر ض ا م ي ع ر و ج ل ب ج ا
 نیا در و پس بر با فقیران شکر احسانهای شما لازم است اولاً سبب جمعیت حضرت خواجیه ماشا بود
 ای یغنیل شما در آن جمعیت طلب حق سبحانه و تعالی کردیم و خطهای وافر رویم و ثانیاً چون حکم
 مبرور

عنه که در تالیف بحیث از او مزاج جاود است و قرع بر آذان مغربی
 سُبْحَانَ مَنْ ذَلِكَ وَمِنْ فَضْلِ الْعِلْمِ الشُّعْرُ الْكَبِيكُ الْعَالِمُ الرَّاسِ عَنِ غَرَضِ انْتِخَابِ
 كُنْدِ بَهِتَرِ مَنِيْدِ اَكْرَازِ عِلْمًا وَاخِرْتِ پیداشود چه سعادت که صحبت او کبریت است و اگر پیداشود
 بعد از تامل صحیح بهترین این جنس را اختیار کنند مَا لَا يَذْرُؤُكَ كَلْبَةٌ لَا يَمْزُقُكَ نَمِيْدٌ نَمِيْدٌ نَمِيْدٌ نَمِيْدٌ
 همچنانکه خلاصی خلایق وابسته بوجوه علما است شسران عالم نیز با ایشان مربوط است بهترین
 علما بهترین عالم است و بهترین ایشان بهترین خلایق است و اضلال ابایشان مربوط است
 اندر غریزی ابلیس لعین را وید که فارغ و بیگارش است بر آنرا پرسید گفت علما این وقت کار میکنند
 و در اغوا و اضلال کافی اندسته عالم که کامرانی و تن پروری کند او خوشتر گم است که راهبری کند
 غرض که درین باب فکر صحیح و تامل صادق مرعی داشته اند امروا نموند چون کار دوست برود
 علاجی نمی پذیرد و هر چند شرمی آید کسی اشغال این سخنان با باب فطانت صحیح اظهار سازد
 آما این معنی را وسیله سعادت خود دانسته مستودعی کرده

دست و پائی بزند بکلم من لکن سواد قوم هم مؤمنهم ^{یعنی} محتمل که این بے استطاعت
 داخل آنجا کرام سازند آش خود را مثل آن زالی انکار و که بسیار چند تنیده خود را
 سلک خریداران حضرت یوسف علی بنی مآد علیه الصلوٰۃ والسلام ساخته بود آید
 است که درین نزدیکی انشاء الله العزیز بشرف حضور شرف گردد و متوقع از جناب شرف
 ایشان آنست که چون استطاعت و قرب بادشاه بر وجه اتم ایشان را حق بچنانچه است
 ساخته است در قلاوطلا در ترویج شریعت محمدی علیه و علی اله من الصلوٰۃ و الصلوات
 و تسبیح التسلیحات انکسند و مسلمانان را از غیبت برآوند حاصل قیمتی از مولانا حاجزاد
 سرکار اقبال آثار و طیفه مقررند و اردو پارسل ظاهر از حضور یافته بود و سال نیز امیدوار آید
 است دولت حقیقی و مجازی میسر باد

سه نفر کوا را می گویند
 فیه و کوا یکدیگر را می کشند
 سه دست که درین کوا است
 سه دست که درین کوا است
 سه دست که درین کوا است
 سه دست که درین کوا است
 سه دست که درین کوا است
 سه دست که درین کوا است
 سه دست که درین کوا است
 سه دست که درین کوا است
 سه دست که درین کوا است

کتابت حاصل ششم

نیز بسیاری و تعابت و سنگاه شیخ فرید بخاری صدور یافته در مرغیب بقطعی علم و طلب
 علوم که حاصلان شریعت اند نصرت که الله سبحانه علی الافکار و محرمه سیدنا اکبر سید
 علیه و علیکم الصلوٰۃ و التسلیحات و اللغزات حرمت نامه گرامی که نظر اربابان
 نواخته بودند بطالع آن مشرف گشت در کتابت مولانا محمد مسیح مؤلف مرقوم فرموده بودند
 جزوی خرچ براس طالب علمان و صوفیان فرستاده شد و تقدیم طالب علمان صوفیان
 در نظر مهربت بسیار زیاد آمد بکلم الظاهر عن الالبین امید است که در باطن شریف نیز
 این جامع کرام تقدیم بر کرده باشند کل اناء و یکنو شرف بما فیہ و یسبح الذکره برون همان او
 که در دست و در تقدیم طالب علمان ترویج شریعت است حاصلان شریعت ایشانند

صحن ظاهر بر راه اهل بیت
 همان برهان انکه در همان راه در دست

عالم که در طریقت التصوف شامل نیست کفایت آن صحت نیست بخاطریکه پنجم (ص) هم نبی بود هم ولی نبوت به شریعت تعلق دارد ولی به ولایت طریقت تعلق دارد این باره سه مکتوب ذیل آمده.

مکتوب شصت و دوم

۴۰

بیتاب میرزا حسام الدین احمد صد و ریاضه و ربان انکه جذبیه که پیش از سلوک است از تقاضای
 نیست بلکه وسیله است از برای قطع منازل سلوک بسهولت و جذبیه که بعد از سلوک است
 از تقاضای است و مائینا سیب ذلک الحمد لله و سلاک علی عباد و آل ذین الصلوة و الطهارة
 وصول را در جزو است جذبیه و سلوک و بعبارت دیگر تصفیه و تزکیه جذبیه که مقدم بر سلوک است
 از تقاضای نیست و تصفیه که پیش از تزکیه است از مطالب نه جذبیه که بعد از تمامی سلوک است
 و تصفیه که بعد از حصول تزکیه است که در سیر فی السد است از تقاضای مطلوبه است جذبیه و تصفیه
 سابقه از برای تسهیل مسالک سلوک بی سلوک کار نمی کشاید ولی قطع منازل جمال
 مطلوب نبی نماید جذبیه اولی کالصورت است مرصوبه آخری رافی الحقیقت بالیکه بنا سبت
 ندارد پس مراد از اندراج نهایت در بدایت که در عبارت مشایخ این سلسله علیه واقع است
 اندراج صورت نهایت است و در بدایت و الا حقیقت نهایت در بدایت نمی گنجد و نهایت
 یا بدایت نسبت ندارد و تحقیق این بحث در رساله که در تحقیق حقیقت جذبیه و سلوک و مثال
 آنها تخریب یافته بقاصیل ذکر یافته است القصد عمودا بصورت تحقیق ضرورت و اکتفا از تحقیق
 بصورت از دور نیست تحقیقنا الله سبحانه بالتحقیق الحقیقه و حکمتنا عن الصنوق الطیلة
 یحرمیت النبی المختار و الله الاکبر علیهم و علیهم من الصلوات المکملات من العین انفسها

لحاجت تاریخ این است
 جماد سلیمان بن گمان و در
 پروردگاری و درین حال
 که یکم می باشد در سلوک
 درین سلسله درین سلسله
 و حضرت امام زین العابدین
 ص و درین مقام درین مقام
 تفصیل بیان از همه درین
 از همه درین سلسله

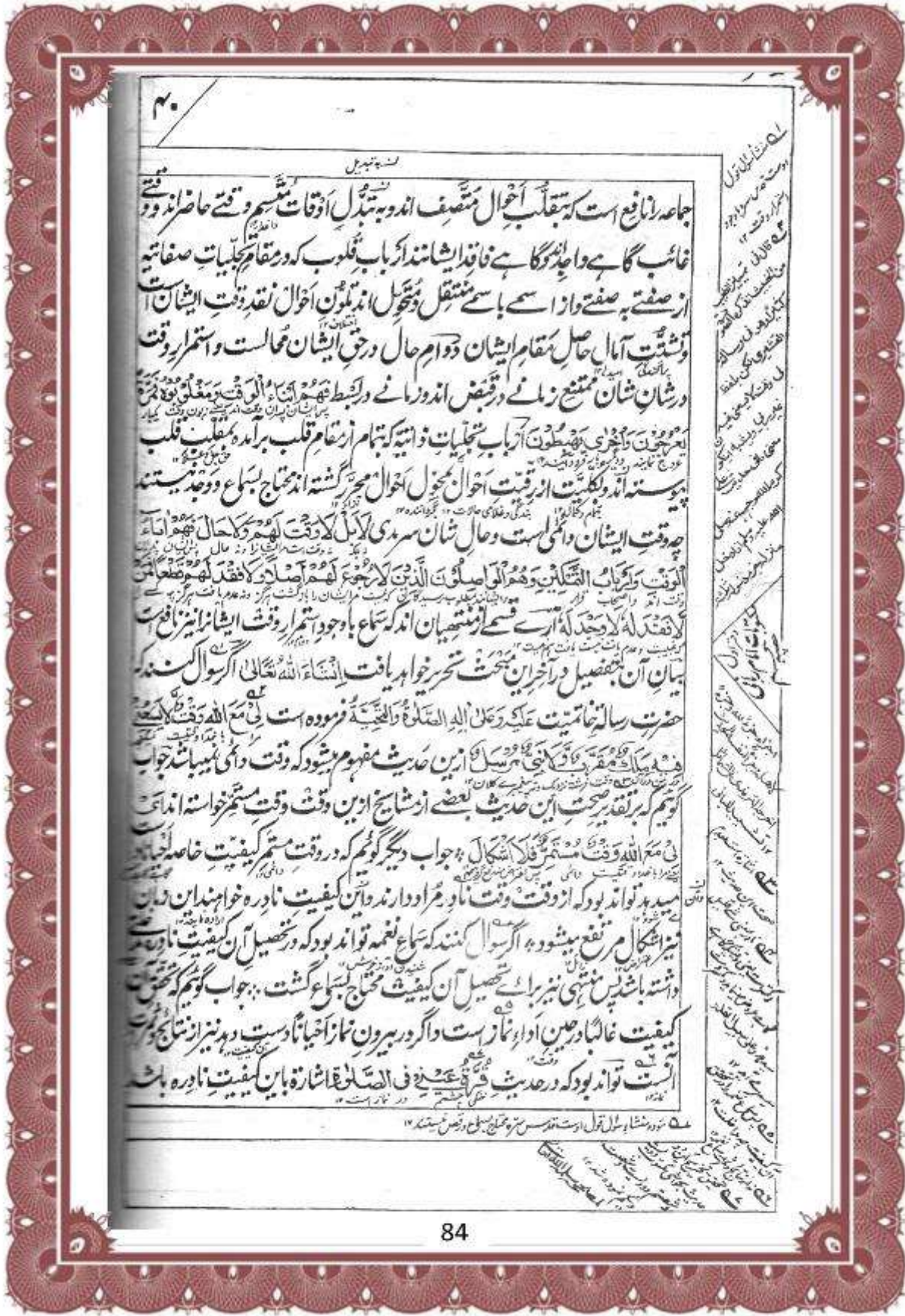
عقاید مسلمان آن عالمان بی عمل در شریعت حصه دار و در طریقت حصه ندارد. حقیقت منکر طریقت

است نه مکتوب اشاره به همین دلیل دارد

کتاب در اول و همیشه تا او پیچ (۲۸۵)

بسمتیغیب الله ما کمپوری صدور یافته در بیان احکام سماع و وجد و فیض و بعضی از عرفان
بیروح تعلق دارد پس سحر الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلامه على عبادي الذين اصطفاه
بأن ارشدك الله تعالى طريق السداد والهممك صراط الشراة که سماع و وجد

بسمتیغیب الله ما کمپوری صدور یافته در بیان احکام سماع و وجد و فیض و بعضی از عرفان
بیروح تعلق دارد پس سحر الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلامه على عبادي الذين اصطفاه
بأن ارشدك الله تعالى طريق السداد والهممك صراط الشراة که سماع و وجد

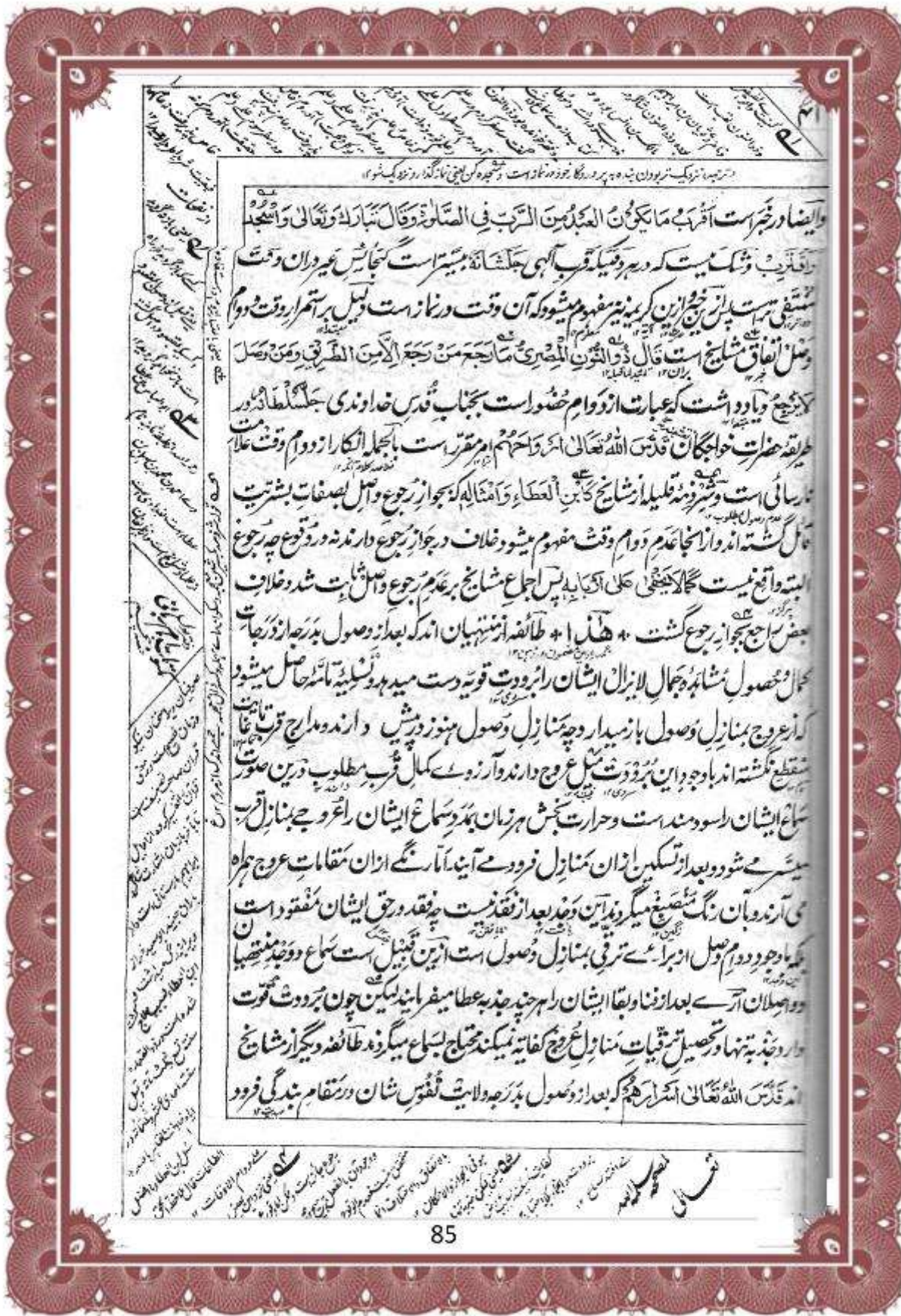


سید تہذیب

جماعہ رانافع است کہ بتقلب احوال متصرف اند و بہ تبدل اوقات متصرف و متع حاضر اند و در وقت
 غائب گاہے و واجد کجا ہے فاقد ایشانند از باب قلب کہ در مقام تجلیات صفاتیہ
 از صفتہ بہ صفتہ و از اسمے باسمے منتقل و متحول اند و چون احوال نقد وقت ایشان است
 و شدت آماں حاصل مقام ایشان دوام حال در حق ایشان محالست و استمرار وقت
 در شان شان متمنع زمانے و قبض اند و زمانے در قبضہ فقہاء انشاء الوقت معلق بودہ
 یہ عروج و انحراف ہے و انحراف از مقام قلب بر آمدہ و مقلب قلب
 پیوستہ اند و لکنیت از رفتہ احوال محول احوال محو کشتہ اند محتاج بسباع و وجوبیت
 و وقت ایشان دائمی است و حال شان سرمدی لاکل لا وقت لہم و کاحال فقہر انشاء
 الوقت و کبریاک المتکلمین و هم الواصیون الذین لا رجوع لہم اصلاد لا یفقد لہم صلوات
 لا یفقد لہ لا یجد لہ ارسے قسمی انہ تصبیان اند کہ سماع با وجود استمرار وقت ایشان از بزرگتر
 بیان آن بتفصیل در آخرین بحث تحریر خواہد یافت انشاء اللہ تعالیٰ الرسول کتبتہ
 حضرت رسالہ خاتمیت علیک و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام فرمودہ است فی مع اللہ وقت لا یفقد
 فیہ ما لا یفقد کاف الخیر فی سبیلک ازین حدیث مفہوم میشود کہ وقت دائمی نمیشد جواب
 گویم کہ بر تقدیر صحبت این حدیث بعضی از شیخ ازین وقت و وقت مستمر خواستہ اند اما
 فی مع اللہ وقت مستمر فلا اشکال بہ جواب دیگر گویم کہ در وقت مستمر کیفیت خاصہ لغیب
 نیز اشکال مرتفع میشود و بہ الرسول کنند کہ سماع نعمہ تواند بود کہ در تحصیل آن کیفیت ناموس
 داشتہ باشند نتیجی نیز برائے تحصیل آن کیفیت محتاج بسباع گشت بہ جواب گویم کہ حقوق
 کیفیت غالباً در صحن ادرا نماز است و اگر در بیرون نماز انجامی تا دست و پدہ نیز از متنازع
 است تواند بود کہ در حدیث فرمودہ فی الصلوٰۃ اشارہ باین کیفیت نامورہ باش

سید تہذیب
 وقت خداوند
 استمرار وقت
 متعلق بودہ
 کتب اللہ
 انشاء الوقت
 لہم و کاحال
 الوقت و کبریاک
 المتکلمین و هم
 الواصیون الذین
 لا رجوع لہم اصلاد
 لا یفقد لہم صلوات
 لا یفقد لہ لا یجد
 لہ ارسے قسمی
 انہ تصبیان اند
 کہ سماع با وجود
 استمرار وقت
 ایشان از بزرگتر
 بیان آن بتفصیل
 در آخرین بحث
 تحریر خواہد یافت
 انشاء اللہ تعالیٰ
 الرسول کتبتہ
 حضرت رسالہ
 خاتمیت علیک و
 علی آلہ الصلوٰۃ
 و السلام فرمودہ
 است فی مع اللہ
 وقت لا یفقد
 فیہ ما لا یفقد
 کاف الخیر فی
 سبیلک ازین حدیث
 مفہوم میشود کہ
 وقت دائمی
 نمیشد جواب
 گویم کہ بر تقدیر
 صحبت این حدیث
 بعضی از شیخ
 ازین وقت و وقت
 مستمر خواستہ
 اند اما فی مع
 اللہ وقت مستمر
 فلا اشکال بہ
 جواب دیگر گویم
 کہ در وقت مستمر
 کیفیت خاصہ
 لغیب نیز اشکال
 مرتفع میشود و
 بہ الرسول کنند
 کہ سماع نعمہ
 تواند بود کہ در
 تحصیل آن کیفیت
 ناموس داشتہ
 باشند نتیجی نیز
 برائے تحصیل آن
 کیفیت محتاج
 بسباع گشت بہ
 جواب گویم کہ
 حقوق کیفیت
 غالباً در صحن
 ادرا نماز است و
 اگر در بیرون
 نماز انجامی تا
 دست و پدہ نیز
 از متنازع است
 تواند بود کہ
 در حدیث فرمودہ
 فی الصلوٰۃ اشارہ
 باین کیفیت
 نامورہ باش

عند الرسول قول است مرسوس تہ صلی علیہ وسلم لا یفقد

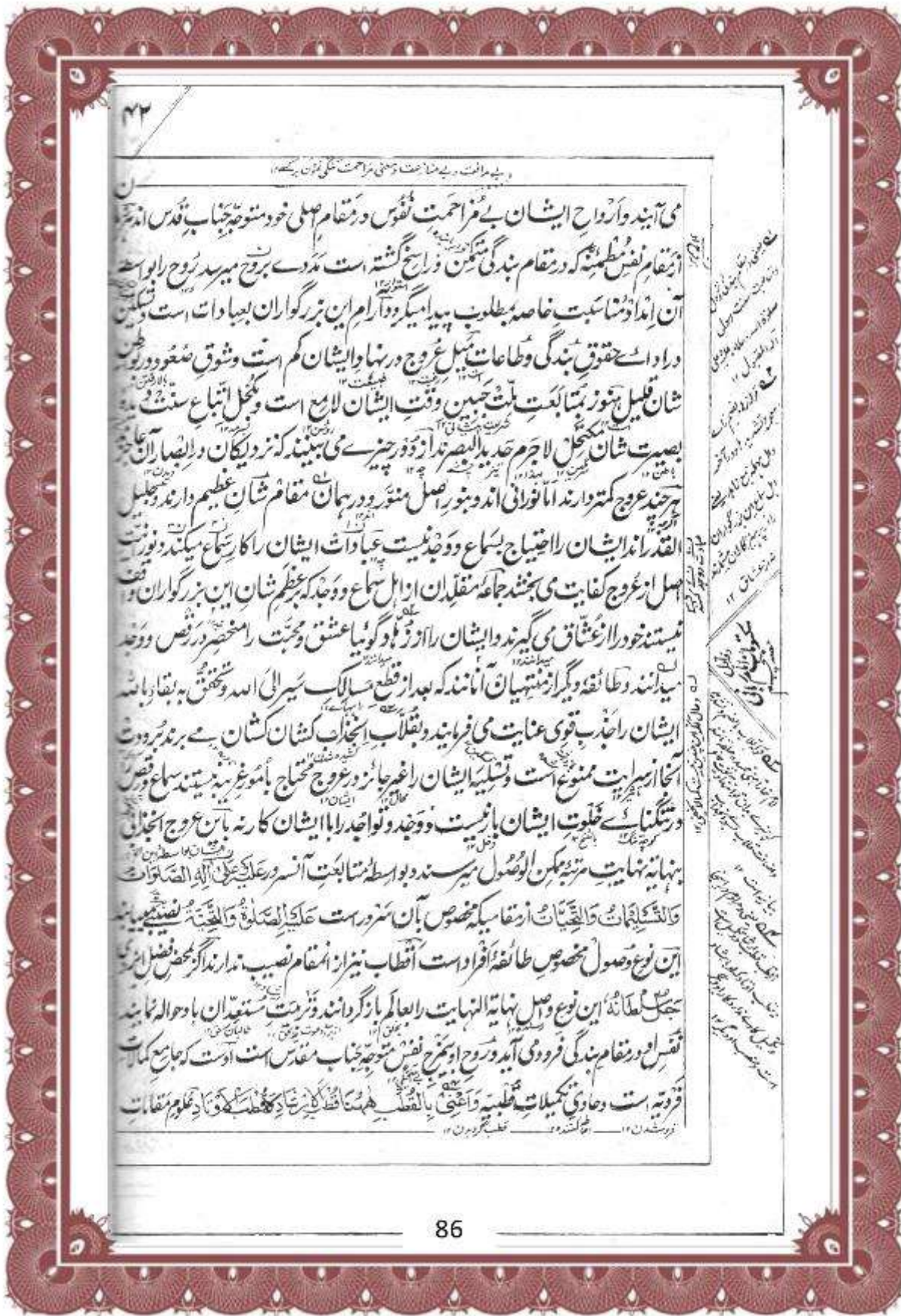


در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که کنایه از نماز است که در تفسیر آن است

و ایضا در خبر است آنچه که ما میگویند العبدین الرب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و استجد
 و اذنیب و شکست که در هر وقتیکه قرب الهی جلگشانه و بیخبر است نجاشین غیر در آن وقت
 مستقی است پس ازین که برینیه مفهوم میشود که آن وقت در نماز است و قبل بر آن نماز وقت دوم
 و مثل اتفاق مشایخ است قال ذوالفقون المصیری ما جع من رجعة الامین الطریق و من وصل
 لا یجوع و یادداشت که عبارات از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی جلگشانه و در
 طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی است و از آنکه امر مقرر است باجمل انکار از دوام وقت علامت
 نرسائی است و نیز زنده قلیل از مشایخ کاتبین العطاء و اما مثالی که مجاز رجوع و اهل بصفت بشریت
 تامل گشت اند و از آنجا عدم دوام وقت مفهوم میشود و خلاف در مجاز رجوع دارند و در وقوع چه رجوع
 البته واقع نیست گلا کفنی کل انکابه پس اجماع مشایخ بر عدم رجوع و اهل ثابت شد و خلاف
 بعضی راجع مجاز رجوع گشت ۱۰ ههنا ۱۰ طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرضا و زبانت
 کمال حصول مشابه و جمال لایزال ایشان را برودت قوی دست میدهند و تسلیه نامه حاصل میشود
 که رجوع بمنزله وصول باز میدار و چه بنازله وصول هنوز در پیش دارند و در ارج قربت ثابت
 شقیق نشسته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و آرزوی کمال قرب مطلوب درین صورت
 سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بعد و سماع ایشان را عروج بمنزله قرب
 میسر می شود و بعد از تسکین از آن بمنزله فرو می آیند اما رنگی از آن مقامات عروج همراه
 می آید و بان رنگ شصت میگردد و این بعد از تقدیرت چه نقد و در حق ایشان منفقود است
 یکبار وجود دوم وصل از برای ترقی بمنزله وصول است ازین قبیل است سماع و در چند نصیبا
 و در احوال آن بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب عطا میفرماید لیکن چون برودت قوت
 دارد و جذبیه تنها در تحصیل ترقیات مناول عروج کفایت نمیکند محتاج بسماع میگردد طائفه دیگر از مشایخ
 اند قدس الله تعالی است که بعد از وصول بدرضا و لا یت تقوس شان در مقام بندگی فرود

در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که کنایه از نماز است که در تفسیر آن است

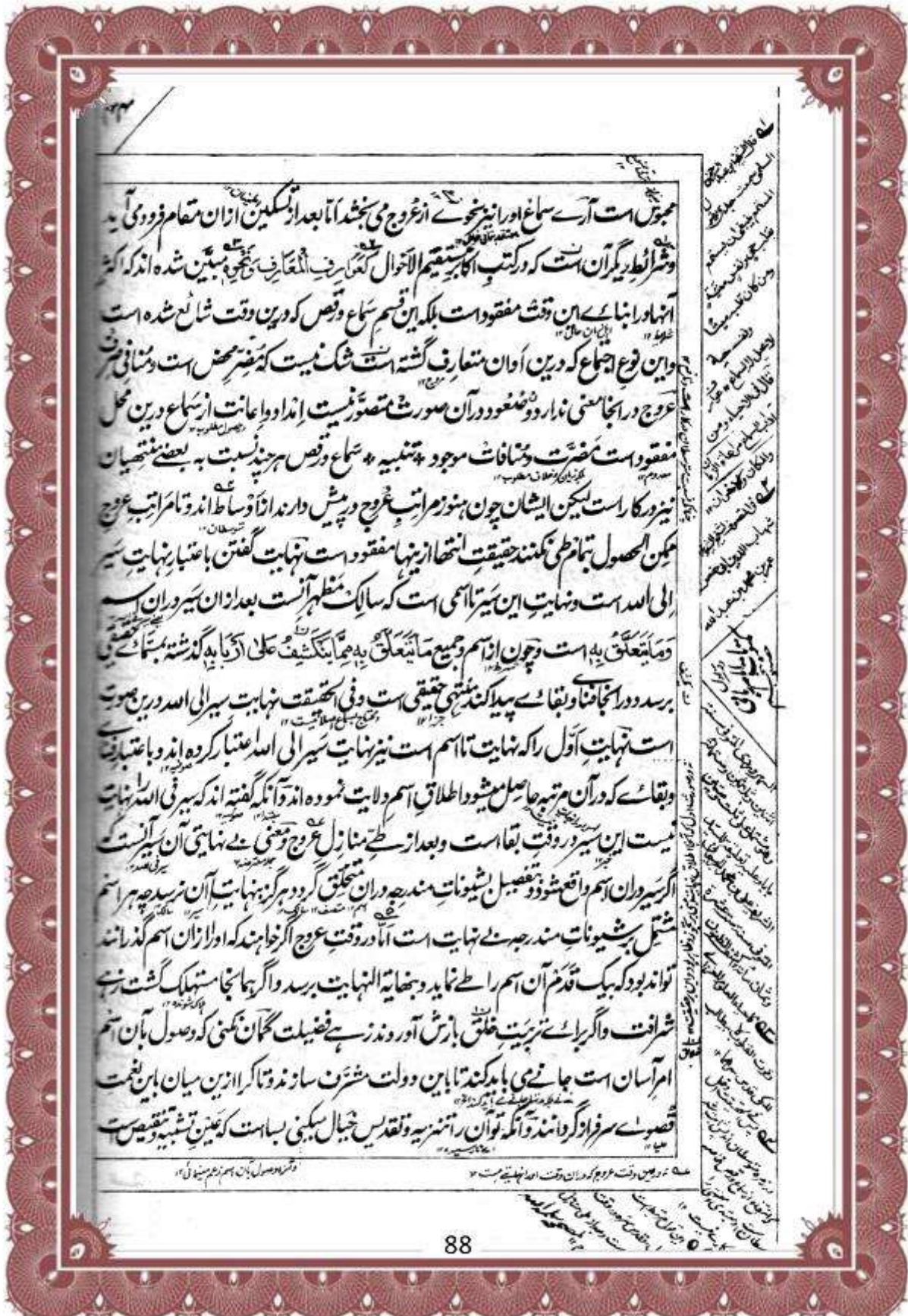
در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که کنایه از نماز است که در تفسیر آن است



در بیان ملائحت و صحتی تراحت سنگی نمون برکت

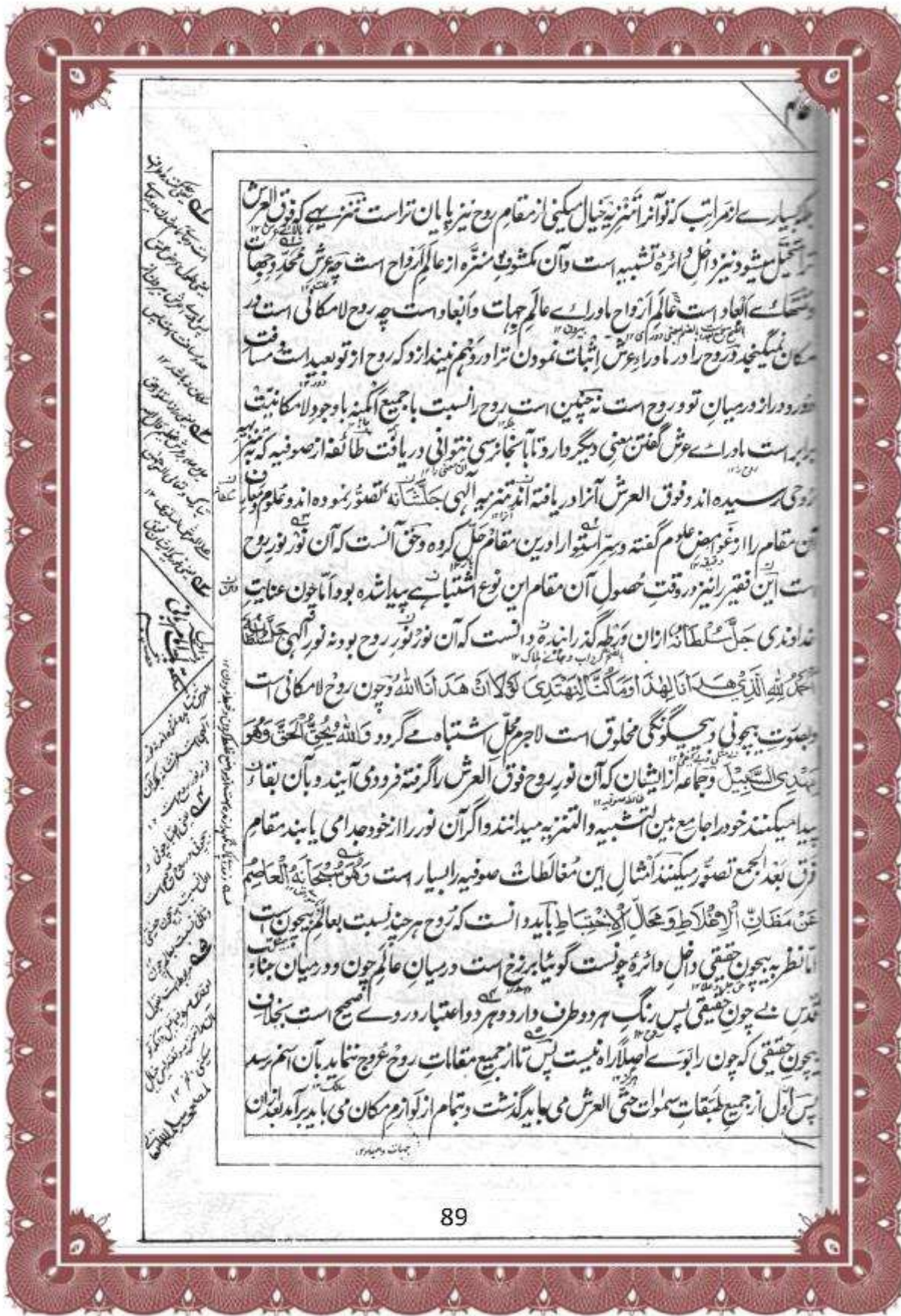
می آید و ارواح ایشان بفرامخت نفوس و در مقام اصلی خود متوجه جناب قدس اند
 در مقام نفس مطهره که در مقام بندگی شکون و راج گشته است بدوس برنج میرسد روح را بواسطه
 آن اعدا و ثنا سبت خاصه بطول پدید میگردد و آرام این بزرگواران بعبادات است و شکون
 در اداسه حقوق بندگی و طاعات میل غرور در دنیا و ایشان کم است و شوق صنع و در وطن
 شان قلیل هنوز مبتلا بعت لبث جسمین وقت ایشان لامع است و کمال اتباع سنت است
 بصیرت شان مکتول لاجرم حد بد بصیرت از دور چنیز می بینند که نزدیکان در البصاران عالم
 هر چند عروج کت و دارند اما نورانی اند و نور اصل منور و در همان مقام شان عظیم دارند و تجلیل
 القدر اند ایشان را احتیاج بسماع و وجد نیست عبادات ایشان را کاسماع میکنند و نوریت
 اصل از عروج کفایت می بخشد جامع مقصدان از ازل سماع و وجد که بخرم شان این بزرگواران وقت
 نیستند خود را از عشاق می گیرند و ایشان را از زرد و گویند عاشق و محبت را منحصر در نفس و وجد
 میدانند و طائفه دیگر از منتهیان آنانند که بعد از قطع حساب سیرالی اند و متحقق به بقا و بانه
 ایشان را جذب قوی عنایت می فرمایند و بقلب ایشان کف کفان کشان می برند برودت
 آنجا از پیراپت ممنوع است و تشکیه ایشان را غم جاز و خروج محتاج با موعظه نیت سماع قوس
 در تنگنا کس قلوب ایشان با نیت و وجد و تواجد را با ایشان کار نه بان عروج ایشان
 بنهاییه نهایت مرتبه مکن الوصول میرسد و بواسطه متابعت آنسر و علی علی الله الصلوات
 و اللغات و الحیات از تقاسیمه مخصوص بان سرور است عکای الصلوات و اللغات نصیب می بینند
 این نوع وصول مخصوص طائفه افراد است اقطاب نیز از ان مقام نصیب ندارند و محض فضل این
 سبک طائفه این نوع و اصل بنهاییه نهایت را بعالی باز دارند و زودت مستعدان باحواله نمایند
 نفس در مقام بندگی فردوی آید و روح او برنج نفس متوجه جناب مقدس است آوست که جامع کمال
 فروتیه است و حاوی تکلیفات طلبیه و اعنی بالقلب همت افکار که در کمال کمال است و تمام مقامات
 نورشده اند

مجلسی است ایشان شان
 ملائحت است اصل
 از غم جاز
 در البصاران عالم
 بل با موعظه نیت سماع قوس
 در تنگنا کس قلوب ایشان
 بنهاییه نهایت مرتبه مکن الوصول
 و اللغات و الحیات از تقاسیمه
 مخصوص طائفه افراد است
 اقطاب نیز از ان مقام نصیب
 ندارند و محض فضل این
 سبک طائفه این نوع و اصل
 بنهاییه نهایت را بعالی
 باز دارند و زودت مستعدان
 باحواله نمایند
 نفس در مقام بندگی فردوی
 آید و روح او برنج نفس
 متوجه جناب مقدس است
 آوست که جامع کمال
 فروتیه است و حاوی تکلیفات
 طلبیه و اعنی بالقلب همت
 افکار که در کمال کمال است
 و تمام مقامات نورشده
 اند



مجہوز است آسے سماع اور انہی نحوے از عروج می بخشہ آنا بعد از سکینہ ازان متعاقب فرود می آید
 و شرائط دیگر آن است که در کتب اکابر تصدیق التحوال متعارف المعارف منجیہ مبیین شدہ اند کہ اندک
 آنہا را بنا بکے ان وقت مفقود است بلکہ این قسم سماع و قص کہ درین وقت شائع شدہ است
 و این نوع اجتماع کہ درین اوان متعارف گشته است شک نیست کہ مضمون محض است و نہائی شرف
 عروج در اینجا معنی ندارد و فقط دوران صورت تصور نیست اندا و اعانت از سماع درین محل
 مفقود است حضرت و مفادات موجودہ بتنبیہ بہ سماع و قص ہر چند نسبت بہ بعضی متحصیان
 نیز و کار است لیکن ایشان چون ہنوز مراتب عروج و پریش وارند انا و ساط اند و تا مراتب عروج
 ممکن الحصول ہر طعم نکتہ حقیقت انتھا ازینہا مفقود است نہایت گفتن باعتبار نہایت سیر
 الی اللہ است و نہایت این سیر تا اسی است کہ سالک منظر آست بعد از ان سیر در ان
 و ما یتعلق بہ است و چون از اہم و جمیع ما یتعلق بہ ما یتکشف علی آدبہ گذشتہ بہ نسبت حقیقی
 برسد دورا بجا آنا و بقائے پیدا کند منتهی حقیقی است و فی الحقیقت نہایت سیر الی اللہ درین صورت
 است نہایت اول را کہ نہایت تا اہم است نیز نہایت سیر الی اللہ اعتبار کردہ اند و باعتبار ان
 و بقائے کہ در ان مرتبہ حاصل میشود و اطلاق اہم ولایت نمودہ اند و آنکہ گفتہ اند کہ سیر فی اللہ نہایت
 نیست این سیر در وقت بقا است و بعد از سطح منازل عروج معنی نے نہایتی آن آست
 اگر سیر در ان اہم واقع شود و تفصیل شیونات مند در ان متعلق گردد و برگز نہایت ان سرد چہ ہر اہم
 مشتمل بر شیونات مند چہ نہایت است انا در وقت عروج اگر خامند کہ اول از ان اہم گذراند
 تواند بود کہ بیک قدم ان اہم را طے نماید و بجایہ نہایت برسد و اگر با بجا مستہلک گشت نہایت
 شرافت و اگر برائے تربیت خلق بارش آورند و نہایت فضیلت گمان نمکنی کہ وصول بان اہم
 امر آسان است جائے می باید کند تا باین دولت مشرف سازند و تا اگر ازین میان باین نعمت
 قصبت سرفراز گردانند و آنکہ توان را تمنزیہ و تقدیر خیال میکنی بسا است کہ عین تشبہ و تمیز است

سماع و عروج و فرود و انہی نحوے از عروج می بخشہ آنا بعد از سکینہ ازان متعاقب فرود می آید
 و شرائط دیگر آن است کہ در کتب اکابر تصدیق التحوال متعارف المعارف منجیہ مبیین شدہ اند کہ اندک
 آنہا را بنا بکے ان وقت مفقود است بلکہ این قسم سماع و قص کہ درین وقت شائع شدہ است
 و این نوع اجتماع کہ درین اوان متعارف گشته است شک نیست کہ مضمون محض است و نہائی شرف
 عروج در اینجا معنی ندارد و فقط دوران صورت تصور نیست اندا و اعانت از سماع درین محل
 مفقود است حضرت و مفادات موجودہ بتنبیہ بہ سماع و قص ہر چند نسبت بہ بعضی متحصیان
 نیز و کار است لیکن ایشان چون ہنوز مراتب عروج و پریش وارند انا و ساط اند و تا مراتب عروج
 ممکن الحصول ہر طعم نکتہ حقیقت انتھا ازینہا مفقود است نہایت گفتن باعتبار نہایت سیر
 الی اللہ است و نہایت این سیر تا اسی است کہ سالک منظر آست بعد از ان سیر در ان
 و ما یتعلق بہ است و چون از اہم و جمیع ما یتعلق بہ ما یتکشف علی آدبہ گذشتہ بہ نسبت حقیقی
 برسد دورا بجا آنا و بقائے پیدا کند منتهی حقیقی است و فی الحقیقت نہایت سیر الی اللہ درین صورت
 است نہایت اول را کہ نہایت تا اہم است نیز نہایت سیر الی اللہ اعتبار کردہ اند و باعتبار ان
 و بقائے کہ در ان مرتبہ حاصل میشود و اطلاق اہم ولایت نمودہ اند و آنکہ گفتہ اند کہ سیر فی اللہ نہایت
 نیست این سیر در وقت بقا است و بعد از سطح منازل عروج معنی نے نہایتی آن آست
 اگر سیر در ان اہم واقع شود و تفصیل شیونات مند در ان متعلق گردد و برگز نہایت ان سرد چہ ہر اہم
 مشتمل بر شیونات مند چہ نہایت است انا در وقت عروج اگر خامند کہ اول از ان اہم گذراند
 تواند بود کہ بیک قدم ان اہم را طے نماید و بجایہ نہایت برسد و اگر با بجا مستہلک گشت نہایت
 شرافت و اگر برائے تربیت خلق بارش آورند و نہایت فضیلت گمان نمکنی کہ وصول بان اہم
 امر آسان است جائے می باید کند تا باین دولت مشرف سازند و تا اگر ازین میان باین نعمت
 قصبت سرفراز گردانند و آنکہ توان را تمنزیہ و تقدیر خیال میکنی بسا است کہ عین تشبہ و تمیز است

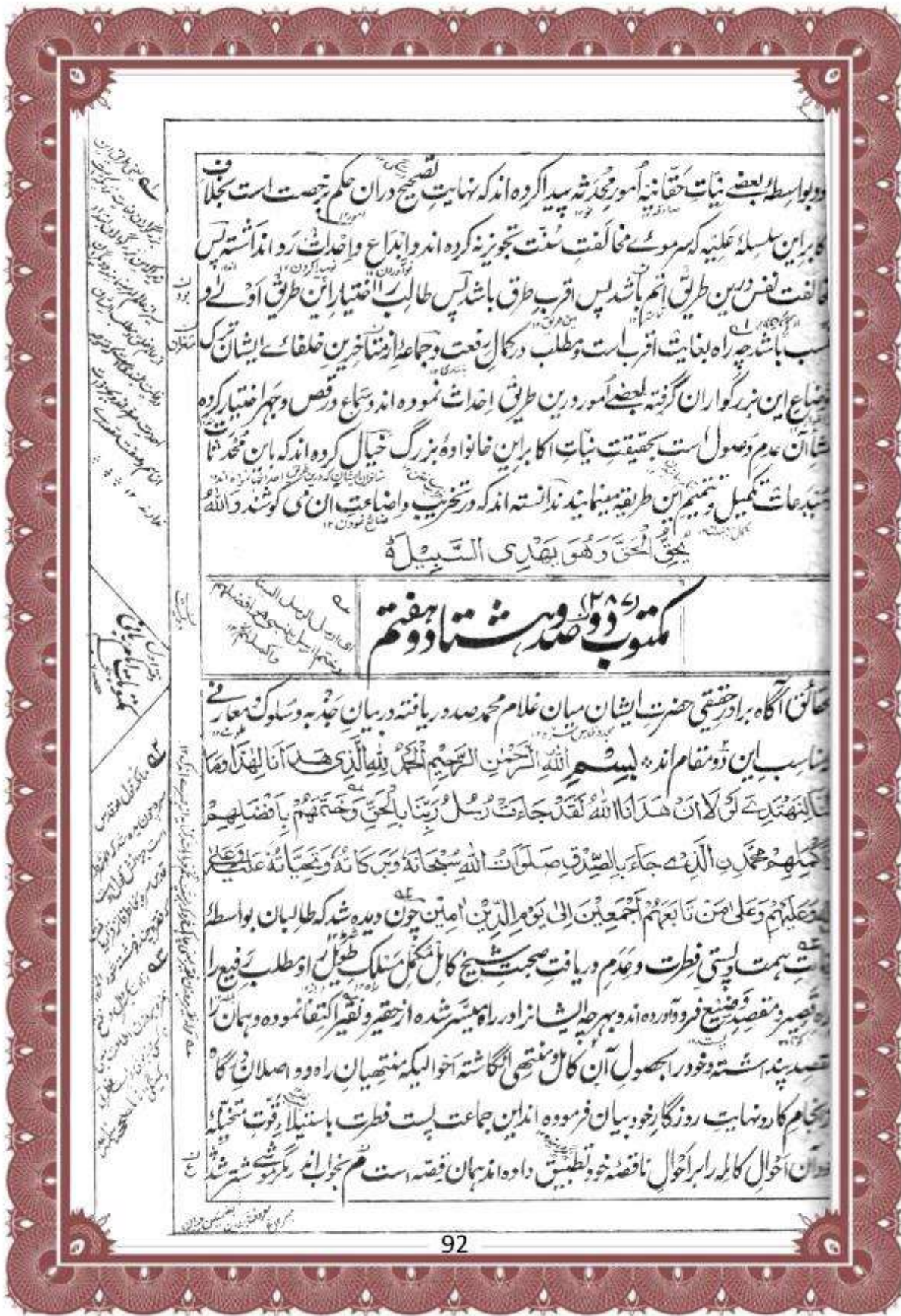


در بیان این مقام روح نیز با بیان تراست تمثیلی که فوق العرش
تواضع می شود و نیز فعل اثره تشبیه است و آن مکتوبه منوره از عالم اذواج است چه عرش محمد و چه عرش
و استقامت العباد است عالم اذواج را در عالم جهات و انبعاث است چه روح لامکانی است در
سکان نیکی خجسته روح را در اوار عرش ایشان نمودن ترا در دو هم ندیده اند که روح از تو بعد است مسافت
نموده در اوار در میان تو و روح است نه چنین است روح را نسبت با جمیع المکنه با وجود لامکانیت
برابر است با اوست عرش گفته معنی دیگر وارده با آنجا می توانی دریافت طائفه از صوفیه که می گویند
روحی رسیده اند فوق العرش آنرا در یافته اند تمثیلی الهی جلالت که تصور نموده اند و معلوم بسیار
این مقام را از عوالم مضمون گفته و به استوار او این مقام حل کرده و حق آنست که آن نور نور روح
است این تغییر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه می پیدایشد بود اما چون عنایت
نماندنی جل جلاله ازان و زبطه گذراننده و آنست که آن نور نور روح بودند نور الهی جل جلاله
سبحان الله الذی هدانا لهذا لو كنا لن ندره لولا ان هدانا الله و چون روح لامکانی است
و بصورت بیچونی و سبکی مخلوق است لاجرم محل اشتباه می گردد و الله یخفی المعق و هو
سید عالم السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرودی آیند و بان بقا
پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدا می یابند مقام
فرق بعد اجمع تصور میکنند اثنال این مغالطات صوفیه را بسیار است و هکذا یخفی الیه العالمیم
عن سقنات الی حدیث و محال الی حدیث باید و آنست که روح هر چند نسبت به عالم بیچون است
اما نظریه بیچون حقیقی فعل و اثره چو نیست گویند بر رنج است در میان عالم چون و در میان بنا
قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در دو است صحیح است بجان
بیچون حقیقی که چون را بوسه اصیلا راه نیست پس تا در جمیع مقامات روح عروج نماید بان آسم رسد
پس اول از جمیع طبقات سموات حتی العرش می باید گذشت و تمام از لوازم مکان می باید برآمده و بعد ان



در صورت بقا با شدت شایسته تحقق بقاء باسد و نوم ممکن نیست اگر چه بسیار را پیش از
 رسیدن این مقام این معنی متوجه می شود علی الخصوص در طریقه علییه نقشبندیه قدس الله تعالی امر
 و الحقیق ما حقیقت الصواب ما الهیمت والله تعالی اعلم بالصواب والیک تعالی المرجع والمداب
 المحمد لله رب العالمین اولادنا و احبنا و الصلوة والسلام علی رسوله دائماً و متواکلاً

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 والصلوة والسلام علی
 سیدنا محمد و آله الطیبین
 الطاهرین
 و علیهم السلام
 و بعد



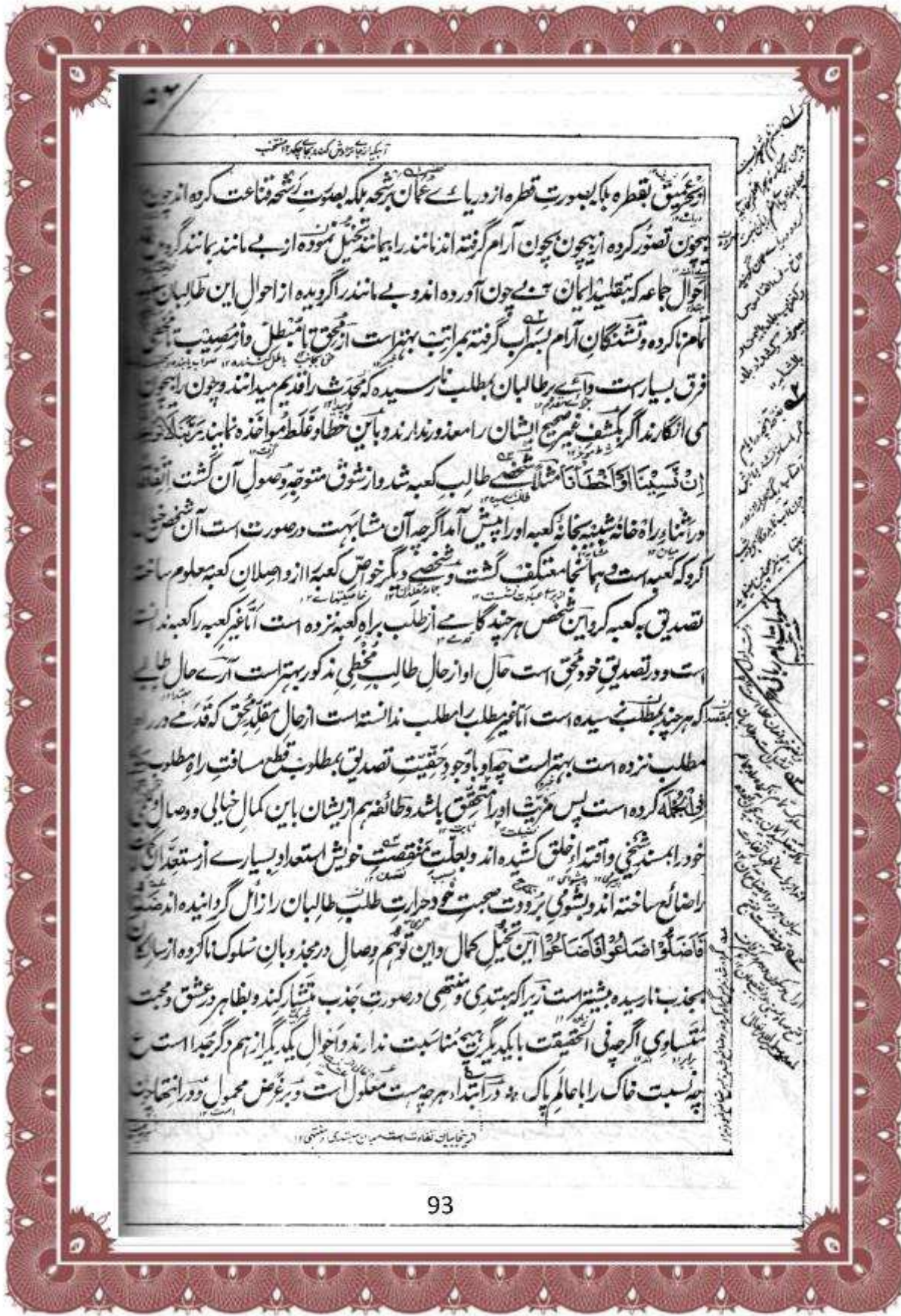
و در بواسطه بعضی نیات حقیقتیه امور مجدثه پیدا کرده اند که نهایت تصحیح در آن علم تخصص است بجملاً
 و بر این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس
 مخالفت نفس درین طریق اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و
 سب باشد چه راه بغایت اقرب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که
 و ضایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قیص و بهر اختیار کرده
 نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخدوما
 متبذعات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماعت ان می گویند و الله
 یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی

در این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس مخالفت نفس درین طریق اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و سب باشد چه راه بغایت اقرب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که و ضایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قیص و بهر اختیار کرده نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخدوما متبذعات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماعت ان می گویند و الله یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی

کتاب و وصی و شتا و هفتم

مخالفان آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد و در یافته در میان جد به و سلوک معارف
 بنا سب این دو مقام اند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَا لَمْ يَخْلُقْ إِلَّا الْهَادِيَ
 لَنَا الْهَادِيَ لِي لَأَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رَسُولٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَرَحْمَةً لَهُمْ يَا أَفْضَلَهُمْ
 كَلِمَاتٍ مُحَمَّدٍ الْإِسْلَامِ جَاءَ بِالصِّدْقِ صَلَوَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَبِئْسَ كَانَتْ وَصِيَّتُهُ عَلَيْهِ
 عَلَيْهِمْ وَعَلَى مَنْ تَابَعَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ آمِينَ چون دیده شد که طالبان بواسطه
 تهمت پستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کمال ممکن ننگ طویل او مطلب رفیع را
 در تصویر و تقصیر فرود آورده اند و بهر چه ایشان را در راه همیشه شده از حقیر و تقیر انفا نموده و همان
 تصدیق داشته و خود را بجهول آن کمال منتحی انگاشته آخوا یکدیگر منتحیان را و در اصلاح آگاه
 و انجام کار و نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت پست فطرت باستیلا قوت متخیله
 در آن احوال کمال را بر احوال ناقصه خود تطبیق داده اند همان قصه است هم بخوابند و مگر شسته شده

در این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس مخالفت نفس درین طریق اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و سب باشد چه راه بغایت اقرب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که و ضایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قیص و بهر اختیار کرده نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخدوما متبذعات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماعت ان می گویند و الله یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی



۲۲

آنکه بخواهد در این کتب کمال حاصل کند

در حدیثی که در بعضی کتب مذکور است که هر که در این کتب کمال حاصل کند...

بچون تصور کرده از چگونگی چون آرام گرفته اند مانند رایمانه تجمل نموده از بی مانند مانند کرده...

احوال جامعه که بتقلید ایمان منمنه چون آورده اند و بی مانند را گردیده از احوال این طالبان...

تمام کرده و تشنگان آرام بسبب گرفته به مراتب بهتر است از محققان بطلب و انصاف...

تفرق بسیار است و این را طالبان بطلب نرسیده که بحث را قدیم میدانند و چون را چگونگی...

می انگارند اگر کشف غیر صحیح ایشان را معذون ندارند و با این خطا و غلط مواظده نمایند...

ان کسینا اذ اکتفا انما مثلنا من طلب کعبه شاد و از شوق متوجه وصول آن گشت آنقدر...

در این راه خافه شنیده جان کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابیه است در صورت است آن شخص...

کرد که کعبه است و هاشم است کف گشت و شخص دیگر خوش کعبه از اهلان کعبه معلوم ساخته...

تصدیق بکعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر او کعبه نروده است اما غیر کعبه را کعبه ندانست...

است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب مخطی مذکور بهتر است از حال طالب...

که هر چند بطلب رسیده است اما غیر طلب را طلب ندانست است از حال مقلد محقق که قدم در...

طلب نروده است بهتر است چه او با وجود حقیقت تصدیق بطلوب قطع مسافت راه طلب...

فرا بنگاه کرده است پس خریف او را محقق باشد و طائف هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال...

خود را مستخرجی واقعه او خلق کشیده اند و بعلمت منقصت خویش استعداد بسیار از استعداد...

راضی ساختند اند و بشومی برودت صحبت محضر ت طلب طالبان را زایل گردانیده اند...

فانما اولوا الصلوٰة و الفاتحة اذ اکتفا انما مثلنا من طلب کعبه شاد و از شوق متوجه وصول آن گشت...

سجده نرسیده و بیشتر است زیرا که بتدی و منتهی در صورت جذب متشاکرند و بطاهر و عشق و محبت...

مستساوی اگر چنی الحقیقت با یکدیگر هیچ مناسبت ندارند و احوال یکدیگر از هم در کعبه است...

چه نسبت خاک را با عالم پاک به در ابتدا هر چه هست معلول است و بر عرض محمول و در انتها...

در حدیثی که در بعضی کتب مذکور است که هر که در این کتب کمال حاصل کند...

این حدیث را در بعضی کتب مذکور است که هر که در این کتب کمال حاصل کند...

بچون تصور کرده از چگونگی چون آرام گرفته اند مانند رایمانه تجمل نموده از بی مانند مانند کرده...

احوال جامعه که بتقلید ایمان منمنه چون آورده اند و بی مانند را گردیده از احوال این طالبان...

تمام کرده و تشنگان آرام بسبب گرفته به مراتب بهتر است از محققان بطلب و انصاف...

تفرق بسیار است و این را طالبان بطلب نرسیده که بحث را قدیم میدانند و چون را چگونگی...

می انگارند اگر کشف غیر صحیح ایشان را معذون ندارند و با این خطا و غلط مواظده نمایند...

ان کسینا اذ اکتفا انما مثلنا من طلب کعبه شاد و از شوق متوجه وصول آن گشت آنقدر...

در این راه خافه شنیده جان کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابیه است در صورت است آن شخص...

کرد که کعبه است و هاشم است کف گشت و شخص دیگر خوش کعبه از اهلان کعبه معلوم ساخته...

تصدیق بکعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر او کعبه نروده است اما غیر کعبه را کعبه ندانست...

است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب مخطی مذکور بهتر است از حال طالب...

که هر چند بطلب رسیده است اما غیر طلب را طلب ندانست است از حال مقلد محقق که قدم در...

طلب نروده است بهتر است چه او با وجود حقیقت تصدیق بطلوب قطع مسافت راه طلب...

فرا بنگاه کرده است پس خریف او را محقق باشد و طائف هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال...

خود را مستخرجی واقعه او خلق کشیده اند و بعلمت منقصت خویش استعداد بسیار از استعداد...

راضی ساختند اند و بشومی برودت صحبت محضر ت طلب طالبان را زایل گردانیده اند...

فانما اولوا الصلوٰة و الفاتحة اذ اکتفا انما مثلنا من طلب کعبه شاد و از شوق متوجه وصول آن گشت...

سجده نرسیده و بیشتر است زیرا که بتدی و منتهی در صورت جذب متشاکرند و بطاهر و عشق و محبت...

مستساوی اگر چنی الحقیقت با یکدیگر هیچ مناسبت ندارند و احوال یکدیگر از هم در کعبه است...

چه نسبت خاک را با عالم پاک به در ابتدا هر چه هست معلول است و بر عرض محمول و در انتها...

سبح است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشتاق
 سعوری و این مناسبت ظاهری باعث آن تحمیل می شود و چون در طریقه علویه لقبندیه جذب بر
 سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحمیل و این
 نوع توهم بسیار است و جمیع راهم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذب حاصل میشود و از آنجا بحال
 سیر و قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد الگازم و بان تعلقات خود را مجذوب
 ساکب میدانند بخاطر فائز قرار یافت که فقره چند نوشته شود و در بیان حقیقت جذب و سلوک و فرق بین
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگر و فرق در میان جذب مبتدی جذب
 مستسی و حقیقت تعامیل و انشاء و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الحق و بیطیل
 کما طیل و کما کفره لعلی موان + فاش کما فی حدیث و فی حدیث و فی حدیث و فی حدیث و فی حدیث
 کما طیل و فی حدیث و فی حدیث و فی حدیث و فی حدیث و فی حدیث و فی حدیث و فی حدیث و فی حدیث
 در بیان معارف است که مطالبان را در استن آنها کاشیه المنفعت است مقصد اول
 با کمال مجذوبان سلوک تمام با کرده هر چند جذب قوی داشته باشد و از هر راه که منجذب شوند
 در عمل جز اگر از باب قلوب اند به سلوک و تزکیه نفس آن مقام قلب نمیتواند گذشت و بقلب قلب
 پیوسته انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل
 به نفس با روح درین مقام متوجه است و خلقت با نور درین معامله مختلط با کلبه و صفتی تمام قلب
 بر آمدن و بقلب قلب پریشان و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن به تخلص روح از نفس
 و بر آید تزیه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی منصوریت مادم
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی منصور
 است و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد و تحقق سیر فی امدد

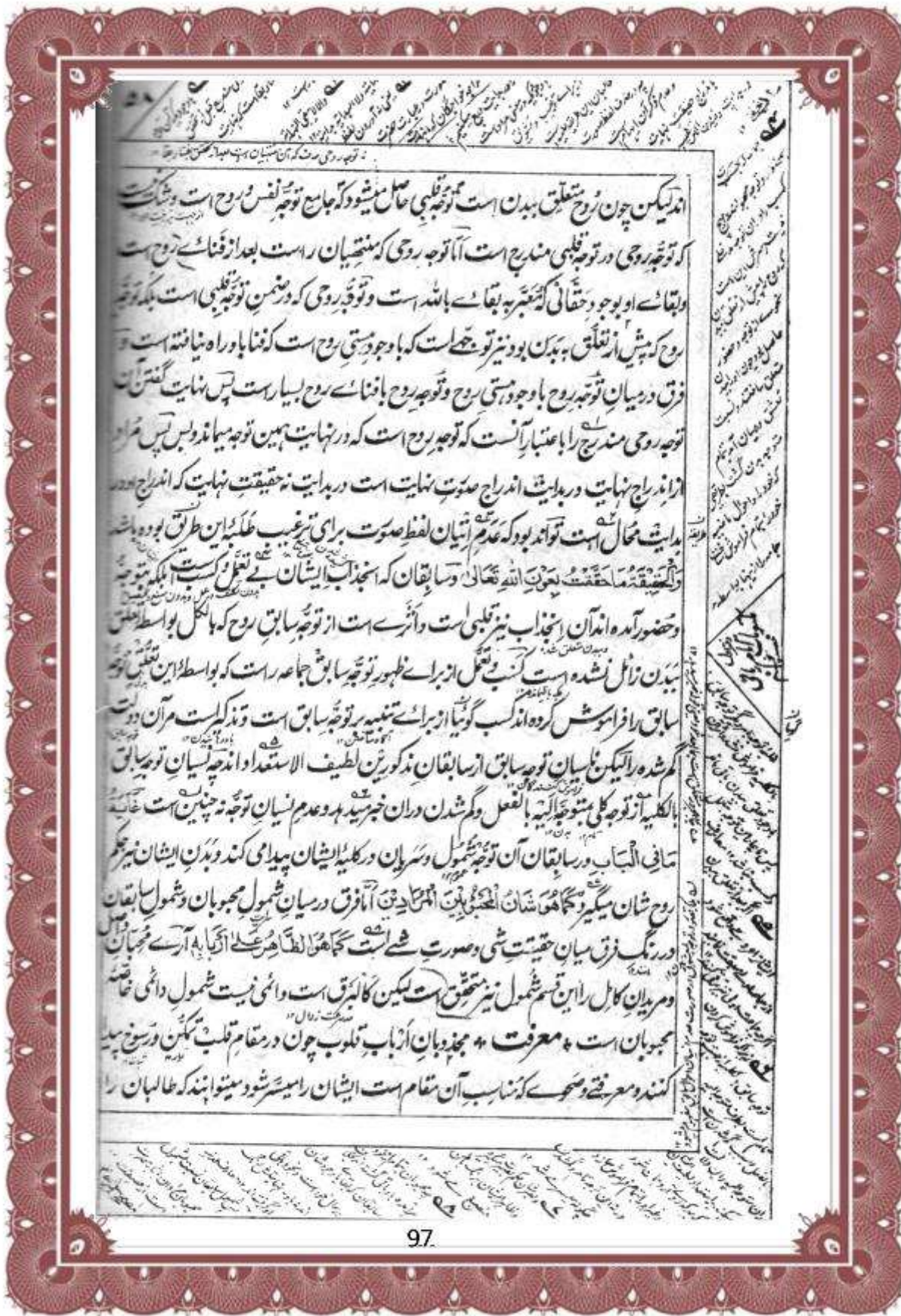
سبح است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشتاق
 سعوری و این مناسبت ظاهری باعث آن تحمیل می شود و چون در طریقه علویه لقبندیه جذب بر
 سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحمیل و این
 نوع توهم بسیار است و جمیع راهم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذب حاصل میشود و از آنجا بحال
 سیر و قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد الگازم و بان تعلقات خود را مجذوب
 ساکب میدانند بخاطر فائز قرار یافت که فقره چند نوشته شود و در بیان حقیقت جذب و سلوک و فرق بین
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگر و فرق در میان جذب مبتدی جذب
 مستسی و حقیقت تعامیل و انشاء و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الحق و بیطیل
 کما طیل و کما کفره لعلی موان + فاش کما فی حدیث و فی حدیث و فی حدیث و فی حدیث و فی حدیث
 کما طیل و فی حدیث و فی حدیث و فی حدیث و فی حدیث و فی حدیث و فی حدیث و فی حدیث و فی حدیث
 در بیان معارف است که مطالبان را در استن آنها کاشیه المنفعت است مقصد اول
 با کمال مجذوبان سلوک تمام با کرده هر چند جذب قوی داشته باشد و از هر راه که منجذب شوند
 در عمل جز اگر از باب قلوب اند به سلوک و تزکیه نفس آن مقام قلب نمیتواند گذشت و بقلب قلب
 پیوسته انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل
 به نفس با روح درین مقام متوجه است و خلقت با نور درین معامله مختلط با کلبه و صفتی تمام قلب
 بر آمدن و بقلب قلب پریشان و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن به تخلص روح از نفس
 و بر آید تزیه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی منصوریت مادم
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی منصور
 است و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد و تحقق سیر فی امدد

بر آنکه سنی فرق و جمیع جماعت کثیر و سیرت و شریعت و احکام از سیرت پیشین نمودند و از جمیع علمائے زمانه

بلکه بعد از حصول مقام الفرق بعد از جمع کتب سیرت عن الله بالعلم و دار و صورت بندوست هر گدای
 مرد میدان که شود به پشته آخر سلیمان که شود به قطعه الفرق بین جذب المذنب و جذب
 المذنب تدبیر شهود این مجذوبان از باب قلوب در پرده کثرت است این معنی را معلوم کنند یا نه
 شان درین کثرت نیست الا عالم ارواح که بطبقات و احاطه و سران بتوجه خود بصورت شبیه است
 ان الله خالق ادمه علی صورته و با این مناسبت شهود روح را شهود حق میداند تعالی و تقدس
 و احاطه و سران و قرب و معیت هم برین قیاس است زیرا که نظر سالک بتوجه نمیکند مگر تا بمقام فوق
 بمقام فوق فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و شهود
 جز روح امر دیگر نباشد نظر بقوق روح موقوف است بر سیدن بمقام روح و محبت و انجذاب هم
 در رنگ شهود است شهود حق سبحانه که بلکه محبت و انجذاب بجناب تقدس او وابسته بمحصل
 نهایت سیرت است سیرت است بیچکسرا تا نگردد او فنا در نیست راه در بارگاه کسب را
 اطلاق شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این بزرگواران با و راه و راه
 شهود و شعارفت همچنانکه مقصد ایشان همچون و بیچگونه است اتصال ایشان با سچانه نیز همچون
 و بیچگونه است چون راه همچون راه نیست لا یجیل عطاء الا عطاء کاهه اتصاله
 شریف بقیاس به هست رب الناس را با جان ناسه و احاطه و سران و قرب و معیت
 حق متعالی و محققین از باب سلوک که نهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق شکر
 الله تعالی سعیدم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از بیاصلی و دوریت نزدیک
 حکم بقرب که کنند بزرگ میفرماید هر که گوید نزدیکم دور است و هر که دور است نزدیک است
 تصحیف اینست علی که متعلق بتوجیه وجود است منشأ آن انجذاب و محبت قلبی است از باب
 قلوب که جذب میدان کرده اند و بر او سلوک قطع متنازل نمایانند این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین
 مجذوبان که کسل از قلب بجلیت مستوجه بقلب قلب اندازین علوم تشریحی می نمایند و مستنفر

سیدنا محمد بن عبد الله
 صلوات الله علیه
 و آله و صحبه اجمعین
 در بیان این مقام
 در راه کسب
 در بیان این مقام
 در راه کسب
 در بیان این مقام
 در راه کسب

بقوه مدونی کسب را باید خواند
 سلسله سیرت ۲۰



اندکی پس چون روح متعلق بدن است موجه قلبی حاصل میشود که جامع توجه نفس روح است و شکست
 که توجه روحی در توجه قلبی مندرج است آن توجه روحی که منتحبیان را است بعد از فناست روح است
 و بقائے او بوجو و حقیقی که بقایه باشد است و توجه روحی که در ضمن توجه قلبی است بلکه توجه
 روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجه است که با وجود مستی روح است که فنا با و راه نیافته است
 فرق در میان توجه روح با وجود مستی روح و توجه روح با فناست روح بسیار است پس نهایت گفتن آن
 توجه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجه روح است که در نهایت همین توجه میماند پس پس مراد
 از اندراج نهایت در بدایت اندراج صدوت نهایت است در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج بود
 بدایت محال است تواند بود که حدیث ایشان لفظ صدوت برای ترغیب طلبه این طریق بوده باشد
 و الحقیقة ما حقیقت یعون الله تعالی و سابقان که اسجد آب ایشان بنه تغل کسبت ملک متوجه
 و حضور آمده اند آن اجذاب نیز قلبی است و اثر است از توجه سابق روح که با کمال بواسطه تعلق
 سابق زائل شده است نسبت تغل از برای ظهور توجه سابق جماعه راست که بواسطه این تعلق توجه
 سابق را فراموش کرده اند کسب گویند از برای تنبیه بر توجه سابق است و ذکر است مرآن دوست
 گم شده را لیکن نسیان توجه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد و اندچه نسیان توجه سابق
 بالکلیه از توجه کلی متوجه کتبه بالفعل و گم شدن در آن خیر میسر مد و عدم نسیان توجه نه چنین است غایب
 مافی الباب و سابقان آن توجه شمول و سرمان در کلیه ایشان پیدای کند و بدن ایشان نیز عجز
 روح شان میگیرد و کما هو شأن العجبی بدن المثلین آن فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان
 در رنگ فرق میان حقیقت شی و صورت شی است کما هو الظاهر علی آگیا به آرسه محبان
 و مردان کامل را این هم شمول نیز متحقق است لیکن کالذوق است و انمی نیست شمول دائمی حقیقت
 محبوبان است به معرفت به مجذوبان از باب تلوب چون در مقام قلب تکلیف و رسیدن پدید
 کنند و معرفتی و صحیح که ناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و میگویند که طالبان را

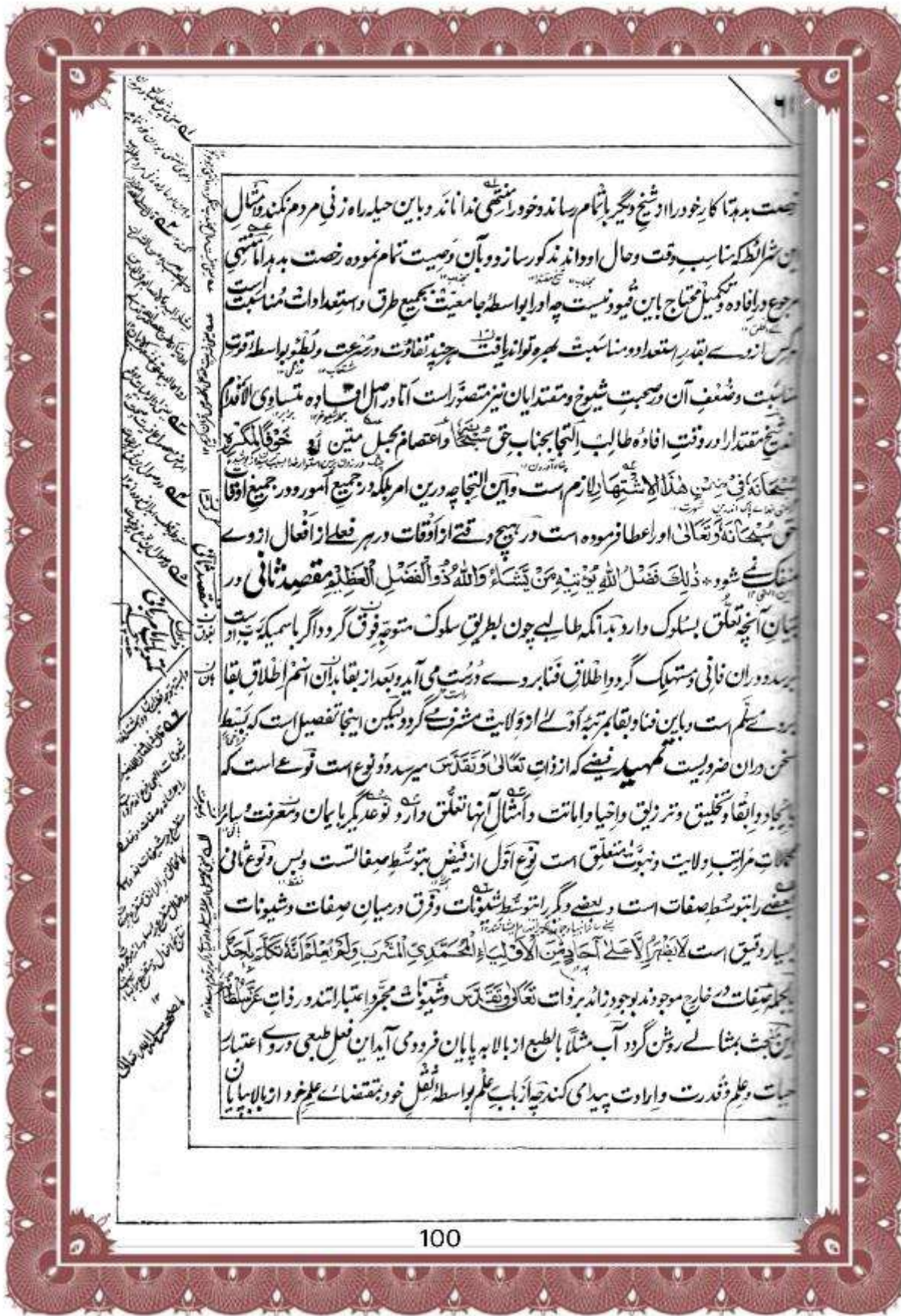
تا در رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جامع طلاکب حاصل شود هر چند از ایشان بکمال
 نرسند چنانچه ایشان خود بجهت کمال نرسیده اند و دیگر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است
 که از ناقص کمال نیامد افاده ایشان هر قدر که باشد بیش از افاده آریاب سلوک است هر چند پنهانیت
 سلوک رسد و جذب مستحقان پیدا کند آنگاه مقام تملکشان را بطریق غیر عن الله بالذکر فرو نیاوردند
 چه مستحق غیر جمیع عالم تملک افاده ندارد چه او را به عالم نسبتی و توجه نمانده افاده تواند نمود و شیخ معتاد
 که در برنج می گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام قلب است فرو آمده است و از هر دو
 جهت روح و نفس حفظی و آفریننده است از جهت روح از فزونی استفاده میکند و از جهت نفس با وجود
 تهور افاده می نماید زیرا که او را توجه حق سبحانه و تعالی با توجه خلق جمع شده است که روح کدام حجاب و دیگر نیست
 پس افاده و استفاده معاً او را حاصل است بعضی از شیخ ازین برزخیت برزخیت بین الخلق و اسحق میخوانند
 و شیخ برنج را جامع بین آتش و آب و غیره میگویند پوشیده نماند که این هم برزخیت که بنا بر آن بر سر است
 و این مقام شمی که بنام آن بر صحر است نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح
 مشرب است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر
 جدا است پس آنچه را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحر است که در سبب مقام عترت است و هذلول
 شیخ کمال را چون در مقام قلب فردوی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه
 حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذب شکر نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت
 دارد و توجه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سلبی باشد نیز نصیبی برست و رده
 است لاجرم راه افاده بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افاده مجذب شکر بیش از گیت افاده
 مستحق جمیع است و کیفیت افاده مستحق زیاد از کیفیت افاده مجذب است زیرا که مستحق جمیع را هر چند
 بعالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجذب است منصف بزرگ اصل است
 بر نسبت یاد و این مجذب است بعالم فی الحقیقت است و از جمله آفرین عالم است و باقی است

این مقام شمی که بنام آن بر صحر است نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح مشرب است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر جدا است پس آنچه را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحر است که در سبب مقام عترت است و هذلول شیخ کمال را چون در مقام قلب فردوی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذب شکر نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت دارد و توجه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سلبی باشد نیز نصیبی برست و رده است لاجرم راه افاده بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افاده مجذب شکر بیش از گیت افاده مستحق جمیع است و کیفیت افاده مستحق زیاد از کیفیت افاده مجذب است زیرا که مستحق جمیع را هر چند بعالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجذب است منصف بزرگ اصل است بر نسبت یاد و این مجذب است بعالم فی الحقیقت است و از جمله آفرین عالم است و باقی است

برقائے کمال بان بقا باقی است پس ناچار طالبان بواسطہ سنا سبت حقیقی از مجذوب بیشتر فائدہ گیرند
 منتہی مرجع کثیر لیکن افادہ مراتب کمالات ولایت مخصوص منتهی است پس لا جرم در کیفیت افادہ منتہی
 راجع باشد و ایضا منتہی رافی الحقیقت ہمت و توجہ نیست و مجذوب صاحب ہمت و توجہ است بہمت
 کمال طالب ہمیشہ سے بروہ چہ بچہ کمال سادہ و ایضا نہایت توجہیکہ طالبان را از مجذوبان حاصل سے شود
 ہمان توجہ سابق روح است کہ فراموش کردہ بودند و صحبت شان سیاہ ایشان آید بطریق انداز و توجہ
 قلبی حاصل گشتہ بخلاف توجہیکہ در صحبت منتہیان پیدا میشود و توجہ جاہل است کہ پیشتر اصلا مسجود و
 و موقوف بود بر بقائے روح بلکہ بر بقائے او بوجہ و حنائی پس لابد توجہ اول سہل الحصول باشد و توجہ
 ثانی معتد لوجہ و ہر چہ سہل است بیشتر است ہر چہ معتد است کمتر ازینجا است کہ گفتہ اند کہ در تحصیل ہمت
 جدی شیخ معتد واسطہ نیست چنان نسبت اورا اول حاصل شدہ بود کہ بواسطہ نسیان بتنبیہ و توجہ
 محتاج گشتہ لہذا این شیخ را شیخ تعلیم میگیند شیخ تربیت و در جہت سلوک اورا کے قطع منازل سلوک
 شیخ معتد و کار است و تربیت آن ضروری شیخ معتد را نشانید کہ این ہم مجذوب نکلن را با فادہ عام
 نیست بدہر دور مقام تکمیل شیخی نشانید چہ بعضے از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند تمامہ باشد
 و قابلیت کمال تکمیل برود چہ تمام داشته باشند و صحبت این مجذوب اگر اکتفا بکمال کہ آن استعداد حاصل شود
 و ان قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمینے کہ قابلیت تمام از براسے زراعت گندم داشته باشد اگر تخم
 گندم در آن زمین اندازند بار بار اندازہ استعداد نیکوی آرد و اگر در آن زمین تخم ردی گندم یا تخم جو اندازند
 چہ حاصلے بار کہ شوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ معتد اصاحت و رخصت او بیند یعنی افادہ
 دروسے باید کہ افادہ اورا معتد سازد و بعضے قیود مثل ظہور سنا سبت طالب بطریق افادہ او
 و عدم اصاحت استعداد ان و صحبت او و عدم طغیان نفس او درین ریاست و اعتد چہ ہواے
 نفسانی ازوسے نائل شدہ است بواسطہ عدم تزکیہ نفس و چون معلوم کند کہ طالب ازوسے نہایت
 افادہ اورا ستیدہ و در استعداد طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ بوشے این معنی را ظاہر سازد و

طریق تکمیل
 سہل است
 توجہ اول
 سہل الحصول
 توجہ ثانی
 معتد لوجہ
 توجہ جدی
 توجہ محتاج
 توجہ تعلیم
 توجہ تربیت
 توجہ کمال
 توجہ نکلن
 توجہ فادہ
 توجہ عام
 توجہ شوب
 توجہ القابلیت
 توجہ بار
 توجہ شوب
 توجہ رخصت
 توجہ طغیان
 توجہ نفسانی
 توجہ نائل
 توجہ نہایت
 توجہ افادہ

مسئلہ ہنوز تکمیل نفس ہنوز قابلیت ترقی است ہنوز سنا سبت ترقی و استعداد است



Handwritten marginal notes in the left margin, including phrases like 'و این است که...' and 'و این است که...'

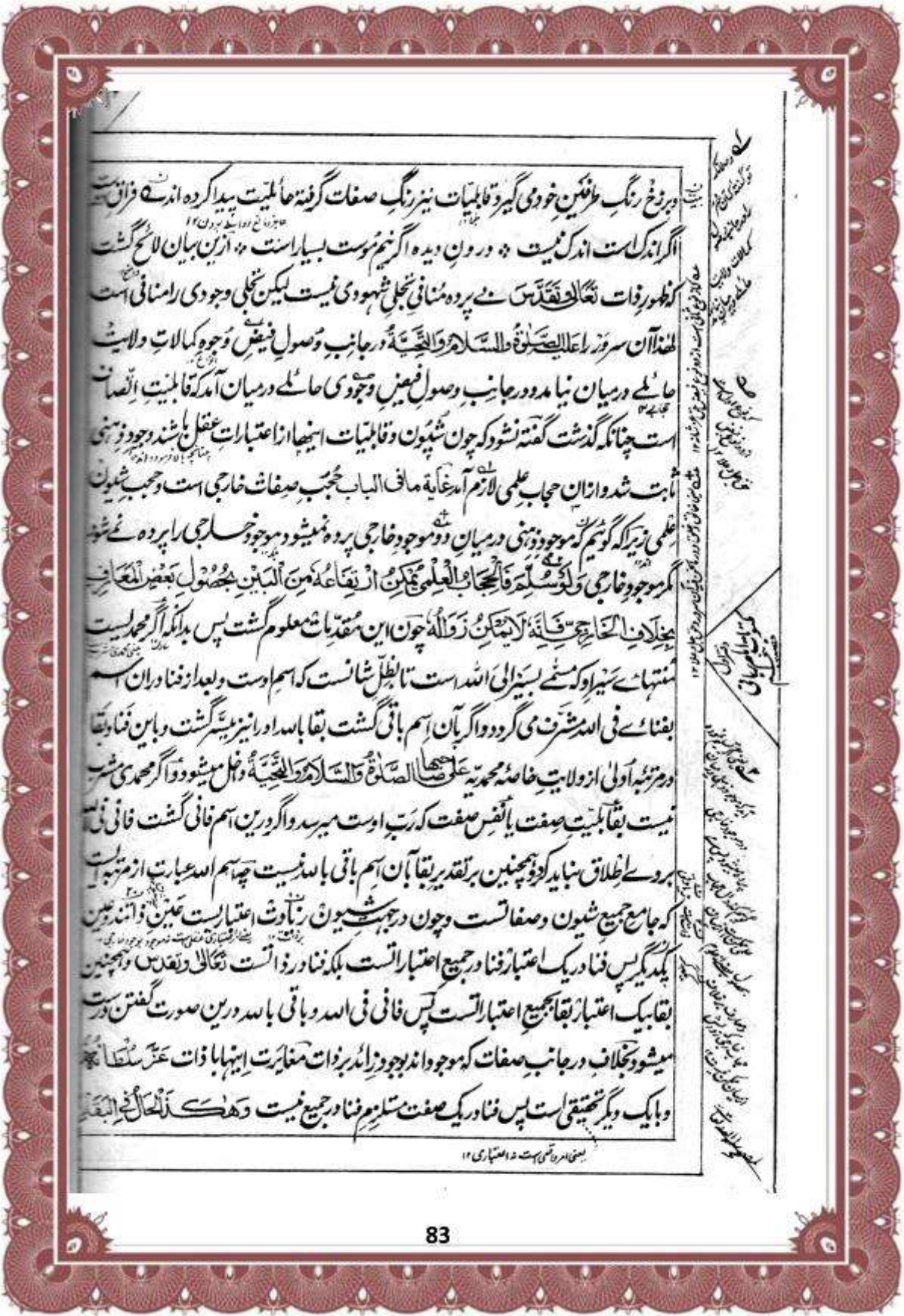
تخصت بدیهه تا کار خود را از شیخ دیگر با تمام رساند و خود را منشی ندانند و باین حید راه زنی مردم مکن و مثال
این مثال آنکه مناسب وقت و حال او و اندک مذکور سازد و بآن وصیت تمام نموده رخصت بدیهه نامی
مرجوع در افاده و تکمیل محتاج باین شیوه نیست چه او را بواسطه جامعیت جمیع طرق و استعدادات مناسبت
مکسر از همه بقدر استعداد و مناسبت مجرب و توانای قیست چند تفاوت در رخصت و تطهیر بواسطه تفاوت
مناسبت و ضعف آن در صحبت شیوخ و مقتدیان نیز متصور است اما در اصل اوقات مساوی الاوقات
تخصت مقتدر او در وقت افاده طالب التجا بجا بی حق است و اعتصام بمجلد متین نه خود کمالی
تسخیر آنکه فی بین منین هذا الاشتهار لازم است و این التجا چه درین امر بلکه در جمیع امور و در جمیع اوقات
حق است که در تعالی اور اعطا فرموده است در هیچ وقت از اوقات در هر فعلی از افعال از همه
منانگی نشود. ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم مقصود ثانی در
تعیان آنچه تعلق بسوگن دارد بدانکه طایفه چون بطریق سلوک متوجه فرق گردد اگر با سبک است
بیرسد و در آن نانی و متمسک گردد و اطلاق قنابر و سه و دست می آید و بعد از بقا بدان نعم اطلاق بقا
بروئے سلم است و باین فنا و بقا بر تبه آویس از ولایت مشرفی گردد و باین اینجا تفصیل است که بقسط
سخن در آن ضرورت تمهید فیض که از ذات تعالی و تقدیر میرسد و نوع است تو س است که
بسیار و ابقا و تخلیق و تزیین و احیاء و امانت و اشغال آنها تعلق دارد و بعد بگرمایان و معرفت سایر
حکایات مراتب ولایت و نبوت متعلق است نوع اول از فیض متوسطه صفاست و پس نوع ثانی
بعضی را متوسطه صفاست و بعضی دیگر را متوسطه ثنات و فرق در میان صفات و شیونات
بسیار و دقیق است لا یظن الا علی الا حسد الا للعلی و لا یرحم الا من یرحم الله و لا یصل الا من یرحم الله
بجمله صفات خارج موجودند و زانند بر ذات تعالی و تقدیر و شیونات مجرد اعتبار است و ذات حکم لفظ
و این بحث بشالے روشن گردد آب مثلا بالطبع از بالا به پایین فرودی آید این فعل طبیعی و در اعتقاد
حیات و علم و قدرت و ارادت پدید می آید چه از باب علم بواسطه نقل خود مقتضات علم خود از بالا پایا

سے آئندہ و توشہ بقوق نمی کنند و علم جامع حیوة است و اراده
 تابع علم است و قدرت نیز ثابت شد چه ارادت تخصیص احد المتقدّین
 است این اعتبارات در ذوات آب بمنزله شیونات است
 اگر با وجود این اعتبارات صفات زائده و ذوات آب اثبات کرده شود بمنزله صفات
 است بوجود زائده آب باعتبار اولیٰ حقّی و عالم فاعل و مرید نمیتوان گفت از برای این اسمی
 ثبوت صفات زائده و رکار است پس آنچه در عبارت بعضی شایخ در اثبات اسمی مذکور از برای
 آب واقع شده است بشک آن عدم فرق است میان شیون و صفات و همچنین حکم نفی بوجود
 نیز محمول است بر عدم آن فرق و فرق دیگر در میان شیون و صفات آنست که مقام شیون عمومی
 قوی ایشان است و مقام صفات پنجمین است محمد رسول الله صلی الله تعالی علیہ و آله و سلم
 که برت مومس اندر حضور ان الله تعالی علیهم اجمعین و وصول فیض ثانی ایشان را بتوسط شیونات
 و سایر اشیاء و جماعه که برآید امر ایشانند صلوات الله تعالی و برکت الله علی سیدنا و علیکم و علی کل شیء
 آنکه عوالم وصول این فیض بلکه فیض اول هم ایشان را بتوسط صفات است پس گوئیم که اگر
 آن سرور است علی الصلوة و السلام و واسطه وصول فیض و ویم است نخل شان العلم است و این
 شان جامع جمیع شیون اجمالی و تفصیلی است و آن نخل معبر بقابلت و است تعالی و تقدس شان
 علم را بلکه جمیع شیون اجمالی و تفصیلی را لیکن باعتبار شمول شان علم اینها را باید دانست که این قابلت
 اگرچه برنخ است میان ذات عزت الله و میان شان لعلم آنها چون یک جهت او برنگ است
 و آن جهت ذات است تعالی شان در برنخ نیز رنگ آن پیدا نمیشود پس آن برنخ برنگ است
 دیگر که شان لعلم است منصف است پس ناچار آن را نخل آن شان گفته شد و ایضا نخل شے عبارت
 از ظهور شے است اگرچه بیشتر و بیشتر باشد و مرتبه دویم و چون حصول برنخ بعد حصول طریقین است
 لاجرم این برنخ در وقت تکشف در تحت آن شان منکشف میشود پس باعتبار این ظهور تا باطل

علم جامع صفات
 زائده و توشه بقوق
 علم است و قدرت نیز
 ثابت شد چه ارادت
 تخصیص احد المتقدّین
 است این اعتبارات در
 ذوات آب بمنزله
 شیونات است
 اگر با وجود این
 اعتبارات صفات
 زائده و ذوات آب
 اثبات کرده شود
 بمنزله صفات
 است بوجود زائده
 آب باعتبار اولیٰ
 حقّی و عالم فاعل
 و مرید نمیتوان
 گفت از برای این
 اسمی ثبوت صفات
 زائده و رکار است
 پس آنچه در عبارت
 بعضی شایخ در
 اثبات اسمی مذکور
 از برای آب واقع
 شده است بشک آن
 عدم فرق است
 میان شیون و
 صفات و همچنین
 حکم نفی بوجود
 نیز محمول است
 بر عدم آن فرق
 و فرق دیگر در
 میان شیون و
 صفات آنست که
 مقام شیون
 عمومی قوی
 ایشان است و
 مقام صفات
 پنجمین است
 محمد رسول
 الله صلی الله
 تعالی علیہ و
 آله و سلم که
 برت مومس
 اندر حضور
 ان الله تعالی
 علیهم اجمعین
 و وصول فیض
 ثانی ایشان
 را بتوسط
 شیونات و سایر
 اشیاء و جماعه
 که برآید امر
 ایشانند
 صلوات الله
 تعالی و برکت
 الله علی
 سیدنا و علیکم
 و علی کل شیء
 آنکه عوالم
 وصول این
 فیض بلکه
 فیض اول هم
 ایشان را
 بتوسط
 صفات است
 پس گوئیم
 که اگر آن
 سرور است
 علی الصلوة
 و السلام و
 واسطه
 وصول فیض
 و ویم است
 نخل شان
 العلم است
 و این شان
 جامع جمیع
 شیون
 اجمالی و
 تفصیلی است
 و آن نخل
 معبر بقابلت
 و است
 تعالی و
 تقدس شان
 علم را بلکه
 جمیع شیون
 اجمالی و
 تفصیلی را
 لیکن
 باعتبار
 شمول شان
 علم اینها
 را باید
 دانست که
 این قابلت
 اگرچه
 برنخ است
 میان ذات
 عزت الله و
 میان شان
 لعلم آنها
 چون یک
 جهت او
 برنگ است
 و آن جهت
 ذات است
 تعالی شان
 در برنخ
 نیز رنگ
 آن پیدا
 نمیشود
 پس آن
 برنخ
 برنگ است
 دیگر که
 شان لعلم
 است منصف
 است پس
 ناچار آن
 را نخل آن
 شان گفته
 شد و ایضا
 نخل شے
 عبارت از
 ظهور شے
 است اگرچه
 بیشتر و
 بیشتر
 باشد و
 مرتبه
 دویم و
 چون
 حصول
 برنخ بعد
 حصول
 طریقین
 است لاجرم
 این برنخ
 در وقت
 تکشف در
 تحت آن
 شان
 منکشف
 میشود
 پس
 باعتبار
 این
 ظهور
 تا باطل

طیبیت مناسب افتاده و طاعت از اولیاء الله که بر قدم او اند صلی الله تعالی علیک و علیک و سلم
 و بارک اسمائے که از باب ایشان اند در وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کالتقل
 اند مر آن محل را از باب سائر انبیا صلوات الله تعالی و سبب آنکه علی نبینا و علیکم و واسطه وصول
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت انصاف ذات است عرض سلطانکه بصفتا موجوده زائده و طاعت
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول
 فیض اول مر آن سرور را علی الصلوٰۃ والسلامه قابلیت انصاف ذات است تعالی و تقدست
 مزین صفات را گوشتا قابلیت که وسائل فیض سائر انبیا صلوات الله و برکات الله علی نبینا
 و علیک و علیک و سلم طلال این قابلیت جامع اند و کالتقل فیض اول نیز ایشان را جده است که صفات
 علیه و علیکم الصلوٰۃ و السلامه و وسائل وصول فیض اول نیز ایشان را جده است که صفات
 محمیان را وسائل وصول فیض اول جدا اند و وسائل وصول فیض ثانی بخلاف دیگران است
 بعضی از مشایخ قدس سره تعالی امین علیهم کتب انحضرت علی الصلوٰۃ و السلامه و قابلیت انصاف
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله یحیی الخ
 و یرزقهم و علیک السلامه پس مشخص شد که رب آن حضرت علی الصلوٰۃ و السلامه و الخیر رب الارباب
 هم در مقام شیون و هم در مقام صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
 فیض مراتب کالات و ولایت آن حضرت علی الصلوٰۃ و السلامه از ذات است بنسبت امر زائد شیون
 تیرین مراتب اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبه طاعت عقل است لهذا محلی ذاتی مخصوص او گشت و کمال
 تابعان او چون از راه او فیض بگیرند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه
 صفاتی در میان است و صفات موجوده زائده و ما جبر خصمین در میان افتاد و محلی صفاتی نام
 ایشان گشت باید دانست که قابلیت انصاف هر چند اعتبار است وجود زائده در وجه صفات موجود
 اند قابلیت اینها همچون قابلیت در رنگ بر آن در میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

طاعت از اولیاء الله که بر قدم او اند صلی الله تعالی علیک و علیک و سلم
 و بارک اسمائے که از باب ایشان اند در وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کالتقل
 اند مر آن محل را از باب سائر انبیا صلوات الله تعالی و سبب آنکه علی نبینا و علیکم و واسطه وصول
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت انصاف ذات است عرض سلطانکه بصفتا موجوده زائده و طاعت
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول
 فیض اول مر آن سرور را علی الصلوٰۃ والسلامه قابلیت انصاف ذات است تعالی و تقدست
 مزین صفات را گوشتا قابلیت که وسائل فیض سائر انبیا صلوات الله و برکات الله علی نبینا
 و علیک و علیک و سلم طلال این قابلیت جامع اند و کالتقل فیض اول نیز ایشان را جده است که صفات
 علیه و علیکم الصلوٰۃ و السلامه و وسائل وصول فیض اول نیز ایشان را جده است که صفات
 محمیان را وسائل وصول فیض اول جدا اند و وسائل وصول فیض ثانی بخلاف دیگران است
 بعضی از مشایخ قدس سره تعالی امین علیهم کتب انحضرت علی الصلوٰۃ و السلامه و قابلیت انصاف
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله یحیی الخ
 و یرزقهم و علیک السلامه پس مشخص شد که رب آن حضرت علی الصلوٰۃ و السلامه و الخیر رب الارباب
 هم در مقام شیون و هم در مقام صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
 فیض مراتب کالات و ولایت آن حضرت علی الصلوٰۃ و السلامه از ذات است بنسبت امر زائد شیون
 تیرین مراتب اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبه طاعت عقل است لهذا محلی ذاتی مخصوص او گشت و کمال
 تابعان او چون از راه او فیض بگیرند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه
 صفاتی در میان است و صفات موجوده زائده و ما جبر خصمین در میان افتاد و محلی صفاتی نام
 ایشان گشت باید دانست که قابلیت انصاف هر چند اعتبار است وجود زائده در وجه صفات موجود
 اند قابلیت اینها همچون قابلیت در رنگ بر آن در میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات



و پر فرخ رنگ و طمّین خودی گیر و قابلیات نیز رنگ صفات گرفته عاملیت پیدا کرده اند پس فراق است
 اگر اندک است اندک نیست چه درون دیده اگر نهم هست بسیار است در این بیان لا محاله گشت
 که ظهور ذات تعالی تقدّس شده پرده منافی تجلی شهودی نیست لیکن تجلی وجودی را منافی است
 لهذا آن سرور را علی الصلوة والسلام والرحمة و النجاة در جانب وصول فیض وجود کمالات و ولایت
 حاصلی در میان نیامد و در جانب وصول فیض وجودی حاصلی در میان آمد که قابلیت انسان
 است چنانکه گذشت گفته نشود که چون شدون و قابلیات اینها از اعتبارات عقلی باشند وجود زینی
 ثابت شد و از آن حجاب علمی لازم آمد غایب مافی الباب حجب صفات خارجی است و حجب شیون
 علمی نیز که گوئیم که موجود زینی در میان وجود خارجی پرده نمیشود و موجود جسمی را پرده نمی شود
 که موجود خارجی و لو مستلزمه و الخجاب العلمی یکنون از نقایح من البین بحصول بعضی القاب
 می آید اینها را حجاب قائله لایمکن زواله چون این مقدمات معلوم گشت پس بدانکه اگر محمد است
 منتها سینه او که منسوب به الهی است تا بطل شانس است که اسم است و بعد از فنا در آن اسم
 بقائه فی الله شرف می گردد و اگر بان اسم باقی گشت بقا باسد و از این نیز گشت و باقی بقا باقا
 و مرتبه اولی از ولایت خاصه محمدیه علیها الصلوة والسلام والرحمة و النجاة و خل میشود و اگر محمد می شود
 نیست بقا بلویت صفت یا نفس صفت که رب است میرسد و اگر درین اسم فانی گشت فانی فی
 بروسه اطلاق نباید کرد و همچنین بر تقدیر بقا بان اسم باقی با صفت چه اسم اعتباری از مرتبه است
 که جامع جمیع شیون و صفات است و چون در حبش میون رتاوت اعتبار است همین ذات بین
 یکدیگر پس فنا در یک اعتبار فنا در جمیع اعتبارات است بلکه فنا در ذات تعالی و تقدس و همچنین
 بقا یک اعتبار بقا جمیع اعتبارات است پس فانی فی الله و باقی باسد درین صورت گفتن درست
 میشود و خلاف در جانب صفات که موجود اند وجود زائد بر ذات منقاریت اینها با ذات عرض سلطانی
 و با یک دیگر تحقیقی است پس فنا در یک صفت تسلیم فنا در جمیع نیست و هکذا ذلك حال فی البعد

کلیه صفات
 قابلیت تجلی
 ظهور صفات
 حجابات و حجب
 علمیه وجودی
 حجاب علمی
 حجابات و حجب
 علمیه وجودی
 حجاب علمی

بصفت و اسم است ۲۵ اعتباری ۱۱

چه کار دارد به معرفت **محل تابان آنسر و اعدای العینة و السکام و الخیة** اگر چه بواسطه
 اتباع آنحضرت علیه السلام و کلامه و الخیة از تجلی ذات که بالاصالة خاصه آنحضرت است
 علیه السلام و کلامه نصیبت و سایر انبیا را علینیت او و کلامه و کلامه و کلامه
 تجلیات صفات است و تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا را اصل
 نیت او علیه السلام و کلامه و الخیة و تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که محل تابان این
 است را نیت با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت تشابه شخصیت بحال آفتاب در اجزای عروج
 طے کرده با آفتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از مابقی رقیقه نامند و شخصه دیگر با وجود
 ذات آفتاب در عروج بان مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب مابقی در میان نیت
 شک نیست که شخص اقل نزدیکتر است با آفتاب و عالیه است بحالات و مقیما و پس در هر که
 قرب بیشتر است و معرفت زیاده تر فاضلتر است پس هیچ ولی از اولیای این امت که خیر الامم است
 با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر مرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش
 از مقام مابعد افضلیت نصیب حاصل شود فضل کلی انبیا است اولیا کفیلی انده و کفیلی
 آخر الکلام **بسم الله سبحانه و تعالی ذلک و علی جمیع نعماته و الصلوة و السکام و الخیة**
افضل انبیا و علی جمیع اولیایه و المرسلین و المذنبین و المذنبین و علی المرسلین

بسم الله و تعالی
 بسم الله و تعالی
 بسم الله و تعالی

بسم الله و تعالی
 بسم الله و تعالی
 بسم الله و تعالی

بسم الله و تعالی
 بسم الله و تعالی
 بسم الله و تعالی

بسم الله و تعالی
 بسم الله و تعالی
 بسم الله و تعالی

والتشهد له **کتاب و وصفت نماز و مشتم** و الصلوة

بسیار بسیار بکپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و شب
 و شبها غیره و این است **بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی شرقتنا من جملة امة**
انتم سلین و حنبتنا عن الکتاب المبتدعات فی الدین و الصلوة و السکام علی من
بنیان الصلوة و ترعة اعلام الهدایة و علی الابرار و محبه الاختیار باید دانست که

مکتوبت سوم (۲۳)

ترجمہ سے از مصحح

أَرْسَلَ إِلَى عَبْدِ الرَّحِيمِ الْمُشَهِرِ
بِحَانَ خَانَ فِي جَوَابِ كِتَابَتِهِ
فِي الْمَنَعِ عَنْ أَخْذِ الطَّرِيقِ مِنَ التَّافِيزِ
وَيَبَيِّنُ مَضَرَّتَهُ وَالْمَنَعِ عَنِ الْأَلْقَابِ
الَّتِي سَبَّحَ اللَّهُ بِأَهْلِ الْكُفْرِ نَحْنًا اللَّهُ
سُبْحَانَهُ وَإِيَّاكُمْ عَنِ الْمَقَالِ الْخَالِي
عَنِ الْحَالِ وَالْعِلْمِ الْمَعْرُوعِ عَنِ الْأَعْمَالِ
بِحَرَمَةِ سَيِّدِ الْبَشَرِ الْمُبْعُوذِ وَالرَّسُولِ
وَالْأَخِي عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ
أَفْضَلُهَا وَمِنَ السَّلَامَاتِ أَكْمَلُهَا
وَيُرْحَمُ اللَّهُ عَبْدًا قَالَ آمِينَ
بَلِّغْ رِسَالَتِكُمُ الذِّخْرَ الصَّالِحَ الصَّادِقَ
تَبْلِيغًا وَحَلِيًّا عَنِ جَنَابِكُمْ بِلِسَانِ
التَّوَجُّهِ جَانِ مَا حَلَكْتُمْ فَالْشَّدَاتُ
أَهْلًا لِسَعْدِي وَالرَّسُولِ وَجَدًّا
وَجَدِّ الرَّسُولِ رَحِيمًا وَبِحَمْدِ الرَّسُولِ

مکتوبت سوم به عبد الرحیم
المشهور بنخامانان صدور یافت بجواب
مکتوب او در منع نمودن از اخذ طریق از
پیر ناقص و در بیان مضرت او و زجر کردن
از القابیکه شبیه اند باهل کفر حق سبحانہ
و تعالی بایان و فحیام از ان قال خالی از حال
و علم معر از اعمال نجات بخشد بحکمست
سید البشر که مبعوث است با شکر و حمد
علیه و علی آلہ من الصلوات افضلها
و من التسلیمات اکملها و رحم
کنا د حق تعالی برسیدک آمین گفت
برای در با سعادت و صداقت مکتوبت شما را
و از جناب شما بزبان ترجمان حکایت نمود
آنچه نمود پس این شعر بخواندم
مرجا گفتم سعدی و قاصدش فرزند تو
از برای التفت زور غنائے فرستد

ترجمان الفتح و مضمون صحیح ترجمان، عرض تقریر که یک لاتند، در زبان ہاست۔

مکتوبات نام بیان
مکتوبات نام بیان

من استعجاب...
من استعجاب...
من استعجاب...
من استعجاب...
من استعجاب...
من استعجاب...
من استعجاب...

و تالی فعلیت شمار از قوت بنقص ظهور
جلوه دهد. چنان که دنیا مزرق است از آن
است و است بر آن کس که در چرخ
نکارید و زمین استعداد خود را ملاحظه داشته
و پذیرا اعمال را ضائع ساخت و باید دانست
که اضاغت زمین تو طویل آن بدو طریق است
یکی آنکه اندر هیچ حکم دردی آنکه تخم ناپاک
و بدبریزد و این قسم از اضاغت بدست اول
مفرض او اشد است و فساد او اکثر چنانکه مخفی
نیست و جانشت بدو فساد آن بدین نوع
است که طریق را از سالک ناقص اخذ
شود و سبکش رفتن گرفت زیرا که ناقص را
هواست است متبوع و مشوب به هوای
تأثیریک بر تقدیر تاثیر اعانت است
مره را پس شمه آن ظلمت است ظلمت
و نیز ناقص را بدین سبب که او اصلا
واصل نیست میان طرق موصله حق سبحانه
و میان طرق غیر موصله با و سبحانه اقیانوس

تسے برادر قابل ظهور کمال حق سبحانہ
و تالی فعلیت شمار از قوت بنقص ظهور
جلوه دهد. چنان کہ دنیا مزرق است از آن
است و است بر آن کس کہ در چرخ
نکارید و زمین استعداد خود را ملاحظه داشته
و پذیرا اعمال را ضائع ساخت و باید دانست
کہ اضاغت زمین تو طویل آن بدو طریق است
یکی آنکہ اندر هیچ حکم دردی آنکہ تخم ناپاک
و بدبریزد و این قسم از اضاغت بدست اول
مفرض او اشد است و فساد او اکثر چنانکہ مخفی
نیست و جانشت بدو فساد آن بدین نوع
است کہ طریق را از سالک ناقص اخذ
شود و سبکش رفتن گرفت زیرا کہ ناقص را
هواست است متبوع و مشوب به هوای
تأثیریک بر تقدیر تاثیر اعانت است
مره را پس شمه آن ظلمت است ظلمت
و نیز ناقص را بدین سبب کہ او اصلا
واصل نیست میان طرق موصله حق سبحانہ
و میان طرق غیر موصله با و سبحانه اقیانوس

عَلَّمَهَا الْآخِ الْقَابِلِ لظهور الكمال
عَلَّمَهَا اللّٰهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَلَّلَ فَعَلَكَ كُر
مِنَ الْغَوْثِ أَنَّ الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْأَجْرِ
تَوَيْلٌ لِّمَنْ لَمْ يَزِدْ فِيهَا وَعَطَّلَ رَمَن
الْإِسْتِعْدَادُ وَأَضَاعَ بِذَدِ الْأَعْمَالِ
وَمَا يَبْغَى أَنْ يُعْلَمَنَّ إِضَاعَةَ الْأَرْضِ
وَتَعْطِيلُهَا إِنَّمَا يَنْ لَأَيُّرَجُ فِيهَا
شَيْئًا أَوْ تَفَى فِيهَا بِدِرَا حَيْثُ
فَاسِدًا وَهَذَا الْقِسْمُ مِنَ الْإِضَاعَةِ
أَشَدُّ مَضَرَّةً وَكَثْرَ فَسَادٍ مِنَ الْقِسْمِ
الْأَوَّلِ كَمَا لَيُحْتَمَى وَنَجَّتِ الْبُدُورُ مَضَرَّةً
بِأَنَّ أَخَذَ الظُّرَيْقِ مِنَ السَّالِكِ
الناقصِ وَسَلَكَ مَسَلَّةً لِأَنَّ النَّاقِصَ
مَرْجَبٌ هَوَى مُتَّبِعٌ وَمَا يَشُوبُ
بِالْهَوَى لَا يُؤَيِّرُ وَأَنْ اِشْرَاعَانَ
عَلَى الْهَوَى فَيَكْصُلُ ظِلْمَةٌ عِظَمَ
وَلِأَنَّ النَّاقِصَ لَا يُمَيِّزُ بَيْنَ الطَّرِيقِ
لِلْمَوْصِلَةِ إِلَى اللّٰهِ سُبْحَانَهُ وَبَيْنَ الطَّرِيقِ
الَّتِي لَا تَوْصِلُ إِلَيْهِ سُبْحَانَهُ إِذْ هُوَ

مصحف النعمان

الکامل الکامل کبریت احمر نظره
 داوود و حکمته شفاء وید و یفاخر و الفنا
 ثبتنا الله سبحانه و ایا کفر علی جمادیه
 الشریعة المصطفویة علی صاحبها
 الصلوة والسلام و التحية اذ هو ملائک
 الامر و مدار النجاة و مناط السعادة و یعلم
 ما قبل بالفارسیة

محمد عربی کابرونه هر دو سر است
 کسیکه خاک درش نیت خاک بر سر او
 و لغت المقالة علی صلوات سید المرسلین
 و تبارک و تعالی و بركاته و بركاته النعمه
 العجب کل العجب ان الرفع الصادق
 قد نقل ان من جلسا یمرون الشعراء
 الفضلاء من یلقب فی الشعر بالکرمی
 و الحال انه من السادات العظام و النبأ
 الکرام فیما لیت شعری ما حمله علی هذا
 الاسم الشنیع البین شنا عته و المسلم
 یبغی له ان یقر من هذا الاسم زیاده و یتبرک
 من الاسد المہلک و یکرهه کل الکرمه

کامل کامل کبریتی است احمر نظر او دوست
 و کلمه او شفا و بد و طماخر و الفنا من بهما
 و تقالی مایان شابر جاوید شریعت مصطفویة
 قائم و ارا و علی صاحبها الصلوة و
 السلام و التحية زیرا که او است ملائک امر
 و مدار نجات و مناط سعادت و بدرستی
 چه خوش گفته شده است بفارسی

محمد عربی کابرونه هر دو سر است
 کسیکه خاک درش نیت خاک بر سر او
 باید که ختم نمائیم این بحث را بصلوات سید
 المرسلین و تسلیات و تحیات و بركات و نعمته
 کمال تعجب است که بر او بر سعادت نقل نموده
 که از شعراء فضلاء هستند ایشان شاکس
 است که لقب است بلقب کفری با وجودیکه
 آنکس از سادات عظام و نقیای کرام است
 که کاش دانستی که برین اسم شیخ عین الشنا
 چه چیز را گفته کرد او را و حالاً که مسلمان را
 واجب است در این اسم زیاده تراز فرار او
 از سر مملکت کرده و استن او را بجمال که است

در معرفت
 کلمه کبریت
 کلمه شفا
 کلمه طماخر
 کلمه الفنا
 کلمه مایان
 کلمه شابر
 کلمه جاوید
 کلمه شریعت
 کلمه مصطفویة
 کلمه صاحبها
 کلمه الصلوة
 کلمه السلام
 کلمه التحية
 کلمه ملائک
 کلمه امر
 کلمه مدار
 کلمه نجات
 کلمه مناط
 کلمه سعادت
 کلمه بدرستی
 کلمه گفته شده
 کلمه بفارسی
 کلمه کابرونه
 کلمه هر دو سر
 کلمه است
 کلمه خاک
 کلمه نیت
 کلمه خاک
 کلمه بر سر
 کلمه او
 کلمه باید
 کلمه ختم
 کلمه نمائیم
 کلمه این
 کلمه بحث
 کلمه را
 کلمه بصلوات
 کلمه سید
 کلمه المرسلین
 کلمه و تسلیات
 کلمه و تحیات
 کلمه و بركات
 کلمه و نعمته
 کلمه کمال
 کلمه تعجب
 کلمه است
 کلمه که
 کلمه بر او
 کلمه بر سعادت
 کلمه نقل
 کلمه نموده
 کلمه که
 کلمه از شعراء
 کلمه فضلاء
 کلمه هستند
 کلمه ایشان
 کلمه شاکس
 کلمه است
 کلمه که
 کلمه لقب
 کلمه است
 کلمه بلقب
 کلمه کفری
 کلمه با وجودیکه
 کلمه آنکس
 کلمه از سادات
 کلمه عظام
 کلمه و نقیای
 کلمه کرام
 کلمه است
 کلمه که
 کلمه کاش
 کلمه دانستی
 کلمه که
 کلمه برین
 کلمه اسم
 کلمه شیخ
 کلمه عین
 کلمه الشنا
 کلمه چه
 کلمه چیز
 کلمه را
 کلمه گفته
 کلمه کرد
 کلمه او
 کلمه را
 کلمه و حالاً
 کلمه که
 کلمه مسلمان
 کلمه را
 کلمه واجب
 کلمه است
 کلمه در این
 کلمه اسم
 کلمه زیاده
 کلمه تراز
 کلمه فرار
 کلمه او
 کلمه از سر
 کلمه مملکت
 کلمه کرده
 کلمه و استن
 کلمه او
 کلمه را
 کلمه بجمال
 کلمه که
 کلمه است

عاشق سید الوصال
 کلمه سید الوصال
 کلمه عاشق
 کلمه سید
 کلمه الوصال
 کلمه کلمه سید
 کلمه الوصال
 کلمه کلمه عاشق
 کلمه سید
 کلمه الوصال

قوله في قوله تعالى **لَا يَلْمِزُكَ اللَّهُ شَيْئًا** ...
 قوله في قوله تعالى **وَلَا يَلْمِزُكَ اللَّهُ شَيْئًا** ...
 قوله في قوله تعالى **وَلَا يَلْمِزُكَ اللَّهُ شَيْئًا** ...
 قوله في قوله تعالى **وَلَا يَلْمِزُكَ اللَّهُ شَيْئًا** ...

زیرا که این اسم و مستطیباتش منقوض است
 نزد حق سبحانه و رسول او علیه الصلوة
 والسلام و اهل اسلام مامور اند بحدادت
 اهل کفر و تشنه و نمودن بر ایشان پس ازین
 اسم قبیح احتراز واجب است و آنچه در
 عبارات بعضی مشایخ قدس الله تعالی اسرار
 در غلطات سکر از مدح کفر و ترغیب بر تشنه
 زنیار و امثال آن واقع شده است پس از
 ظاهر خود مصروف است و بزنا و ایله از تامل
 محمول زیرا که کلام سکاری بر مفهوم محمود
 حمل کرده میشود و از ظاهر متبادر نمود
 مصروف چه ایشان با عیث غلبه سکر
 در ارتکاب این محظورات معذور اند
 با وجودیکه کفر حقیقه تنقص است نسبت
 اسلام حقیقه نزد این بزرگواران و غیر
 سکاری در تعلید ایشان معذور نیستند
 نزدشان و نه نزد اهل شریعت چه هر چه را موسی
 است خاص و وقت که آن چیز در آن
 موزون و زیریا میباشد و بوسه دیگر قبیح

لَا يَلْمِزُكَ اللَّهُ شَيْئًا وَ مَسَامَاةٌ مَبْعُوثَانِ
 اللَّهُ سَبْحَانَهُ وَ رَسُولِهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ
 وَ السَّلَامُ وَ الْمُسْلِمُونَ مَامُورُونَ بِهَذَا
 أَهْلُ الْكُفْرِ وَ الْغِلْظَةِ عَلَيْهِمْ فَالْحَاشِي
 عَنْ مِثْلِ هَذَا الْأَسْمِ الْقَبِيحِ وَاجِبٌ
 وَ مَا وَقَعَ فِي عِبَارَاتِ بَعْضِ الْمَشَائِخِ
 قَدْ سَأَلَ اللَّهُ تَعَالَى أَسْمَارَهُمْ فِي عِلْبَاتِ
 السُّكْرِيِّينَ مَدْحُ الْكُفْرِ وَ التَّرْغِيبُ
 عَلَى سَنَدِ الزُّنَّارِ وَ امْثَالِ ذَلِكَ فَصُرِّفَ
 عَنِ الظَّاهِرِ وَ مَحْمُولٌ عَلَى التَّأْوِيلِ فَإِنَّ
 كَلَامَ السُّكْرَانِ يَجْمَلُ وَيُصْرَفُ عَنِ
 الظَّاهِرِ الْمَتَّبَعِ دَائِمًا فَالْقِسْمُ مَعْدُودٌ
 بِغِلْبَةِ السُّكْرِ فِي الرِّجَالِ هَذَا لِتَحْطُوتِ
 مَعَ أَنَّ كَلِمَةَ الْحَقِيقَةِ تَنْقُصُ بِالنِّسْبَةِ
 إِلَى السُّكْرِ الْحَقِيقَةِ عِنْدَ كَابِرِ هُوَ كَاهِنٌ
 وَ عِبْرَةُ السُّكْرَانِ عِبْرَةٌ مَعْدُودَةٌ فِي تَقْيِيدِهِمْ
 لَا عِنْدَ هَمٍّ وَلَا عِنْدَ أَهْلِ الشَّرْعِ لِأَنَّ
 لِكُلِّ شَيْءٍ مَوْجِبًا وَ مَقْتًا خَاصًّا صَحِيحًا
 ذَلِكَ الشَّيْءُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ قَدْ مَرَّ

این اسم و مستطیباتش منقوض است
 نزد حق سبحانه و رسول او علیه الصلوة
 والسلام و اهل اسلام مامور اند بحدادت
 اهل کفر و تشنه و نمودن بر ایشان پس ازین
 اسم قبیح احتراز واجب است و آنچه در
 عبارات بعضی مشایخ قدس الله تعالی اسرار
 در غلطات سکر از مدح کفر و ترغیب بر تشنه
 زنیار و امثال آن واقع شده است پس از
 ظاهر خود مصروف است و بزنا و ایله از تامل
 محمول زیرا که کلام سکاری بر مفهوم محمود
 حمل کرده میشود و از ظاهر متبادر نمود
 مصروف چه ایشان با عیث غلبه سکر
 در ارتکاب این محظورات معذور اند
 با وجودیکه کفر حقیقه تنقص است نسبت
 اسلام حقیقه نزد این بزرگواران و غیر
 سکاری در تعلید ایشان معذور نیستند
 نزدشان و نه نزد اهل شریعت چه هر چه را موسی
 است خاص و وقت که آن چیز در آن
 موزون و زیریا میباشد و بوسه دیگر قبیح

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآلته الطيبين الطاهرين
 الذين لا ينطقون بكلام الجاهل
 المذمومين
 اللهم صل على محمد
 وعلى آل محمد
 كما صليت على
 نبيك
 وآل نبيك
 الطيبين
 الطاهرين
 الذين
 لا ينطقون
 بكلام
 الجاهل
 المذمومين
 اللهم صل على
 محمد
 وعلى آل محمد
 كما صليت على
 نبيك
 وآل نبيك
 الطيبين
 الطاهرين
 الذين
 لا ينطقون
 بكلام
 الجاهل
 المذمومين

عقالت لا يقين احد مما على الاخر
عسوة من فية ان يعبر هذا الاسم و
سلكه باسم خير مودة ويلقب بالاسلامي
ونه مؤثر في الدار والاسلام وقاتله وانتساب الى
اوسلم الذي هو الذين المرخي عند
لله سبحانه وعند الرسول عليه
صلوة والسلام واجنبنا بغير التقدمة
التي امرنا بالقاتله القوام مواضع التهم
كلام صادق الغبار عليه قال سبحانه
والعباد مؤمنون خير من مشركين
والسلام على امر الشيع

عقالت لا يقين احد مما على الاخر
عسوة من فية ان يعبر هذا الاسم و
سلكه باسم خير مودة ويلقب بالاسلامي
ونه مؤثر في الدار والاسلام وقاتله وانتساب الى
اوسلم الذي هو الذين المرخي عند
لله سبحانه وعند الرسول عليه
صلوة والسلام واجنبنا بغير التقدمة
التي امرنا بالقاتله القوام مواضع التهم
كلام صادق الغبار عليه قال سبحانه
والعباد مؤمنون خير من مشركين
والسلام على امر الشيع

عقالت لا يقين احد مما على الاخر
عسوة من فية ان يعبر هذا الاسم و
سلكه باسم خير مودة ويلقب بالاسلامي
ونه مؤثر في الدار والاسلام وقاتله وانتساب الى
اوسلم الذي هو الذين المرخي عند
لله سبحانه وعند الرسول عليه
صلوة والسلام واجنبنا بغير التقدمة
التي امرنا بالقاتله القوام مواضع التهم
كلام صادق الغبار عليه قال سبحانه
والعباد مؤمنون خير من مشركين
والسلام على امر الشيع

و صاحب پيش كيے رابر ويجرے قیاس
نمی کند پس از جانب من با التماس نماید
که این اسم القیرود را کسی بهتر ازین تبدیل کند
خود لقب اسلامی لقب سازد زیرا که این مجال و
مقال سلمان موافق است و انتسابت باسلام
که دست ابن فضی نزد حق سبحانه و نزول و علیه
الصلوة والسلام و اجتنابت از تبیته که ما
ما موریم با خضر زار و القوام مواضع التهم
کلامی است صادق کبر و بیخ بخاری نیست
ز مورد حق سبحانه و بر این بنده مسلمان بهتر است از
و سلام باد بر کسیکه تابع بدی است به

عقالت لا يقين احد مما على الاخر
عسوة من فية ان يعبر هذا الاسم و
سلكه باسم خير مودة ويلقب بالاسلامي
ونه مؤثر في الدار والاسلام وقاتله وانتساب الى
اوسلم الذي هو الذين المرخي عند
لله سبحانه وعند الرسول عليه
صلوة والسلام واجنبنا بغير التقدمة
التي امرنا بالقاتله القوام مواضع التهم
كلام صادق الغبار عليه قال سبحانه
والعباد مؤمنون خير من مشركين
والسلام على امر الشيع

مکتوب چهارم

ترجمہ صحیح

از سبل محمد قلب محمد خان و بیان
ان الصوفی کائن بائن و ان تعلق القلب
لا یكون بالآثر من واحد وان ظهور
العبیة الذیة یستلزم استنوا انالادیم
والإنعام من العبود الفزین عبادة للقرین

مکتوبت چهارم به محمد علی خان مدد یان در
بیان آلم صوفی کائن است و بائن و هر چه تعلق
باثر سے از یک تعلق نگیرد و بدین تکیه ظهور حقیقت
فاتیة استنوا االلام و العمام محبوب راسه خواهد
و بیان فرق میان عبادت معتزین

ص لعل التذکیر رضا تاول ما فا ص

لعل التذکیر رضا تاول ما فا ص

محمد الله

محمد الله

عبارت از یادداشت است که نهایت مرتبه کمال است حضرت خواجه علی بن ابی طالب را نوحه آن
 فرموده اند قدس الله تعالی عنہ کہ واسعے یادداشت پذیرا شدت است یعنی مرتبه کبریا نیست
 مقصود از اظہار این قسم احوال ترغیب طالبان این طریقہ علیہ است ہر چند کہ متکبران را
 غیر از انکار نخواہد افزود و یقیناً یہ کہ گذشتہ آیت نمودی ہرگز این را نخواستہ آفتاب
 و آنکہ ویدش نقد خود مردانہ است بہ آپس اسلوب قبضی چون نمودہ قوم موسی را نہ خون بود
 آب بودہ کا آنست کہ امر و الکرائم

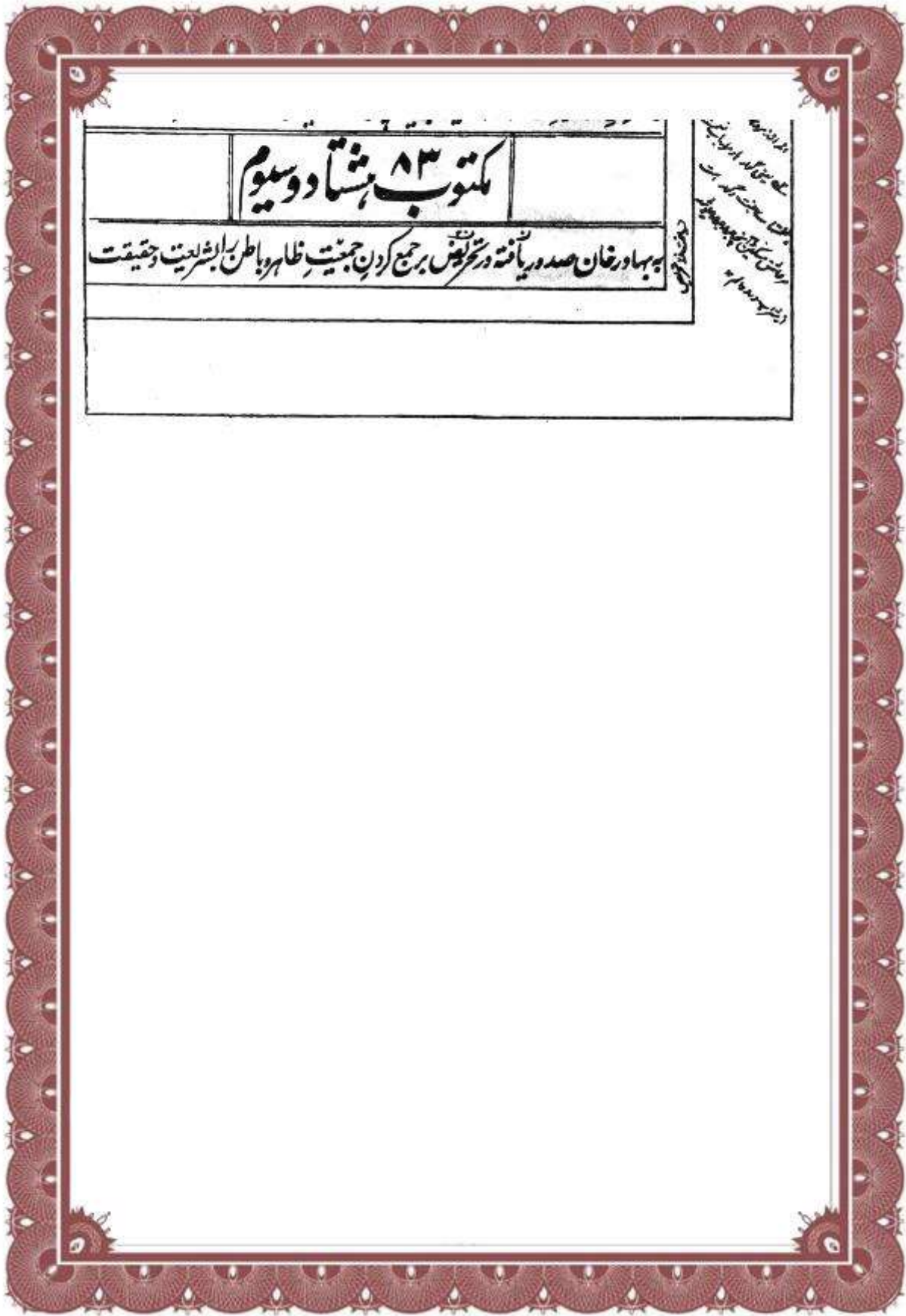
مشیت و حکم

بیشبیاوت مآبی سید محمود صدور یافتہ و ترغیب بر صحبت شیخ کامل و محکم اجتناب از صحبت
 ناقص و متبایب است ذلک حق جہانہ و تعالی از یاد می و رطلب خود کرد کہ امت فرمودہ از ہر چہ
 منافی وصول بطلب است اجتناب تمام میسر گزانا و غیرتہ ستید البیتر الخیر عن ذیغیر اللجیر
 علیہ و دخل الیہ الصلوٰت و التسلیمات و التفات نامہ گرامی مشرف ساخت چون مشیت
 از طلب و شوق و شہرہ از ورود و تعظیمش بود در نظر بسیار زیبا و آمد چہ طلب مناسبت حصول
 است و ورود مقدمہ وصول مقصود و عزیزی میفرماید اگر میخواستی و او خداوی خواست حصول است
 طلب را نعمت عظمی و است از ہر چہ مخالف است احسن از یاد نمود و میا و افتوری و روی راہ یاد
 و پرووستے و رآن حرارت تا تاثیر نماید و معظّم ترین اسباب محافظت آن قیام ببلکہ است بوصول
 آن دولت لکن شکر گنہم لا زینکم و و و اعم اینجا و تضرع است بجناب تہم خداوند و حق
 سلطانہ تا وجہ طلب او را از کعبہ جہال لایزال خود مصرف نگرداند اگر حقیقت التجا و تضرع میرسد
 صورت تضرع و نیازمندی را از دست نمی باید داد و آن گنہ تکلیف است کلا ایمان این است

مجلس علمائے اہل بیت علیہم السلام
 مشیت و حکم
 مشیت از خواہش است و حکم از
 ارادت است
 مشیت را خواہش است و حکم را
 ارادت است
 مشیت از خواہش است و حکم از
 ارادت است
 مشیت را خواہش است و حکم را
 ارادت است
 مشیت از خواہش است و حکم از
 ارادت است
 مشیت را خواہش است و حکم را
 ارادت است
 مشیت از خواہش است و حکم از
 ارادت است
 مشیت را خواہش است و حکم را
 ارادت است
 مشیت از خواہش است و حکم از
 ارادت است
 مشیت را خواہش است و حکم را
 ارادت است

صفت ہر اسباب را تا سون ہزار و ۱۰۰

مشیت و حکم
 مشیت از خواہش است و حکم از
 ارادت است
 مشیت را خواہش است و حکم را
 ارادت است
 مشیت از خواہش است و حکم از
 ارادت است
 مشیت را خواہش است و حکم را
 ارادت است
 مشیت از خواہش است و حکم از
 ارادت است
 مشیت را خواہش است و حکم را
 ارادت است
 مشیت از خواہش است و حکم از
 ارادت است
 مشیت را خواہش است و حکم را
 ارادت است
 مشیت از خواہش است و حکم از
 ارادت است
 مشیت را خواہش است و حکم را
 ارادت است



مکتوب ہشتاد و سوم

بہ ماورغان صد و ریافتہ در شرح بعض بر جمع کردن جمعیت ظاہر و باطن بر ایشاعت و حقیقت

مکتوب ہشتاد و سوم
بہ ماورغان صد و ریافتہ در شرح بعض بر جمع کردن جمعیت ظاہر و باطن بر ایشاعت و حقیقت

حق سبحانه و تعالی از تعلقات شئی بجائی ارزانی فرموده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گردید
 حضرت سید البشر علیه السلام و علی الله و علیهم من الصلوٰات افضلها من الشیخان و الکلمات
 بکلیت هر چه چو عشق فدائی احسن است به کرشگر خورون بود جان کنان است
 ظاهر را بظاهر شرعیت غیر آراستن و باطن را موداره باحق جل علاه داشتن کار عظیم است تا کلام
 صاحب است را با این نوعی عظمی شرف سازند امر و معنی این رو نیست بلکه استقامت بر ظاهر
 شرعیت تمنا نیز بسیار عزیز الوجود است اعین من الیک بریت الکفر حق سبحان و تعالی
 از کمال کرم خود استقامت بر متابعت سید الاولین و الاخرین ظاهر را باطن را کرامت فرمود

عليه و على الو
 مکتوب است و چهارم
 الصلوٰات و الکلمات

پس تداوم قنای صدور یافته در بیان آنکه شرعیت و حقیقت عین یکدیگر اند و علامت
 وصول بحق یقین مطابق علم و معارف آن مقام است به علوم و معارف شرعیه و عقاید
 ذلک حق سبحان و تعالی بر جاوه شرعیت استقامت ارزانی داشته به یکی همت متوجه جناب
 قدس خود گردانیده ما را بتام از ناب شناند و بکلیت اعراض از ما دون خود میسر گردانند خدوت
 سید البشر لبقا من عن رفیع البصر علیه من الصلوٰات افضلها من الشیخان و الکلمات
 و علی الله و اصحابه اجمعین آمین مضرعه از هر چه میر و دشمن دوست خوش تر است
 هر چه در پی چو غنمی شود از دوست ن سخن او است لیکن چون آن سخن را سخن از مناسبت با
 جناب او تعالی و تقدس ثابت است آن معنی مناسب را معنی شمرده در آن باب جرأت در
 زبان درازی می نماید المقصود و شرعیت و حقیقت عین یکدیگر اند و در حقیقت از یک دیگر جدا
 نیستند فرق اجمال و تفصیل است استدلال کشف است بکلیت و شهادت است تعالی عدم

باید که در این کلام
 هر چه در پی چو غنمی
 شود از دوست ن سخن
 او است لیکن چون آن
 سخن را سخن از مناسبت
 با جناب او تعالی و تقدس
 ثابت است آن معنی مناسب
 را معنی شمرده در آن
 باب جرأت در زبان
 درازی می نماید المقصود
 و شرعیت و حقیقت عین
 یکدیگر اند و در حقیقت
 از یک دیگر جدا نیستند
 فرق اجمال و تفصیل است
 استدلال کشف است بکلیت
 و شهادت است تعالی عدم

باید که در این کلام
 هر چه در پی چو غنمی
 شود از دوست ن سخن
 او است لیکن چون آن
 سخن را سخن از مناسبت
 با جناب او تعالی و تقدس
 ثابت است آن معنی مناسب
 را معنی شمرده در آن
 باب جرأت در زبان
 درازی می نماید المقصود
 و شرعیت و حقیقت عین
 یکدیگر اند و در حقیقت
 از یک دیگر جدا نیستند
 فرق اجمال و تفصیل است
 استدلال کشف است بکلیت
 و شهادت است تعالی عدم

قربت ۷۰
 حقیقت ۷۱
 شریعت ۷۲
 حقیقت ۷۳
 کار و کلام کردن ۷۴

تعل است احکام و علومیکه بموجب شریعت غرامیین معلوم شده اند بعد از تحقق حقیقت
حق یقین همین احکام و علوم بموجب تفصیل منکشف میگردد و از غنیت بشادوت
می آید و چشم کتب و نقل عمل از میان بر میخیزد و علامت وصول حقیقت حق یقین
مطابقت علوم و معارف آن مقام است بنام و معارف شرعی و آسمانی مخالفت است
و دلیل است بر عدم وصول حقیقت استخالف و در خلافیکه بشریعت و علم و عمل از هر که واقع شده
است از شاخ طریقت نبوی بر سر وقت است و سر وقت نمی باشد الا در شان و راه منتهیان
نهایت نهایت راه صحاست وقت مغرب ایشان حال مقام تابع کمال شان بیت
صوفی این وقت آمد در حال به لیک صافی فارغ است از وقت و حال به پس متحقق شد که
خلاف شریعت علامت عدم وصول است بحقیقت کار در عبارات بعضی از شاخ و قسمت
که شریعت پوست حقیقت است بحقیقت مغرب شریعت این عبارت هر چند از بی استقامتی حکم
این کلام خبر میدهد لیکن تواند بود که مرادش آن باشد که جعل نسبت بمفصل حکم پوست دارد نسبت
بمغز و استدلال در جنب کشف در رنگ قشر است نسبت به لب اما اکابر استقیم الاحوال ایمان
ایشان این عبارات مضموم را تجویز نمی نمایند و فرق جز به اجمال و تفصیل و استدلال و کشف مذکور
نمی سازند سائلی از حضرت خواجہ نقشبند قدسی الله تعالی علیه السلام پرسیدند که مقصود از
سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود و ترجمت الله
سبحانه الشبکات و الاستقامه علی الشریعه علیها و کماله کلمات الله تعالی و سلامه
علی صلاحتها بقیة التصدیق آنکه حامل قیود و عامیان شیخ مصطفی شریعی از نسل قاضی شریعی
اند پیران ایشان بزرگ بودند و ظالمت و وجه بد معاش بسیار داشتند و مشار الیه از تقدیر
آسایش معاش مضطرب است آسوده و فرامین همراه گرفته متوجه لشکر شده است التفات نموده

له منافع
علیه السلام
تعلیقات
علیه السلام
و در وقت مغرب
دوم است
مغرب است
یعنی این وقت
بیت ایشان
عالم ایشان
صوفی است
این کلام
پوست حقیقت
نسبت است
عالم ایشان
صوفی است
کمال شان
بیت ایشان
عالم ایشان
صوفی است

مع تقدیر انهم با لکسر گردن و گردن ۱۱

کمال شان ۱۱
بیت ایشان
عالم ایشان
صوفی است

بیتعلق العلم الراجحی سبحانه بیدایه تعالی بطرفی المصنوع لا یطرف فی المصنوع والله سبحانه اعلم
بمخفیة السکال وصلی الله تعالی علی سیدنا محمد وآله الطاهرين وسلم ربنا ربک والسلاوة والسلام

مکتوب صدوم (۱۰۱)

نیز بجا حسن کشمیری صدور یافته در روز جمعه که کابلان را ناقص تصور کرده زبان اعتراض
ورازی نماینده آتش حق الله سبحانه تذکرها لکنه واصلها بالکفر مفاد منه شریفه مولانا محمد صدیق
رسانیدند بختل الله سبحانه که در افتادگان را فراموش نساخته اند مخاطبانی که نفس محسب
تظا هر ایراد نموده بودند فی الجمله بوضع بیست آرمی هر اعتراضی که نفس دارند در زمان انارگی
مسلم است اما بعد از حصول اطمینان مجال اعتراض نیست چه نفس درین موطن از حق سبحانه
راحتی و حق سبحانه از وی رضی پس او قرضی و مقبول است بر قبول اعتراض نمیرود و در او ایراد
حق است بجان زیر که حصول این دولت و در زمان تحلی با تکلان الله است ساحت شکر
او اذ اعتراض با پست فخران بلند است هر چه میگوریم با عاقد است بیت آگه از خویشین
چونیت چنین به چه خبر دارد از چنان چنین به لباس است که جاپلان از کمال جهل نفس
مسلطه را با انارگی تصور میکنند و احکام انارگی بر طینه اجزای نمایند چنانکه کفار انبیا علیهم
الصلوات و التسلیمات در رنگ ساز بشود بسته از کلمات نبوت انکار نموده اند اعادت الله
سبحانه عن انک ارضی کل الاک کبر و انکار منا بعینهم علیهم الصلوات و التحیات

مکتوب صدوم (۱۰۲)

بلا نظر صدور یافت در بیان آنکه محسبم در قرض بسود مجموع مطلق است نه زیادتی فقط

عنه چند در باره حساب که در انکار این بزرگمان در انکار ساجان ایشان

لله ویدار است که نه
نه انی با کمال از ایداصت
ساده بل نادر است
چون الله در انکار
بند ۱۱
تشیخا ایداعی با ناید
تیکه سید سید سید سید
عسری انبیا و انبیا
بند ۱۱
نیز بجا حسن کشمیری
صدور یافته در روز جمعه
که کابلان را ناقص
تصور کرده زبان
اعتراض ورازی
نمایند آتش حق
الله سبحانه
تذکرها لکنه
واصلها بالکفر
مفاد منه شریفه
مولانا محمد صدیق
رسانیدند بختل
الله سبحانه
که در افتادگان
را فراموش نساخته
اند مخاطبانی
که نفس محسب
تظا هر ایراد
نموده بودند
فی الجمله
بوضع بیست
آرمی هر اعتراضی
که نفس دارند
در زمان انارگی
مسلم است
اما بعد از
حصول اطمینان
مجال اعتراض
نیست چه نفس
درین موطن
از حق سبحانه
راحتی و حق
سبحانه از وی
رضی پس او
قرضی و مقبول
است بر قبول
اعتراض
نمیرود و در او
ایراد حق است
بجان زیر که
حصول این دولت
و در زمان
تحلی با تکلان
الله است
ساحت شکر
او اذ
اعتراض با پست
فخران بلند
است هر چه
میگوریم با
عاقد است
بیت آگه
از خویشین
چونیت
چنین به
چه خبر دارد
از چنان
چنین به
لباس است
که جاپلان
از کمال
جهل نفس
مسلطه را
با انارگی
تصور میکنند
و احکام
انارگی بر
طینه اجزای
نمایند
چنانکه
کفار انبیا
علیهم
الصلوات
و التسلیمات
در رنگ
ساز بشود
بسته از
کلمات
نبوت
انکار
نموده
اند
اعادت
الله
سبحانه
عن انک
ارضی
کل الاک
کبر
و انکار
منا
بعینهم
علیهم
الصلوات
و التحیات

کابلان را ناقص تصور کرده

در وقت
 که بته ایشان را تعظیم کند و بالا نشانند در مجالس خود جاوادن و با ایشان مصاحبت نمودن
 و عزیزی کردن با ایشان و نعل اغزاز است در رنگ سگان ایشان را دور باید و پشت
 و اگر غرضی از اغراض دنیاوی با ایشان مربوط باشد و نه ایشان سیر نشو و نشود بی اعتبار
 را مرغی داشته بقدر ضرورت با ایشان باید پرداخت و کمال اسلام آنست که ازان عرض
 دنیاوی نیز باید گشت و با ایشان نباید پرداخت حق بجهت آنکه در کلام مجید خود اهل کفر و شمن
 و دشمن غیر خود مرموده است پس احتیاط و مواظبت با این دشمنان خدا و رسول او از اعظم
 جنایات باشد اقل ضرر در مصاحبت و مخالفت این دشمنان آنست که قدرت اجراء حکم
 شرعی در رفع موم کفری چون بگرد و حیای مومست مانع آن می آید و این ضرر بسیار عظیم است
 و در حق و الفت با دشمنان خدا دشمنی خداست که در جمل و دشمنی پیغمبر او علی الصلوات و السلام
 میشود و شخصی گمان میکند که او ازال اسلام است و تصدیق و ایمان با الله و رسول او آمانداند
 که این قسم اعمال شیعیه دولت اسلام او را پاک و صاف می برود و خود با الله من شرف و انفس کما
 بین استیقات انکالکس خواص پندار که مرد و اصل است به حال غماچه بجز پندار نیست
 کار این نابکاران است و خیریت است با سلام و اهل آن و منتظرند اگر قابو بیایند و ازال
 اسلام برآند با همه بر قتل رسانند یا بکفر بازگردانند پس اهل اسلام راه هم شمس و کمار است که
 تخم اهریمن را بچکان و تناسل مسلمانان ضرور است همواره در مقام خواری اینها باید بود چیزی
 ازال کفر که در هندوستان بر طرف شده است بواسطه شومی مصاحبت اهل کفر است با
 سلاطین این دیار و مقصود اهل از جزیره کفرن از ایشان خواری ایشان است و این خواری
 بحدیست که از ترس جزیره چاهه خوب نمیتوانند پوشید و بچکل نمیتوانند بود و همیشه موصاف لرزان
 میباشد از اذخه امثال بادشاها را چه میرسد که منع جزیره کفرن کنند حق سبحانه و تعالی جزیره را

در وقت
 که بته ایشان را تعظیم کند و بالا نشانند در مجالس خود جاوادن و با ایشان مصاحبت نمودن
 و عزیزی کردن با ایشان و نعل اغزاز است در رنگ سگان ایشان را دور باید و پشت
 و اگر غرضی از اغراض دنیاوی با ایشان مربوط باشد و نه ایشان سیر نشو و نشود بی اعتبار
 را مرغی داشته بقدر ضرورت با ایشان باید پرداخت و کمال اسلام آنست که ازان عرض
 دنیاوی نیز باید گشت و با ایشان نباید پرداخت حق بجهت آنکه در کلام مجید خود اهل کفر و شمن
 و دشمن غیر خود مرموده است پس احتیاط و مواظبت با این دشمنان خدا و رسول او از اعظم
 جنایات باشد اقل ضرر در مصاحبت و مخالفت این دشمنان آنست که قدرت اجراء حکم
 شرعی در رفع موم کفری چون بگرد و حیای مومست مانع آن می آید و این ضرر بسیار عظیم است
 و در حق و الفت با دشمنان خدا دشمنی خداست که در جمل و دشمنی پیغمبر او علی الصلوات و السلام
 میشود و شخصی گمان میکند که او ازال اسلام است و تصدیق و ایمان با الله و رسول او آمانداند
 که این قسم اعمال شیعیه دولت اسلام او را پاک و صاف می برود و خود با الله من شرف و انفس کما
 بین استیقات انکالکس خواص پندار که مرد و اصل است به حال غماچه بجز پندار نیست
 کار این نابکاران است و خیریت است با سلام و اهل آن و منتظرند اگر قابو بیایند و ازال
 اسلام برآند با همه بر قتل رسانند یا بکفر بازگردانند پس اهل اسلام راه هم شمس و کمار است که
 تخم اهریمن را بچکان و تناسل مسلمانان ضرور است همواره در مقام خواری اینها باید بود چیزی
 ازال کفر که در هندوستان بر طرف شده است بواسطه شومی مصاحبت اهل کفر است با
 سلاطین این دیار و مقصود اهل از جزیره کفرن از ایشان خواری ایشان است و این خواری
 بحدیست که از ترس جزیره چاهه خوب نمیتوانند پوشید و بچکل نمیتوانند بود و همیشه موصاف لرزان
 میباشد از اذخه امثال بادشاها را چه میرسد که منع جزیره کفرن کنند حق سبحانه و تعالی جزیره را

در وقت
 که بته ایشان را تعظیم کند و بالا نشانند در مجالس خود جاوادن و با ایشان مصاحبت نمودن
 و عزیزی کردن با ایشان و نعل اغزاز است در رنگ سگان ایشان را دور باید و پشت
 و اگر غرضی از اغراض دنیاوی با ایشان مربوط باشد و نه ایشان سیر نشو و نشود بی اعتبار
 را مرغی داشته بقدر ضرورت با ایشان باید پرداخت و کمال اسلام آنست که ازان عرض
 دنیاوی نیز باید گشت و با ایشان نباید پرداخت حق بجهت آنکه در کلام مجید خود اهل کفر و شمن
 و دشمن غیر خود مرموده است پس احتیاط و مواظبت با این دشمنان خدا و رسول او از اعظم
 جنایات باشد اقل ضرر در مصاحبت و مخالفت این دشمنان آنست که قدرت اجراء حکم
 شرعی در رفع موم کفری چون بگرد و حیای مومست مانع آن می آید و این ضرر بسیار عظیم است
 و در حق و الفت با دشمنان خدا دشمنی خداست که در جمل و دشمنی پیغمبر او علی الصلوات و السلام
 میشود و شخصی گمان میکند که او ازال اسلام است و تصدیق و ایمان با الله و رسول او آمانداند
 که این قسم اعمال شیعیه دولت اسلام او را پاک و صاف می برود و خود با الله من شرف و انفس کما
 بین استیقات انکالکس خواص پندار که مرد و اصل است به حال غماچه بجز پندار نیست
 کار این نابکاران است و خیریت است با سلام و اهل آن و منتظرند اگر قابو بیایند و ازال
 اسلام برآند با همه بر قتل رسانند یا بکفر بازگردانند پس اهل اسلام راه هم شمس و کمار است که
 تخم اهریمن را بچکان و تناسل مسلمانان ضرور است همواره در مقام خواری اینها باید بود چیزی
 ازال کفر که در هندوستان بر طرف شده است بواسطه شومی مصاحبت اهل کفر است با
 سلاطین این دیار و مقصود اهل از جزیره کفرن از ایشان خواری ایشان است و این خواری
 بحدیست که از ترس جزیره چاهه خوب نمیتوانند پوشید و بچکل نمیتوانند بود و همیشه موصاف لرزان
 میباشد از اذخه امثال بادشاها را چه میرسد که منع جزیره کفرن کنند حق سبحانه و تعالی جزیره را

والمعروف

لعل قال هذا قال الله
لا يظنون بالله ولا باليوم الآخر
وإن من لدن الله عذبا كبيرا
وإن من لدن الله عذبا كبيرا
وإن من لدن الله عذبا كبيرا

از بر آنست خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسولی ایشان است و عزت و غلبه
اهل اسلام نسخ جو و هر که شوکت میجو و اسلام است به علامت حصول دولت اسلام
بفرض است با اهل کفر و عناد است با ایشان حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشان را
بخش فرموده و در جاهست بر سر فرموده پس در نظر اهل اسلام میباید که اهل کفر چنین پندارند
و چون چنین پندارند و مانند لاجرم او صحبت ایشان پندارند و در مجالست ایشان مشغولند
چیزها از ایشان پرسیدن و بمقتضای علم اینچنانکه در آن از کمال اغراض این دشمنان است
بمنتهی که گنسی از ایشان طلب و دعای که بتوسط ایشان خواهد بود و حق سبحانه و تعالی در
کلام مجید خود میفرماید **وَمَا آتَاكُم مِّن شَيْءٍ فَاذْكُرُوا لَهُ إِنِّي أَنَا اللَّهُ الْعَلِيمُ الْقَدِيمُ**
است اجابت را در آنجا چه احتمال آنقدر فساد لازم می آید که اغراض این سگان می افزاید ایشان
اگر عاقلان خواهند که در میان خود را وسیله خواهند آورد و خیال باید کرد که کار با کجا میکشد و از مسلمانی بوسه
نیمانند عزیز فرموده است تا یکی از شما دیوانه نشود و مسلمانی نرسد و یوانگی عبارت او در گذشتن است
از نفع و ضرر خود بوسط اعلائے کلمه اسلام با مسلمانی هر چه شود گوشت و گوشت و گوشت و گوشت و گوشت
مسلمانی است رضای خدای عزوجل است و رضای پیغمبر حبیب او علیه الصلوة و السلام
وَالْحَقِّيَّةُ وَوَلَسِي مَعْظِمَةٌ مِّنْ رِّضَائِكَ مَعْنَى لَانِيَّتِ بِرَضِيَّتِنَا بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ ذِكْرًا وَبِالْإِسْلَامِ كَرِيمًا
وَبِحَقِّكَ عَلَيَّ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ نَبِيًّا وَرَسُولًا مَّصْرَعٌ هَمٌّ بِرَيْحٍ مَّيَامِيٍّ بِرَبِّهِ جَبْرٌ مِّنْ سَيِّدٍ
أَمْرٌ سَلَامٌ عَلَيَّ وَعَلَى الْإِيمَانِ الصَّلَاةِ أَفْضَلُهَا مِنَ النَّسَبِ لِمَا سَأَلْتَكُمُهَا وَالسَّلَامُ
اگر توفیق فریق گشت مفصل تر ازین نوشته ارسال خواهد گشت همچنانکه اسلام ضد کفر است آخرت
نیز ضد دنیا است و دنیا و آخرت جمع نشوند ترک دنیا برود و نوع است نوعیست که از با حاکمان

و اینست که گنسی از ایشان طلب و دعای که بتوسط ایشان خواهد بود و حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود میفرماید
وَمَا آتَاكُم مِّن شَيْءٍ فَاذْكُرُوا لَهُ إِنِّي أَنَا اللَّهُ الْعَلِيمُ الْقَدِيمُ
است اجابت را در آنجا چه احتمال آنقدر فساد لازم می آید که اغراض این سگان می افزاید ایشان
اگر عاقلان خواهند که در میان خود را وسیله خواهند آورد و خیال باید کرد که کار با کجا میکشد و از مسلمانی بوسه
نیمانند عزیز فرموده است تا یکی از شما دیوانه نشود و مسلمانی نرسد و یوانگی عبارت او در گذشتن است
از نفع و ضرر خود بوسط اعلائے کلمه اسلام با مسلمانی هر چه شود گوشت و گوشت و گوشت و گوشت و گوشت
مسلمانی است رضای خدای عزوجل است و رضای پیغمبر حبیب او علیه الصلوة و السلام
وَالْحَقِّيَّةُ وَوَلَسِي مَعْظِمَةٌ مِّنْ رِّضَائِكَ مَعْنَى لَانِيَّتِ بِرَضِيَّتِنَا بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ ذِكْرًا وَبِالْإِسْلَامِ كَرِيمًا
وَبِحَقِّكَ عَلَيَّ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ نَبِيًّا وَرَسُولًا مَّصْرَعٌ هَمٌّ بِرَيْحٍ مَّيَامِيٍّ بِرَبِّهِ جَبْرٌ مِّنْ سَيِّدٍ
أَمْرٌ سَلَامٌ عَلَيَّ وَعَلَى الْإِيمَانِ الصَّلَاةِ أَفْضَلُهَا مِنَ النَّسَبِ لِمَا سَأَلْتَكُمُهَا وَالسَّلَامُ
اگر توفیق فریق گشت مفصل تر ازین نوشته ارسال خواهد گشت همچنانکه اسلام ضد کفر است آخرت
نیز ضد دنیا است و دنیا و آخرت جمع نشوند ترک دنیا برود و نوع است نوعیست که از با حاکمان

تعارف
بمهر محمد رسول الله

کتوب صد و نهم (۱۹۰)

بیت

بیکه از فرزندان سید محمد نعمان نبشی صدور یافته و در بعضی بروم ذکر الهی جعل سلطانة و در غریب
 بر ضعیف نمودن طریقه علیہ تعالیٰ قدس اللہ تعالیٰ آمدہم با بیان طرز ذکر و مابینا سبب ذلك
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ
 قَالَ الطَّاهِرِیْنَ اَجْمَعِیْنَ وَاَمَّا اَکَاہُ بَاشِ کَمَا سَعَادَاتٌ تُوَلِّکُمْ سَعَادَاتٍ جَمِیْعٍ بِنِیِّ اَکْرَمِ وِضْلَاحٍ
 وریزنگاری همه در ذکر و سوره خود است جعل سلطانة نامکن باشد جمیع اوقات را مستغرق ذکر
 آهی جعل شانه باید ساخت و یک خط تجویز غفلت نماید که در الله سبحانه العجز کلمة که در همه ذکر و
 طریقه حضرت خواجگان قدس اللہ تعالیٰ آمدہم و ابتدا میسگر و در بطریق اندراج النہایة فی البدایة
 حاصل شود پس اختیار این طریقه علیہم طالب اوسل و انسب باشد بلکه واجب و لازم پس بر تو باد
 کہ قبلہ توجه را از همه سوگردانیده بکلیت بجناب عالی اکابر این طریقه عملیة اقبال نامے و بیستی از
 باطن شریف ایشان خواهی در ابتدا از ذکر گفتن چاره نبود باید که متوجه قلب صنوبری گردی کہ
 آن مضمغه چرخ حقیقی را او تمام مبارک اسرار این قلب بگزینی درین وقت بعصمت
 عضو حرکت ندی و بکلیت متوجه قلب نشینی و در متخیز صورت قلب جانبداری و بان بوقوت
 نباشی چه مقصود تو توجه قلب است نه تصویر صورت آن معنی لفظ مبارک اسرار الهی یعنی چه گوئی
 لما اخطت نانی اذ یسج صفت را بان منضم سازی و بجای هر و ناظر نیز ملحوظ کنی تا از ذر و حوض حضرت ذات
 تعالیٰ تقدس خصیص صفات فرو نیایی و از اینجا بشود و وحدت در کثرت نشستی و از گرفتاری چون
 بشود و چون آرام نه گیری چه هر چه در عزت چون ظاهر شود همچون نبود هر چه در کثرت نمودار گردد
 واحدی نباشد چون را در اسے و اثر ذ چون باید بخت بسیط حقیقی را بیرون مجادله کثرت پیدا
 یکن

نشد

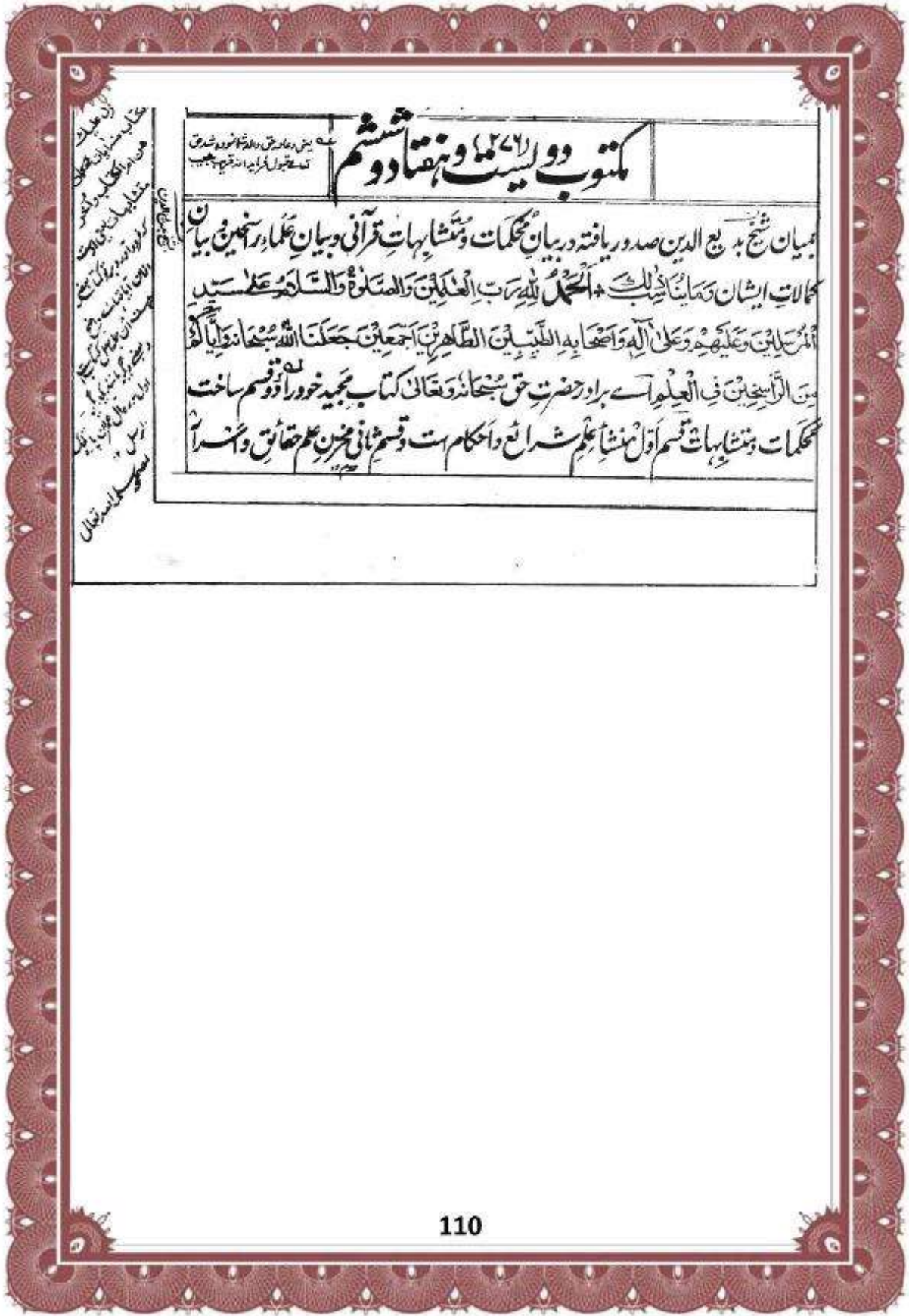
بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيد المرسلين
 وآله الطاهرين اجمعين
 واما آگاه باش که سعادت تو بلکه سعادت جمیع بنی آدم و صلاح
 و ریختگاری همه در ذکر و سوره خود است جعل سلطانة نامکن باشد جمیع اوقات را مستغرق ذکر
 آهی جعل شانه باید ساخت و یک خط تجویز غفلت نماید که در الله سبحانه العجز کلمة که در همه ذکر و
 طریقه حضرت خواجگان قدس اللہ تعالیٰ آمدہم و ابتدا میسگر و در بطریق اندراج النہایة فی البدایة
 حاصل شود پس اختیار این طریقه علیہم طالب اوسل و انسب باشد بلکه واجب و لازم پس بر تو باد
 کہ قبلہ توجه را از همه سوگردانیده بکلیت بجناب عالی اکابر این طریقه عملیة اقبال نامے و بیستی از
 باطن شریف ایشان خواهی در ابتدا از ذکر گفتن چاره نبود باید که متوجه قلب صنوبری گردی کہ
 آن مضمغه چرخ حقیقی را او تمام مبارک اسرار این قلب بگزینی درین وقت بعصمت
 عضو حرکت ندی و بکلیت متوجه قلب نشینی و در متخیز صورت قلب جانبداری و بان بوقوت
 نباشی چه مقصود تو توجه قلب است نه تصویر صورت آن معنی لفظ مبارک اسرار الهی یعنی چه گوئی
 لما اخطت نانی اذ یسج صفت را بان منضم سازی و بجای هر و ناظر نیز ملحوظ کنی تا از ذر و حوض حضرت ذات
 تعالیٰ تقدس خصیص صفات فرو نیایی و از اینجا بشود و وحدت در کثرت نشستی و از گرفتاری چون
 بشود و چون آرام نه گیری چه هر چه در عزت چون ظاهر شود همچون نبود هر چه در کثرت نمودار گردد
 واحدی نباشد چون را در اسے و اثر ذ چون باید بخت بسیط حقیقی را بیرون مجادله کثرت پیدا
 یکن

طلبید اگر وقت ذکر گفتن صورت پیر بکلف ظاهر شود از نایب قلب باید برد و بر قلب
نگاه داشته ذکر باید گفت میدان که پیر است که از طریق وصول به جناب بندس
خداوندی جانشانه استفاه نمائی و در او امانت باورین طریق یابی مخرج و کلاه و و منی و شجره که
عرفت شده است از حقیقت پیری و مددی خارج است و داخل رسوم و عادات مگر آنکه جائز پیر
از شیخ کمال و مشکل بیست آری و به بعضا و داخل باورندگان نمائی احوال ثمرات و تلج و در صورت
نیز قوی است و بدانی که شناسات و واقعات شبانین اعما و اعتبار نیست اگر کسی خود را و خوا
یا در واقع باه شاه و دید باقطب وقت یافتنی حقیقت پیر پیران خواب و واقع اگر
باشاه شود یا قطب گردد مسلم است پس از احوال و مواعید هر چه در بسیاری واقعات ظاهر شود و گنج
اعمال و در او و از افلا و بدانی که نفع و ذکر و ترتیب آثار بران مربوط با تیان شریعت است پس او ای
فر ارض زمین و اجتناب از محرم و مشتمه نیک احتیاط باید کرد و در قلیل و کثیر بظنا رجوع باید نمود
و مقتضات قوتی است از نمازندگان باید نمود والسلام

سلسله حقیقت پیران
دوران با کلاه و در آن حالت
از طریق وصول به جناب بندس
خداوندی جانشانه استفاه
نمائی و در او امانت باورین
طریق یابی مخرج و کلاه و
و منی و شجره که عرفت شده
است از حقیقت پیری و مددی
خارج است و داخل رسوم و
عادات مگر آنکه جائز پیر
از شیخ کمال و مشکل بیست
آری و به بعضا و داخل باور
دگان نمائی احوال ثمرات و
تلج و در صورت نیز قوی
است و بدانی که شناسات و
واقعات شبانین اعما و
اعتبار نیست اگر کسی خود
را و خوا یا در واقع باه شاه
و دید باقطب وقت یافتنی
حقیقت پیر پیران خواب و
واقع اگر باشاه شود یا قطب
گردد مسلم است پس از احوال
و مواعید هر چه در بسیاری
واقعات ظاهر شود و گنج
اعمال و در او و از افلا و
بدانی که نفع و ذکر و ترتیب
آثار بران مربوط با تیان
شریعت است پس او ای فر ارض
زمین و اجتناب از محرم و
مشتمه نیک احتیاط باید کرد
و در قلیل و کثیر بظنا رجوع
باید نمود و مقتضات قوتی
است از نمازندگان باید نمود
و والسلام

کتاب (۱۹۱) مکتوب صد و نود و یکم

بخان خانان صد و یازده در تزیین بر متابعت انبیاء علیهم السلام و السلام و در بیان آنکه در
تکلیفات شرعی مراعات کسب تام نموده اند و تخفیف تام فرموده الهی که **لِلّٰهِ الَّذِیْ هَدٰ اَنَا**
حَدَّیْ لَمْ یُنْدِیْ لَوْ اَنْ هَدٰ اَنَا اَللّٰهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ مِنْ اٰیَاتِیْ سَعَوْتُ اَبْدِی
سَعَاتٍ سَرَدِیْ مَرْبُوبًا بِتَابِعِیْ اَنْبِیَآءِ صَلَواتِ اللّٰهِ تَعَالٰی وَ اَسْلَمْتُ لَهٗ مُسْبِحًا لَعَلَّ اَحْمَدِیْ
تتمار عمل انصاف مخصوصا اگر فرمائید از ارسال عبادت کرده شود و با امانت شاک و محامدات
شعیه بجا آورده اگر بنویسند بعت این بزرگواران متورگم و و بگویم که بیخبرند و خواب نیم در سه



بسم الله الرحمن الرحيم
هذا كتاب من كتب
مشاهير علماء
الدين وغيرهم
الذين اشتهروا
بعلومهم
في كل عصر
وكانوا من
العلماء
المسلمين
الذين اشتهروا
بعلومهم
في كل عصر
وكانوا من
العلماء
المسلمين

مکتوب وولیت و تہمتا و دوششم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيد
المرسلين وآله وصحبه الطيبين
الطاهرين اجمعين جعلنا
الله سبحانه وتعالى
الذي اطلعنا في العلم
واسرارته في علم شرائع
واحكامه وتسميات
مخبره ورواؤه تسميات

بمیان شیخ برج الدین صدور یافته در بیان حکمت و تشابهات قرآنی و بیان علماء در شرح بیان
کلمات ایشان و کما ینال لیس: الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام على سيد
المرسلين وآله وصحبه الطيبين الطاهرين اجمعين جعلنا الله سبحانه وتعالى
الذي اطلعنا في العلم واسرارته في علم شرائع واحكامه وتسميات
مخبره ورواؤه تسميات

در معرفت

عبارت عرفان درین معنی است مساوی اقدام اند مقصودان خام و محدودان بی سرانجام و رسید و آتند
که گردنهای خود را از رتبه شریعت براند و احکام شریعت را مخصوص بعوام دارند خیال می کنند
که خویش مکلف معرفت اند و بس چنانکه از قبل امر و سلاطین را بجز عدل و انصاف مکلف میدانند
و میگویند که مقصود از ایشان شریعت حصول معرفت است و چون معرفت میسر شد تکلیفات شریعت
ساقط گشت و این کریمه را و عبد سربک حقی یا یکتا الیقین ای الله که اقال الله الفیض الشری
مشتملند بر آرزوی انتها عبادت تا حصول معرفت حق است تعالی ظاهر کسی که بیان کرده است
یقین الله که هر کس که مشغول است با کلمات عبادت بوده باشد تا زمان حصول معرفت حق جلا
نیفیس عبادت که آن قضی باجماع و زنده است و می بکارند که عبادت عارفان ربانی است بر
آن میکنند که مبتدیان پس روان ایشان بآن اقدام کنند تا آنکه عارفان متخلج به عبادت اند و در تائید
این قول از شایخ نقل میکنند که گفته اند تا پیر مفاقی و مرئی نباشند مرید از وی منتفع نگردد و حدیث
اللله سبحانه ما اجهلهم ان قدر احتیاج که عارفان را بعبادات است و عارفان مریدان از آن
احتیاج حاصل نیست چه عبادت ایشان مربوط بعبادات است و تزیینات ایشان منوط به انبیا حکما
و مشایخ ثمرات عبادت که عوام را فرود است و عارفان را آن ثمرات امر و هدیه است پس ایشان احتیاج
عبادت باشند و خروج بایان شریعت بوند باید و است که شریعت عبارت از مجموع صورت و حقیقت است
صورت ظاهر شریعت است و حقیقت باطن شریعت پس قشر و لب هر دو اجزا شریعت اند و حکم
و مشایخ هر دو افرادین علم ظاهر بر قشر آن کفایت نموده اند و علماء در تخمین قشر آن را بلب جمع نموده
اند و در مجموع صورت و حقیقت خط و افر فر گرفته پس شریعت در رنگ شخصی که مرکب از صورت و حقیقت
است تصور باید کرد و جمیع بصوت آن گرفتاری پیدا کردند و از حقیقت آن انکار نمودند و پیر مفاقی را
خود را غیر از پیر می و بزودی ندانستند این جامعه علماء و قشر اند و جمیع دیگر گرفتار حقیقت آن گشتند اما
آن حقیقت را حقیقت شریعت نامند پس استند بکلیه شریعت را مقصود بر صورت و استند و قشر انکار گشتند

عبارت عرفان درین معنی است مساوی اقدام اند مقصودان خام و محدودان بی سرانجام و رسید و آتند
که گردنهای خود را از رتبه شریعت براند و احکام شریعت را مخصوص بعوام دارند خیال می کنند
که خویش مکلف معرفت اند و بس چنانکه از قبل امر و سلاطین را بجز عدل و انصاف مکلف میدانند
و میگویند که مقصود از ایشان شریعت حصول معرفت است و چون معرفت میسر شد تکلیفات شریعت
ساقط گشت و این کریمه را و عبد سربک حقی یا یکتا الیقین ای الله که اقال الله الفیض الشری
مشتملند بر آرزوی انتها عبادت تا حصول معرفت حق است تعالی ظاهر کسی که بیان کرده است
یقین الله که هر کس که مشغول است با کلمات عبادت بوده باشد تا زمان حصول معرفت حق جلا
نیفیس عبادت که آن قضی باجماع و زنده است و می بکارند که عبادت عارفان ربانی است بر
آن میکنند که مبتدیان پس روان ایشان بآن اقدام کنند تا آنکه عارفان متخلج به عبادت اند و در تائید
این قول از شایخ نقل میکنند که گفته اند تا پیر مفاقی و مرئی نباشند مرید از وی منتفع نگردد و حدیث
اللله سبحانه ما اجهلهم ان قدر احتیاج که عارفان را بعبادات است و عارفان مریدان از آن
احتیاج حاصل نیست چه عبادت ایشان مربوط بعبادات است و تزیینات ایشان منوط به انبیا حکما
و مشایخ ثمرات عبادت که عوام را فرود است و عارفان را آن ثمرات امر و هدیه است پس ایشان احتیاج
عبادت باشند و خروج بایان شریعت بوند باید و است که شریعت عبارت از مجموع صورت و حقیقت است
صورت ظاهر شریعت است و حقیقت باطن شریعت پس قشر و لب هر دو اجزا شریعت اند و حکم
و مشایخ هر دو افرادین علم ظاهر بر قشر آن کفایت نموده اند و علماء در تخمین قشر آن را بلب جمع نموده
اند و در مجموع صورت و حقیقت خط و افر فر گرفته پس شریعت در رنگ شخصی که مرکب از صورت و حقیقت
است تصور باید کرد و جمیع بصوت آن گرفتاری پیدا کردند و از حقیقت آن انکار نمودند و پیر مفاقی را
خود را غیر از پیر می و بزودی ندانستند این جامعه علماء و قشر اند و جمیع دیگر گرفتار حقیقت آن گشتند اما
آن حقیقت را حقیقت شریعت نامند پس استند بکلیه شریعت را مقصود بر صورت و استند و قشر انکار گشتند

ولایت در ایستادن آن تصور نمودیم که در آن سر منتهی از ایشان احکام شریعت باز نماندند و صورت را از دست ندادند و تکرار مکنی از احکام شریعت را بطلان و ضعیف شمردند اینها اولیا و خدا را از جعل احکام و
 بخت او تعالی از اسوامی او بخت که بر میره اند و منجی دیگر آنست که شریعت را مگر آن صورت و حقیقت
 و راسته اند و مجموع و شریعت بقین نمود و حصول صورت شریعت بے تحصیل حقیقت آن نزد ایشان
 از خیز اعتبار لایق است و حصول حقیقت آن بے اثبات صورت ناقص بلکه حصول صورت
 را که بے ثبوت حقیقت بود آن را از اسلام نیز میدانند و بخت بخش تصور میکنند که محال است که ایستاد
 انکم له و حکم و حکم مینویسند و حصول حقیقت را بے ثبوت صورت از جمله محالات تصور مینمایند و قال
 آن را زودین و ضلال مے نامند با جمله کلمات صوری و معنوی نزد این بزرگواران منحصر در کلمات
 شرعی است و علوم و معارف الهیه تصور در عقائد کلامیه که بر آن به نسبت بی ثبوت پیوسته است نه بر آن
 شهود و شهادت را بیک شلخه چوئی و دیگر کلمه حق جان علا که از مسائل کلامیه است برابر تحمی اندازند
 و احوال و مواجید و تجلیات و ظلمات را که بخلاف مکنی از احکام شرعی ظاهر گردند به نیم جو نمینگرد
 و آن ظهور را از سلطان استدراج می شمردند او اوقات الذین هداه الله فیهما اقتداء ایتنان عملی
 را سخنان اند که بقیقت معامه ایشان را اطلاق نموده اند و برکت مراعات آداب شریعت ایشان را
 بقیقت شریعت رسانیده بخلاف فرقه ثانی که چه چند متوجه حقیقت اند و گرفتاری بقیقت اند و در
 اینان احکام شرعی همگان مرسوست بخاور نمی نمایند اما چون آن حقیقت را درک شریعت
 دانستند و شریعت را قشور آن حقیقت تصور نمودند ناچار بظلمه از ظلال آن حقیقت فرومانده اند
 و بقیقت معامه آن حقیقت راه وصول نیافتند لاجرم ولایت ایشان ظلی آمد و قرب ایشان صفائی
 بخلاف ولایت علمای و سخین که اهل است و راه وصول باصل یافته و از حجب ظلال تبسم
 گذشته لاجرم ولایت ایشان ولایت انبیاست علیهم الصلوات و التسلیات و ولایت
 آن اولیا ظلی ولایت انبیاء علیهم الصلوات و التسلیات و القیبات نامدتها این فقیر را اولیا نشاست

سعی در احکام
 شریعت در ایستادن آن تصور نمودیم که در آن سر منتهی از ایشان احکام شریعت باز نماندند و صورت را از دست ندادند و تکرار مکنی از احکام شریعت را بطلان و ضعیف شمردند اینها اولیا و خدا را از جعل احکام و بخت او تعالی از اسوامی او بخت که بر میره اند و منجی دیگر آنست که شریعت را مگر آن صورت و حقیقت و راسته اند و مجموع و شریعت بقین نمود و حصول صورت شریعت بے تحصیل حقیقت آن نزد ایشان از خیز اعتبار لایق است و حصول حقیقت آن بے اثبات صورت ناقص بلکه حصول صورت را که بے ثبوت حقیقت بود آن را از اسلام نیز میدانند و بخت بخش تصور میکنند که محال است که ایستاد انکم له و حکم و حکم مینویسند و حصول حقیقت را بے ثبوت صورت از جمله محالات تصور مینمایند و قال آن را زودین و ضلال مے نامند با جمله کلمات صوری و معنوی نزد این بزرگواران منحصر در کلمات شرعی است و علوم و معارف الهیه تصور در عقائد کلامیه که بر آن به نسبت بی ثبوت پیوسته است نه بر آن شهود و شهادت را بیک شلخه چوئی و دیگر کلمه حق جان علا که از مسائل کلامیه است برابر تحمی اندازند و احوال و مواجید و تجلیات و ظلمات را که بخلاف مکنی از احکام شرعی ظاهر گردند به نیم جو نمینگرد و آن ظهور را از سلطان استدراج می شمردند او اوقات الذین هداه الله فیهما اقتداء ایتنان عملی را سخنان اند که بقیقت معامه ایشان را اطلاق نموده اند و برکت مراعات آداب شریعت ایشان را بقیقت شریعت رسانیده بخلاف فرقه ثانی که چه چند متوجه حقیقت اند و گرفتاری بقیقت اند و در اینان احکام شرعی همگان مرسوست بخاور نمی نمایند اما چون آن حقیقت را درک شریعت دانستند و شریعت را قشور آن حقیقت تصور نمودند ناچار بظلمه از ظلال آن حقیقت فرومانده اند و بقیقت معامه آن حقیقت راه وصول نیافتند لاجرم ولایت ایشان ظلی آمد و قرب ایشان صفائی بخلاف ولایت علمای و سخین که اهل است و راه وصول باصل یافته و از حجب ظلال تبسم گذشته لاجرم ولایت ایشان ولایت انبیاست علیهم الصلوات و التسلیات و ولایت آن اولیا ظلی ولایت انبیاء علیهم الصلوات و التسلیات و القیبات نامدتها این فقیر را اولیا نشاست

والمعرفت

کتاب فیض الحیاتی
تالیف مولانا ابوالحسن علی دہلوی
جلد اول
کتابخانه مولانا ابوالحسن علی دہلوی
لاہور

امقوض علم حضرت حق سبحانہ یسائنت وکلماء وراسخان را غیر از ایمان بمتشابهات نصیب یافت و تاویلانی که علماء صوفیہ بیان کرده اند اخبار الاتی شان آن متشابهات نیست و از آنست که قابل استیسا باشد آن تاویلات را تصور نمیکرد چنانچه عین القضاة و تاویل بعضی از تشابهات گفته شد از ایف لام میم الخ خواسته که یعنی در و است که لازم عشق و محبت است و امثال آن آخر کار چون حضرت حق سبحانہ و تعالی مجتنب فیض خود شده از تاویلات متشابهات را برین تقریظ ساخت و حد و کس او ان در یاشی محیط زمین است و این کلمین کشاده گردانید و نیست که علماء و را سخنان را نیز از تاویلات متشابهات نصیب و از سر است که کل الله الذی هدانا لهذا انه کاننا لکفرا کما ان هدانا الله لقد جاهدت رسول ربنا بالحق تعیرت و قلع مسطوره را که طلب نموده بودند حواله حضور داشته از ان مقوله هیچ نمونشت چکنه ظلم معارف دیگر جاری گشت و معامله و کوشش بر معجز و روحان داشت و السالمة علیکم و علی سائرین اتبع الهدی و ال ترو متابعه

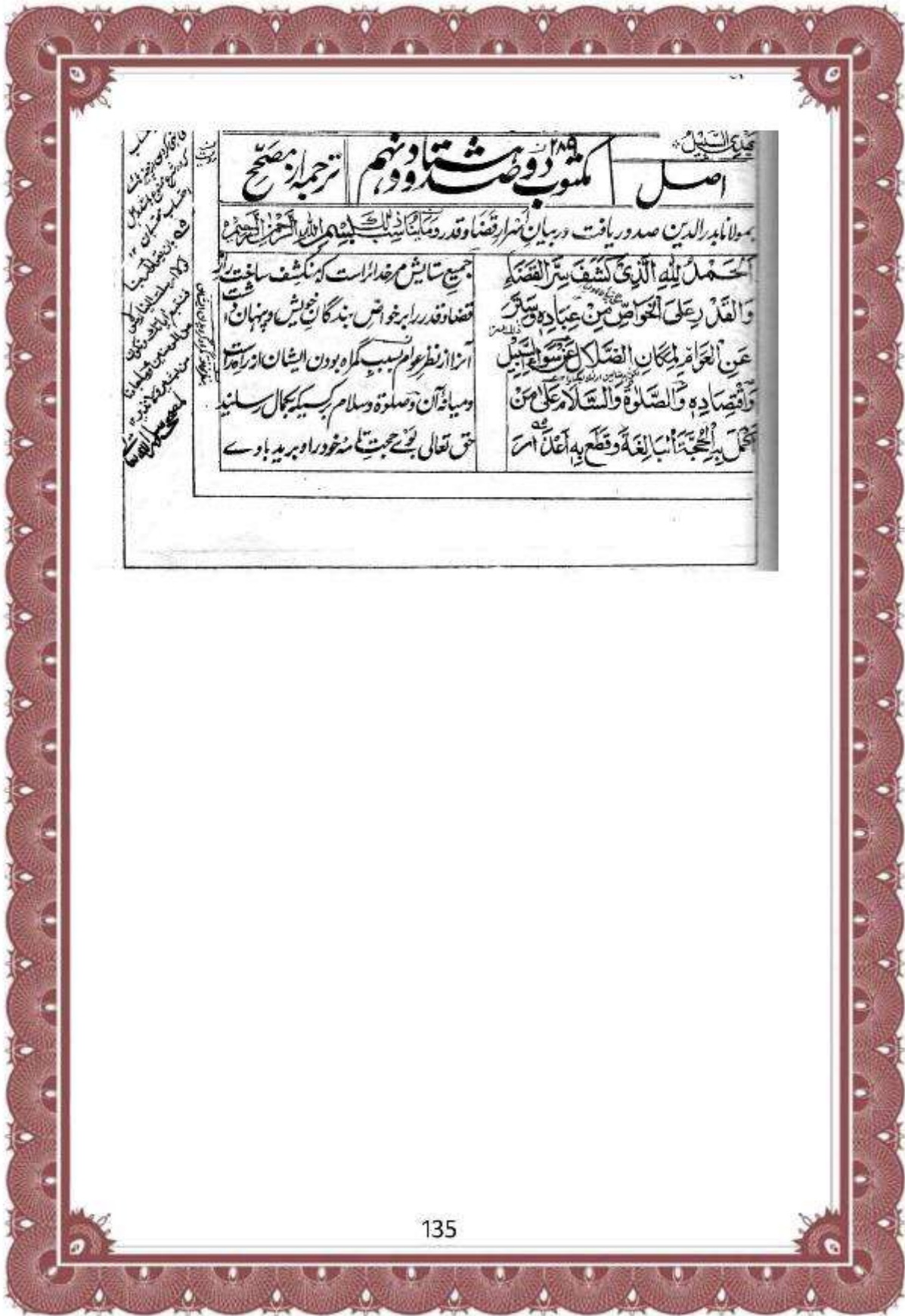
مکتوب دولیت و مقاد و مقتم (۲۴۴)

بماعت الحی صد و ریافت و در بیان علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین این علوم از علوم سابقه است که در توسط حال تحریر یافته بود و درین معرفت نهایت شهود و شهود نفسی است و معارفه که اخیر نوشته اند شهود و نفسی را در رنگ شهود افاتی بے حاصل نیست و راه نفس و آفاق شهود اثبات نموده بلکه نفس شهود را در واژه وصول دانسته اند و راه این آن علوم و معارف نوشته اند چنانکه این معنی از کتب و رسائل ایشان لایح است به جلان آشفد که الله تعالی که علم الیقین در ذات حق سبحانہ و تعالی عبارات از شهود آلمت است که وال اندر قدرت او تعالی و تقدس و شهود آن است که اینها قریب آتاشده و محققه رفائی جز و در نفسی متصور نیست و آن جز و نفس را که گفته شده

بمعا حق الطرف و بیرون و خارج از راه شهود نفس و آفاق شهود و معارف اثبات فرموده اند

مکتوب دولیت و مقاد و مقتم
تالیف مولانا ابوالحسن علی دہلوی
جلد اول
کتابخانه مولانا ابوالحسن علی دہلوی
لاہور

کتاب فیض الحیاتی
تالیف مولانا ابوالحسن علی دہلوی
جلد اول
کتابخانه مولانا ابوالحسن علی دہلوی
لاہور



<p> در تمام این کتاب که در هر یک از این اقسام است و اینها را از کتاب انوار الهی نقل شده است و اینها را از کتاب انوار الهی نقل شده است و اینها را از کتاب انوار الهی نقل شده است </p>	<p> عبد السلام اصل کتب و روش متادونم ترجمه از مصحح </p>
	<p> مولانا میرالدین صدور یافت در بیان احوال قضا و قدر و ما کما شئت الله و ما شاء الله العزیز العظیم الحمد لله الذی کشف سیر الفصیح والقدر علی الخواص من عباده و سائر عن العرافه لکان الضلک السو السبیل واقصاده و الصلوة و السلاة علی من تکمل به المحبة اب العفة و قطع به اقل امر جمیع سائین م خدا راست که کشف ساخت قضا و قدر را بر خواص بندگان خویش و پنهان آنرا از نظر عموم سبب گمراه بودن ایشان از راه و میانه آن وصلوة و سلام هر سببیکه کمال رسانید حق تعالی بجهت محبت من خود را و برید با دوسه </p>

سنة ثمانون

العصاة الرسا للكره على العواضع المبركة
 ألا ثقباء الذين امنوا بالقدر كثر ضوا
 يا افضاء وعبد فلما كانت مستقلة
 الاضواء والقدر قد كثر فيه الجاني
 والضمائل وعلب على الزناظر بها
 باطل الوهم والخيال حتى قال بعضهم
 يعض الجاني يصدر من العبد با
 لاختيار وكفى بعضهم شتيبة في الوجود
 اقبار واختلط الفقه بطرفي الاضداد
 في الاعتقاد الذي هو الصراط المستقيم
 والمذنب القريب والقدر في هذا الطريق
 الفرفة الناجية الذين هم اهل السنة
 والجماعة رضي الله تعالى عنهم وعن
 اسلافهم واخلافهم فانكروا الافراط
 والتفریط واختاروا الوسط والبين
 من روي عن ابي حنيفة رضي الله تعالى
 عنه انه سأل جعفر عن حمل الصادق
 رضي الله تعالى عنهم فقال يا ابن
 الله هل فوض الله تعالى الامر
 الى الصاديق قال الله تعالى اجعل

بها نبيك افرمان بل كاشون كان وبرك
 اصحاب وكونيكو رانندو پريمي گلوان انكلمان
 اور دنه بقدر ونور نرشدند بقصدا وپس از صمود
 چون دستحق مسلقتصاو قدر حيرت ييار وضايت
 اكثر شايع گرويده بركثره اذ ناظرين آن وهم باطل
 وخيال لا طائل غايب حتى كلفتم بعين بعض
 در اخبار عيب بانفيا صاوير شو ووضي كرنه
 بعضه نسبت آنرا اذ ان كاتك في غالب كرت
 هر كيه انين و فوطا لصفه كيه را از دو جان اقبصار
 در اعتقاد و كه اوست صراط مستقيم و نوح قويم
 و هر آمينه موفيق گرويديان بطريق مستقيم قويم
 كه ايشان نازل سنت جاهلت رضي الله تعالى
 عنهم و نحن اسكلا فهم و اخلا فهم
 پس ترك نمودند راه افراط و تفريط را
 و اختيار كردند وسط و ميانه را مشقوس
 از امام ابو حنيفه كوفي رضي الله تعالى عنه
 كه پرسيدند از امام اجل جعفر صادق
 رضي الله تعالى عنهم افس گفتند خدا
 خدايا تقويض نموده است حق تعالى كا
 راه بندگان - پس فرمود كه خدا تعالي بزرگتر

مجلس تلمیذی از استاد
 از جسد النبی صلی الله علیه و آله
 تا ابد و بعد از آن
 باقی است در عالم
 غیب و اینها
 در بعضی از کتب
 معتبره مذکور است

مِنْ أَنْ يُقَوِّضَ الشَّرَّ يُوَكِّئُهُ إِلَى الْعِبَادَةِ
فَقَالَ لَهُ مَنْ يُجِيزُهُمْ عَلَى ذَلِكَ فَقَالَ
اللَّهُ تَعَالَى أَهْدَى مِنْ أَنْ يُجِيزَهُمْ عَلَى
ذَلِكَ ثُمَّ جَعَلَهُمْ قَوْمًا وَكَتَبَ فِيهِمْ
فَقَالَ الْبَلِيغُ الْبَلِيغُ لَا جَبْرَ وَلَا تَقْضِيَةَ
وَلَا كَرْهَ وَلَا تَسْلِيطَ لِهَذَا أَقَالَ أَهْلُ
السُّنَنِ إِنَّ الْأَفْعَالَ لِالْاِخْتِيَارِ بَيِّنَةٌ
لِلْعِبَادَةِ فَقَدْ مَرَّ بِاللَّهِ تَعَالَى مِنْ حَيْثُ
أَخْلَقَ وَالرَّجَاءَ وَمَقْدُورًا الْعِبَادَةِ
عَلَى وَجْهِ الشَّرِّ مِنَ التَّعَالَى يُعْتَبَرُ عَسَى
بِالْاِخْتِيَارِ بَحْرًا خَيْرٌ مِنَ الْعَبْدِ بِاعْتِبَارِ
تَسْمِيَتِهِ إِلَى قَدَرِهِ تَعَالَى يَسْتَعِينُ خَلْقًا
وَبِاعْتِبَارِ تَسْمِيَتِهِ إِلَى قَدَرِهِ الْعَبْدِ كَسَبًا
أَلَمْ تَخْرُجْ مِنَ الْأَشْعَرِيِّ مِنْهُمْ ذَهَبٌ إِلَى
أَنْ كُنْتَ تَحُلُّ لِاخْتِيَارِ الْعِبَادَةِ فِي أَعْمَالِهِمْ
أَصْلًا إِلَّا أَنَّهُ سُبْحَانَهُ أَوْجَدَ الْأَفْعَالَ
تَعْقِبَ الْاِخْتِيَارِ بِطَرِيقِ جَعْرِ الْعَادَةِ
إِذْ لَا تَأْتِي الْقُدْرَةَ الْعَادِيَّةَ عِنْدَهُ
وَهَذَا الْمَذْهَبُ مَائِلٌ إِلَى الْجَبْرِ وَلِهَذَا
يُسَمَّى بِالْجَبْرِ التَّوَكُّلِ وَالْاِخْتِيَارِ

از اینکه تقویض نماید بر بومیت خود را بر بندن
خوش پس گفت ابوحنیفه من آیا مجبور ساخته است
ایشان را بر این فرمودند استعجاله عا و لغت
از آنکه مجبور سازد ایشان را اولاً و پس بعد از آن
ایشان را ثانیاً پس گفت ابوحنیفه من و جبر است
حقیقت این معاملة فرموده که میان تقویض و جبر
جبر است نه بالکلیه جبر است و نه تقویض و نه کراه
و نه تسلط اما که از سخا گفته اند این است که تحقیق
افعال اختیاریه میگردانند و اصل اینست قدر مختص
با اعتبار خلق و اسما و تحت قدرت و عباد و بر وجه
و تعلق که مقبول است بجز و کتابت حرکت عباد
با اعتبار سبب بقدرت حق تعالی خلق و افعال
و اعتبار ارتباط و قدرت عب و کتابت
سیکون و مکین لهم ابو الحسن عرض از ایشان
است این طرف که اختیار عباد و افعال ایشان
اصلاً در خلقت و مکین تحقیق حق سبحانه بوجود
حق و افعال را محقق ایشان بطریق جبر و
زیرا که قدرت عا و فرار از و سبب تاثیر است
و این مذه ب مائل است بجه و از اینجاست که گفته
متوسط نامیده میشود و قائل شده است استناد

اینست که مقبول است
باعتبار سبب بقدرت حق تعالی
خلق و افعال و اعتبار
ارتباط و قدرت عب و کتابت
سیکون و مکین لهم ابو الحسن
عرض از ایشان است این
طرف که اختیار عباد و افعال
ایشان اصلاً در خلقت و مکین
تحقیق حق سبحانه بوجود
وجود حق و افعال را محقق
ایشان بطریق جبر و زیرا که
قدرت عا و فرار از و سبب
تاثیر است و این مذه ب مائل
است بجه و از اینجاست که
گفته متوسط نامیده میشود
و قائل شده است استناد

أَبُو سَمِيحٍ الْأَشْعَرِيُّ بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ
 الْحَادِثَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَحُضُورِ الْفِعْلِ
 بِمَجْمُوعِ الْقُدْرَتَيْنِ وَقَدْ جُوزَ اجْتِمَاعُ
 الْمُرْتَبَتَيْنِ عَلَى أَنْوَاعٍ جَدِيدَةٍ
 فَتَحَلَّفَتَيْنِ وَقَالَ الْقَاضِي أَبُو بَكْرٍ الْفِيلَا
 بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ الْحَادِثَةِ فِي وَصْفِ
 الْفِعْلِ بِأَنْ يَجْعَلَ الْفِعْلَ مَوْصُوفًا
 بِشَيْءٍ كَوْنُهُ طَاعَةً وَمَعْصِيَةً وَالْحَقْدَ
 عِنْدَ الْعَبْدِ الضَّعِيفِ تَأْثِيرَ الْقُدْرَةِ
 الْحَادِثَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَفِي وَصْفِ
 مَعَادٍ إِذْ لَا مَعْنَى لِتَأْثِيرِ الْوَصْفِ
 بِدُونِ التَّأْثِيرِ فِي الْأَصْلِ إِذْ الْوَصْفُ
 أَنْ يَنْتَفِعَ عَلَيْهِ لِكُنْهِ مَحْتَجِبًا إِلَى
 تَأْثِيرِهِ بِأَنْ يَكُونَ أَصْلُ الْفِعْلِ
 إِذْ وَجُودُ الْوَصْفِ زَائِدٌ عَلَى وَجُودِ
 الْأَصْلِ وَلَا يَحْتَدُ وَرَفِي الْقَوْلُ
 بِالتَّأْثِيرِ أَنْ يَكُونَ كَمَا ذَكَرْنَا عَلَى
 الْأَشْعَرِيِّ إِذْ التَّأْثِيرُ فِي الْقُدْرَةِ
 أَيْضًا بِالْجَادِ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنَّ
 نَفْسَ الْقُدْرَةِ بِالْجَادِ تَعَالَى أَيْضًا

ابو سحاق اشعرائی بتاثير قدرت حادثه در
 نفس فعل و حصول فعل مجموع قدرتين
 است اجتماع دو مرتبه را اثر واحد اما از دو جهت
 مختلف و قابل گشته است قاضی ابوبکر الفيلاني
 بتاثير قدرت حادثه در وصف فعل بدین پنج
 که شريف گردانیده شود فعل مثلاً بوصف طاعت
 یا معصيه و تحت از نزد این بند و ضعیف تاثير
 قدرت حادثه است در هر یک از نفس فعل و
 فعل چه تاثير قدرت حادثه در وصف بدون
 تاثير و در اصل پنج معنی ندارد زیرا که وصف
 اثر همان اصل است و متفرع است بر آن اما
 محتاج است بتاثير زائد بتاثير اصل فعل
 بدین سبب که وجود وصف زائد است بر
 وجود اصل و پنج اشکال نیست در قول
 بتاثير قدرت عبد هر چند این قول بر
 اشعری گران خواهد آمد زیرا که وصف
 تاثير در قدرت عبد نیز بايجاد حق است
 سبحانه چنانکه نفس قدرت نیز بايجاد
 اوست تقالی

تفسیر
 فی
 شرح
 فی
 شرح

وَالْقَوْلُ بِتَأْيِيدِ الْقَدَرِ هُوَ الْأَقْرَبُ إِلَى
 الصَّوَابِ وَمَذْهَبُ الْأَشْعَرِيِّ مِنْ أَيْخُلٍ
 فِي كَاتِرَةِ الْبَابِ فِي الْحَقِيقَةِ إِذْ لَا اخْتِيَارَ
 عِنْدَهُ حَقِيقَةً وَلَا تَأْيِيدَ لِلْقَدَرِ سَرَفًا
 كَمَا دُنِيَ أَصْلًا عِنْدَهُ لِأَنَّ الْفِعْلَ
 الْأَخْتِيَارِيَّ عِنْدَ الْجَبَرِيَّةِ لَا يُسَبِّبُ
 إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً بَلْ حِجَازًا وَعِنْدَ
 الْأَشْعَرِيِّ يُسَبِّبُ إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً
 وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْأَخْتِيَارُ تَأْيِيدًا لِحَقِيقَةٍ
 لِأَنَّ الْفِعْلَ يُسَبِّبُ إِلَى قُدْرَةِ الْعَبْدِ
 حَقِيقَةً سَوَاءً كَانَتْ الْقُدْرَةُ مُؤَيَّدَةً
 وَكَوْنِي الْجُمْلَةِ كَمَا هُوَ مَذْهَبُ غَيْرِ
 الْأَشْعَرِيِّ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ أَوْ مَذْهَبُ
 حُضَاكُمَا هُوَ مَذْهَبُهُ وَبِهَذَا الْفَرْقِ
 يُمَيِّزُ مَذْهَبَ أَهْلِ الْحَقِّ عَنِ مَذْهَبِ
 أَهْلِ الْبَاطِلِ وَتَعْنِي الْفِعْلُ عَنِ الْفَاعِلِ
 حَقِيقَةً وَإِتْبَانَهُ لَهُ حِجَازًا كَمَا هُوَ
 مَذْهَبُ الْجَبَرِيَّةِ كَمَا مَحْضُ وَتَكَارُرًا
 عَنِ الصُّرُوفِ قَالَ صَلَاحُ بْنُ الْمُهَيْلِ
 وَمِنْ الْجَبَرِيَّةِ مَنْ قَالَ بَانَ الْفِعْلُ

وَقَوْلُ بِنَاءِ تَأْيِيدِ قُدْرَتِ عَادَةِ هَذَا هَذَا
 كَمَا نَزِدُ كَمَا هُوَ مَذْهَبُ الْأَشْعَرِيِّ
 فِي حَقِيقَتِهِ وَفِي دَائِرَةِ
 جَبَرِيَّةِ هُوَ نَزْدُ الْأَشْعَرِيِّ عِبْدُ الرَّائِي حَقِيقَةً
 حِجَازًا اخْتِيَارِيَّةً نَسَبَتْ وَقُدْرَتِ عَادَةِ هَذَا هَذَا
 حِجَازًا تَأْيِيدِيَّةً نَسَبَتْ نَزْدُ جَبَرِيَّةِ فِعْلِ اخْتِيَارِي
 بِنَاءِ حَقِيقَةً نَسَبَتْ كَرَاهِيَّةً بَلْ حِجَازًا
 وَنَزْدُ الْأَشْعَرِيِّ بِنَاءِ حَقِيقَةً نَسَبَتْ كَرَاهِيَّةً
 هَذَا هَذَا مَرَاوِرَ حَقِيقَةً اخْتِيَارِيَّةً حَالِ نَسَبَتْ
 نَزْدُ كَرَاهِيَّةً فِعْلِ نَزْدُ اِهْلِ نَسَبَتْ قُدْرَتِ عِبْدِ حَقِيقَةً
 نَسَبَتْ هَذَا هَذَا قُدْرَتِ فِي اِهْلِهِ مَوْثِرًا هَذَا هَذَا
 چنانکه مذهب غیر اشعری است از اهل سنت
 یادار صرف چنانکه مذهب ویست و به
 همین فرق ممتاز گردند مذهب اهل حق
 از مذهب اهل باطل - و اما این که فعل
 را از فاعل باعث حقیقت یعنی کردن
 و باعتبار مجاز اثبات نمودن چنانکه قول
 جبریه است پس کفر است صریح و انکار
 است از بداینه صاحب تصحیف فرموده که
 بعضی از جبریه قائل اند باینکه صدر فعل از

له صاحبان
 من مذهب
 اشعری است
 فان و حقیقت
 گفت

و قول
 باینکه مذهب
 اشعری است

له صاحبان
 تصحیف فرموده
 و بعضی از جبریه
 قائلند باینکه
 صدر فعل از

عبد صرف باعتبار ظاهر و مجاز است اما فی الحقیقت
 او را هیچ استیلاعت حاصل نیست و عبد در
 شعر است که چون متحرک گرداند او را با متحرک
 پس چنین مجبور محض است کاشع و این قول
 کفر است و هر که چنین اعتقاد کرد و کافر دید
 فرموده که در مذهب جبریه است قول ایشان
 نیست مریدگان را افعال علی الحقیقه ند
 خیر و نه در شر و هر چه میکنند پس فاعل آن
 همان حق است بجان و این قول نیز کفر است
 اگر گوی هر گاه قدرت عبد را در افعال
 تا تاثیر است و در امور احقیقه اختیار پس نزد
 اشعری افعال را بعد حقیقه نسبت کردن چنانچه
 دارد گویم هر چه قدرت را در افعال تا تاثیر
 مستحق نیست مگر این قدر است که حق سبح
 آن را از برای حصول افعال مبرا ساخته
 بدین سبب که می آفرید حق تعالی افعال عباد
 را بعد از صرف کردن ایشان قدرت و امتیاز
 خود را در افعال بطریق جبری عادت -
 و نیز قدرت عبد علت عادی گشته است از
 برای حصول افعال پس ثابت شد

من العبد ظاهر و مجاز اما فی الحقیقة
 لا استطاعة لنا والعبد كالتحريك اذا
 حركتها الرية تحركت فكذلك
 العبد مجبور كالتحريك وهذا كفر
 من اعتقد هذا يصير كافرا وقال
 ايضا في مذهب الجبرية قولهم
 ان ليس للعباد افعال على الحقيقة
 الا في الخبر لا في الشر وما فعل العبد
 قال فاعل هو الله سبحانه وهذا كفر
 فان قلت اذ لم يكن لقدرة العبد
 تاثير في افعال ولم يكن اختيارا
 له حقيقة كما منتهى نسبة افعال الى
 العبد حقيقة عند اشعري قلت ان
 القدرة وان لم يكن لها تاثير في
 الافعال الا انه سبحانه جعلها
 مدار الوجود الافعال بان يخلق
 الله تعالى الافعال عقيب صرف
 قدرتهم واختيارهم الى الافعال
 بطريق جري العادة وكانت القدرة
 لعل عاديه لوجود الافعال فيكون

کفر است

فعال علی الحقیقه
 در خیر و شر
 در چه میکنند پس فاعل
 همان حق است
 قول نیز کفر است

کفر است

لِقُدْرَةِ مَا تَحُلُّ فِرْصَةً وَيَلَا فَعَالِ كَادَةً
 لِرَأْيِهَا كَمَا تُوْجَدُ بِلَدِّهَا عَادَةً وَإِنْ لَمْ
 يَكُنْ لَهَا تَأْتِيرٌ فِي الْأَفْعَالِ فَبِاعْتِبَارِ الْعِلْمِ
 الْعَادِيَةِ يَنْسَبُ إِلَى الْعِبَادَةِ أَعْمَالُهُمْ حَقِيقَةً
 هَذَا أَمْرٌ النَّسَائِيُّ فِي تَصْحِيحِهِ مَذْهَبٌ
 الْأَشْعَرِيُّ فِي الْكَلَامِ بَعْدَ حُلِّ تَأْمُلٍ
 إِيَّاهُمْ أَنْ أَهْلَ السُّنَنِ اعْتَمَدُوا الْقُدْرَةَ
 وَقَالُوا إِيَّاكَ الْقُدْرَةَ رَحِيمٌ لَا وَشَيْءٌ وَجَلُّوا
 وَمِنْهُ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ لِأَنَّ مَعْنَى الْقُدْرَةِ
 هُوَ الْأَحْدَاثُ وَالْإِحْبَادُ وَمَعْلُومٌ أَنَّ
 لَيْسَ مَخْلُوقًا وَلَا مَوْجُودًا إِلَّا اللَّهُ سُبْحَانَهُ
 لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَالْقُدْرَةُ
 وَالْمَعْنَى وَالْقُدْرَةُ أَيْ الْكُرْوَةُ وَالْقَضَاءُ
 وَالْقُدْرَةُ وَرَعْمُوا أَنَّ أَعْمَالَ الْعِبَادِ
 حَاصِلَتُهَا بِقُدْرَةِ الْعَبْدِ وَحَدِّهَا قَالُوا
 كَوْنَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الشَّرِيحَةُ يَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ
 لَكَ ذَلِكَ جَوْزَلِ مَعْنَى سُبْحَانَهُ وَهَذَا جَلُّوا
 مِنْهُمْ لِأَنَّ الْقَضَاءَ لَا يَسْلُكُ الْقُدْرَةَ
 وَالْإِحْتِيَاجَ مِنَ الْعَبْدِ لِأَنَّ الْقَضِيَّاتِ
 الْعَبْدُ يَفْعَلُهُ أَوْ يَنْزِعُهُ بِإِحْتِيَاجِهِ غَايَةً

مقدرت را در حق و صدور افعال عبادت بزرگه افعال
 بدون قدرت عبادت عبادت بوجود و نیارده شد
 اگر چه ویرا در صدور افعال تاثیر حاصل نیست
 ایس باعث باطلت عاویبه بودن و نسبت
 کرده میشود بسبب عبادت افعال ایشان حقیقت
 همین است غایت و سع و تصحیح مذہب اشعری
 او کلام و سبب افعال جائے تر دوست با پیوست
 که هر آینه اهل سنت ایمان آورده اند بقدر قول
 گشته اند باین که قدر را خیر و شر و شیرین و تلخ
 سہ آن از حق است بجانہ چہ او از قدر زمین احداث
 است و ایجاد و معلوم است کہ محدث و موجود حق
 است بجانہ نہ غیر او و او است بجانہ موجود و نافع
 چہ پس بر پستی او را و فرقی معتزله قدریہ
 از قضا و قدر انکار نموده اند و زعم کرده کہ ہر آئینہ
 افعال عبادت محض بہ قدرت عبادت بوجود و سبب
 آید گفتہ اند کہ اگر حق بجانہ قضا میکند ویدی است
 خلاف سہ نمود ایشان را بر آن البتہ سہ بود
 این امر از وجہ سہ جو رتہ۔ و این قول از
 جہالت ایشان است چہ قضا و حق بجانہ قدرت
 و اختیار را از عبادت سبب میدزیر کہ سہ قضا و سبب

لقدرة ما تحل في فرصة ولا فعال كادة
 لرايها كما توجد بلدها عادة وان لم
 يكن لها تاثير في الافعال باعتبار العلم
 العادي ينسب الى العبادات اعمالهم حقيقة
 هذا امر النسائي في تصحيحه مذهب
 الاشعري في الكلام بعد حل تأمل
 اعلم ان اهل السنة اعتمدوا القدرة
 وقالوا ايها القدر رحيم لا وشيء وجلوا
 ومنه من الله سبحانه لان معنى القدرة
 هو الاحداث والاحباد ومعلوم ان
 ليس مخلوقا ولا موجودا الا الله سبحانه
 لا اله الا هو خالق كل شيء فالقدرة
 والمعنى والقدره اي الكرو والقضاء
 والقدره ورموا ان اعمال العباد
 حاصلتها بقدرة العبد وحدها قالوا
 كون الله سبحانه الشريفة يقدر على ذلك
 لك ذلك جوزل معنى سبحانه وهذا جلوا
 منهم لان القضاء لا يسلك القدرة
 والاحتياج من العبد لانه قضيات
 العبد يفعلها او ينزعها باختياره غايته

چه ای بجعل الفعل واجباً و مستعاضاً و وجوب الفعل امتناعاً عنها في اختيار ارتداد الأول لا بد ممنوع فان الوجوب بالاختيار هو كماله لا مشا و فإما انما و منتهى من اجزاء الی

مَا فِي الْبَابِ أَنَّهُ يُوجِبُ الْاِخْتِيَارَ
 وَهُوَ مُحْتَقِقٌ لِاِخْتِيَارِ مَنْفَعَةٍ لَهُ وَالصَّاحِبُ
 مُتَقَوِّضٌ بِأَفْعَالِ الْبَارِئِ تَعَالَى لِأَنَّ فِعْلَهُ
 مُسْتَعَانَةٌ بِالنَّظَرِ إِلَى الْعُقَاةِ أَمَا لِوَجِبِ
 أَوْ مُنْعِ أَدُلُّو تَعَلَّقَ الْقَضَاءُ بِأَنَّ جُودَ نَجْوَى
 أَوْ بِالْعَدَمِ فَيَمْتَنِعُ فَلَوْ كَانَ وَجُوبُ
 الْفِعْلِ بِالِاخْتِيَارِ مَنْفَعِيًّا لَهُ لَمْ يَكُنْ
 الْبَارِئُ تَعَالَى مُخْتَارًا أَوْ هَذَا كَقَوْلِهِ
 وَلَا يَحْتَقِقُ عَلَى أَحَدٍ أَنَّ الْقَوْلَ شَبَّاهُ
 قَدْ رَوَى الْعَبْدُ فِي إِجَادِ أَفْعَالٍ مَعَ كَمَالِ
 ضَعْفِهِ فَوَعْنَايَةِ السَّخَاةِ وَوَمَنْشَأُ
 نَهَابَةِ السَّفَاهَةِ وَيَهْدُ أ بِالْعِمْشَانِ
 مَا وَرَاءَ النَّهْرِ شَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُمْ فِي
 تَسْلِيْلِهِمْ فِهَذَا بِوَالْمَسْئَلَةِ حَتَّى قَالَ
 إِنَّ الْعَبْرَةَ أَعْدَلُ حَاكِمَةٌ لَهُمْ حَيْثُ لَمْ
 يَسْتَبْرَأُوا لِأَنَّ شَرِيكًا وَاحِدًا وَامْتَعَنُوا
 أَنْبَسُوا شَرِيكًا لَا يَخْضَعُ وَرَعَمَتِ الْجَبْرِيَّةُ
 أَنَّهُ لَا فِعْلَ لِلْعَبْدِ اصْطِلَاحًا وَانْ حَرَكَاتِهِ
 بِمَنْزِلَةِ حَرَكَاتِ الْجَادَاتِ لَا فَرْقَ لَهُمْ
 اصْطِلَاحًا وَكَانَ قَصْدُ الْاِخْتِيَارِ وَرَعَمُوا

که عیب با اختیار خود کار خواهد کرد و یا نخواهد کرد و قیاس
 مافی البایین چنین قضا اختیار عید را واجب
 و لازم میگردد و این مثبت است قیاس است مافی
 آن و نیز مقتضی است بافعال بارئ تعالی زیرا که
 فعل او بجهاد بنظر قضا واجب است یا ممتنع
 چه قضا اگر بوجود متعلق است واجب است یا بعد
 پس ممتنع پس اگر وجوب فعل اختیاری مافی اختیار
 بود بائ تعالی در افعال خود مختار نبود که
 و این کفر است و برعکس مخفی نیست که تحقیق
 قول با استقلال قدرت عید در ایجاد افعال
 خویش با وجود کمال ضعف و درغایه سبکی است
 و نشانه نهایت بیخودی و ازینجا است که مشایخ
 ماوراء النهر شکر الله تعالی سبعمهم مبالغه نموده
 اند و تضلیل ایشان اندرین مسئله سجدیکه گفته اند
 که حال مجوس نیکوتر است از حال ایشان چه مجوس
 غیر از یک شریک اثبات نکرده اند و معتزله
 شرکاء بے نهایت اثبات نموده اند و جبریه
 زعم نموده که فاعل است هرگز مر عید را و نه قدرت
 و نه اراده و نه اختیار و حرکاتش در رنگ جمادات
 و گفته که عید نه فعل خیر ثواب داده شود و نه

له من غیر
 مستیلاست
 مشا در این
 طله در این
 انچه در
 مکه در
 از الجهد
 با افعال
 ایضا اختیار

کتاب
 در این
 مکه

طین کانی
 در این
 مکه

در این
 مکه

العصا كالتاليون بالخيار ولا يعاقبون بالشر م ۲۲

ان العبد لا يثاب بل بخير ولا يعاقب
 بالشر والا كفارة العصاة المعذون
 غير مستولين لان الاكل الكفا
 من الله تعالى والعبد جحيم في ذلك
 وهذا كفر وهو لا يخرج من الجن
 الذين يقولون بان العصية لا يضركم
 والعاصي لا يعاقب روى عن النبي صلى
 الله تعالى عليه وسلم انه قال لعنت
 المرجعة على لسان سبعين يمينا
 ومن هم باطل بالضرورة للفرق
 القاصدين حركة البطش وحرك
 الاضغاث ولعل قطعاً الاقل
 باختباره دون الثاني والنصوص
 القطعية تنفي هذا المذهب ايضاً
 كقوليه تعالى جزاء بما كانوا
 يقولون سبوا فانه قد قتلوا فليس
 من قتلوا فليس كما قالوا فاغلام
 ان اكل الناس لضعفهم و
 حصول نياتهم بطلان الاعتقاد
 دفع الشرائع عنهم فبميتون الى

نه بفرع شر عقاب كروه شود وكفار وحصاة
 معذوران غيب قول زياره افعال تامها
 اذ حق است سجانه وعبد مجرب مخص است وان
 واین قول کفار است واین طائفه مجرب ملعونه
 ایشانند که قائمند باینکه عصیه مضر نیست
 وعاصی معاقب نه مروی است از غیر خدا
 صلوات الله تعالی علیه وآله وسلم که فرمود
 مرجه ملعون است بر زبان هفتاد و پنجم
 وذهب ایشان باطل است بالهدیه
 از جهت تحقیق فرق ظاهر میان حرکت
 و میان حرکت از تعاش و قطعاً میده ایم
 که اول با اختیار اوست نه ثانی و خصوص
 قطعیه نیز این مذمب را نفی می دارد
 همچون قول حق تعالی جزاء بیک
 كانوا يعملون وقول اوجانه
 فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليسأله
 فليكفر او غير ذلك وبدانکه اکثر
 مردم بعلمت ضعف هم خود و قصورت
 خویش بهانه وعذر می جویند و میخواهند
 که رفع مسألت از خود نمایند پس ما مل میشودند

السعادات
 بل انما مسأله ترويع
 الذنوب المفسدة و معنا
 للقاهرة و كذا
 بل انما
 معناه و كذا
 معناه و كذا
 معناه و كذا

هذه التاي
 كقولهم التاي
 بالجمع و كذا
 التاي و كذا
 التاي و كذا
 التاي و كذا
 التاي و كذا

مذهب اشعری بلکہ مذہب جبری پس
 مومینوں کو اختیار
 حاصل نہیں ہے بلکہ یہ سب
 کا کلام ہے یعنی اختیار
 کو مومینوں کو نہیں
 ہے بلکہ یہ سب اللہ کے
 اختیار میں ہے۔ اور
 یہ سب کلام ہے کہ
 اللہ تعالیٰ نے اپنے
 بندوں کو اختیار
 نہیں دیا ہے بلکہ
 یہ سب اللہ کے
 اختیار میں ہے۔

مذهب اشعری بلکہ مذہب
 الجبري فنارة يقولون بان الاختيار
 للعبد حقيقة ونسب الفعل ليس
 بجار وتارة يقولون بصحة الاختيار
 المستلزم للجبار ومع ذلك كسبحوا
 اكله بعض الصوفية في هذا المقام
 من ان العاقل واحد ليس الا هو
 وان لا تأثير لقدرة العبد في الافعال
 اصلا وان حرركاته بمنزلة حرركات
 الجرادات بل وجود العبد ذاتا و
 صفة كسراب يقيع في حسبه الظن
 ملة احسن اذ لجهل كتم يجد شئنا
 ووجد الله عندنا وامثال هذا الكلام
 ازكادكم جزا عنكم المداهنات والافلا
 في الاقوال والافعال فنقول في تحقيق
 هذا المقام والله سبحانه اعلم بحقيقة
 الامر ان الاختيار لو لم يكن ثابتا
 للعبد حقيقة كما هو مذهب اشعري
 لما نسب الله تعالى الظلم الى العبد
 اذ لا اختيار له ولا تأثير لقدرة

مذهب اشعری بلکہ مذہب جبری
 پس مومینوں کو اختیار
 حاصل نہیں ہے بلکہ یہ سب
 کا کلام ہے یعنی اختیار
 کو مومینوں کو نہیں
 ہے بلکہ یہ سب اللہ کے
 اختیار میں ہے۔ اور
 یہ سب کلام ہے کہ
 اللہ تعالیٰ نے اپنے
 بندوں کو اختیار
 نہیں دیا ہے بلکہ
 یہ سب اللہ کے
 اختیار میں ہے۔

وَأَمَّا هِيَ مَدَّ الرَّحْمَضُ عِنْدَهُ وَقَدْ نَسَبَ
 سُبْحَانَهُ الظُّلْمَ الْبِهْمُ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ مِنْ
 كِتَابِ الْمُجِيدِ وَفَعَّلَ الْمَدَّ رِيَّةً بِدُونِ
 الشَّائِئِ وَكَوْنِ الْجَمَلِ لَا يُجِيبُ الظُّلْمَ مِنْهُمْ
 لَعَنَهُمُ إِنَّ الْأَيُّمَ وَالْمُعْتَذِرَ الْعَمَّا
 مِنْهُ لَعَالَى مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ الرَّحْمَضُ
 قَائِمًا لَمْ يَكُنْ يَظْلَمُ أَصْلًا إِذْ هُوَ مَجْمُوعٌ
 مَا لَكَ عَلْمُ الْأَطْلَاقِ يَتَصَرَّفُ فِي ظِلْمِ
 الْمَطْلُوقِ كَيْفَ يَشَاءُ أَمَا نَسَبَةُ الظُّلْمِ
 إِلَيْهِمْ فَهِيَ تَنْزِيهِ لِمُتَوَاتِرِ الْأَخْتِيَارِ لَهُمْ
 وَأَخْتِيَارُ الْجَارِ فِي هَذَا هِيَ النَّسَبَةُ فَخَلَّ
 الْمَسْبُوبُ فِي قَلْبِ نَكْبٍ مِنْ غَيْرِ ضَرْفٍ وَقَدْ
 وَأَمَّا الْقَوْلُ بِضَعْفِ الْأَخْتِيَارِ فَلَا يَخْلُو
 إِمَّا أَنْ يُرَادَ بِهِ الضَّعْفُ بِالنَّسَبِ إِلَى
 لِحْتِيَارِهِ تَعَالَى فَهِيَ سَلَمٌ وَلَا تَرْتَابٌ فِيهِ
 لِأَحَدٍ وَكَذَا الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْأَسْتِقْلَالِ
 فِي صُدُوقِ الْأَعْمَالِ الْبِئْسَ مَسْأَلَةٌ وَأَمَّا
 الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْمَدِّ خَلِيَّةٍ لِلْحَقِيَّةِ
 فِي الْأَفْعَالِ فَهِيَ مُتَوَاتِرَةٌ وَهِيَ أَوْلَى الْمَسْئَلَةِ
 وَتَسْتَدِ الْمَنْعُ قَدْ مَرَّ مَقْصُودًا بِبَعْضِ أَنْ

تاثير سے قدرت ايشان مرا محض است
 نزد اشعری پس وحال آنکه نسبت نموده است
 حق سبحانه و تعالی ظلم را با ايشان در موضع متعده
 از کتاب مجید خود و مدار تیره صرف بدون تاثير
 و لوقی جمله تصحیح نمی نماید صدور ظلم را از ايشان
 آرے الامام و تعذیب حق صل علام عباد را
 بدون آنکه ايشان را اختیار سے حاصل بود صلا
 ظلم نیست چه او سبحانه مایکست علی الاطلاق
 تصرف نماید در ملک مطلق خود و بهر نهجیکه خواهد اما
 نسبت ظلم با ايشان پس تکریم شہوت اختیار را
 مرا ايشان را و احتمال تجب از اندرین مسئلہ
 خلاف متبادر است بدون متر و ن از کتاب
 آن کرده نشود و اما قول بضعفا اختیار پس
 خالی نیست که مراد بان اگر ضعف نسبت با اختیار
 حق است تعالی پس مسلم است و کسے دوران
 نزاع نیست و همچنین ضعف بمعنی عدم استقلال
 در صدور افعال نیز مسلم است و اما ضعف بمعنی
 عدم فعلیت اختیار و افعال پس مسلم نیست
 و آن اول مسئلہ است و سند منع مفسلا
 پیش ازین گذشتہ

منه تارة الى ذلك
 انهم يظلمون
 فانهم يظلمون
 فانهم يظلمون
 فانهم يظلمون
 فانهم يظلمون

منه تارة الى ذلك
 انهم يظلمون
 فانهم يظلمون
 فانهم يظلمون
 فانهم يظلمون
 فانهم يظلمون

يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَلَّفَ عِبَادَهُ
 بِقَدْرٍ طَائِفَتِهِمْ وَاسْتَطَاعَتِهِمْ وَخَفَّفَ
 فِي التَّكْلِيفِ لضعف خلقهم قَالَ
 اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَخَفِّفَ
 عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا كَيْفَ
 وَهُوَ سَجَّادٌ حَكِيمٌ رُفُوفٌ رَحِيمٌ
 لَا يَلِيْقُ بِالْحِكْمَةِ وَالرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ
 تَكْلِيفٌ مَا لَا يَسْتَطِيعُ لَهُ الْعَبْدُ فَلَمْ
 يَكْلِفْ رَفْعَ الصَّخْرَةِ الْعَظِيمَةِ الَّتِي كَانَتْ
 عَلَى رِجْلِ الْعَبْدِ بَلْ كَلَّفَهَا هُوَ الْبَسْبَسَ
 عَلَى الْعَبْدِ مِنَ الصَّلَاةِ الْمَشْتَمَلَةِ عَلَى
 الْقِيَامِ وَالسُّجُودِ وَالْقِرَاءَةِ لِلْبَيْتِ
 وَكُلِّ ذَلِكَ تَبْسِيرًا غَايَةً الْبَيْتِ وَكَذَلِكَ
 الصَّوْمُ مَثَلًا فِي هَيَاةِ الشَّهِوَةِ وَالْقِيَامُ
 أَيْضًا كَذَلِكَ إِذْ قَدَّرَ رَبُّنَا نِعْمَ الْعَشِيرِ
 وَلَمْ يَقْدِرْ رَبُّ الْكُلِّ وَاللِّتْفِيفِ مَثَلًا
 لَيْسَ كَمَا يَتَقَلَّبُ عَلَى الْعِبَادَةِ مِنْ كَمَالِ
 الرَّأْفَةِ حَتَّى يَجْعَلَ لِلْمَأْمُورِ خَلْفًا أَنْ يَعْكُرَ
 الْأَصْلَ فَيَجْعَلَ الْوَصْوَرَةَ خَلْفًا هُوَ الَّذِي
 وَكَذَا أَحْكَمَ بَانَ مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى

و استنیت که بختش حق تعالی تکلیف او را
 مرند بگان خود را با اندازه طاقت و استطاعت
 شان و اندرین تکلیف تخفیف را رعایت نموده
 است بضعیف فلقت ایشان چنانکه فرموده
 است حق تبارک و تعالی میخواهد خدا که بسبب
 کند از شما و انسان ضعیف آفریده شده است
 چگونه و حال آنکه او بجا با حکمت است و بار آفت
 و رحمت نسوزد حکمت است و رحمت او که تکلیف
 را بر او بچگونگی که او نتواند تحمل کند کرده است
 بنده را بر او شستن سنگ عظیم که آن را نتواند بردارد
 بلکه تکلیف داده است با آنچه آسان تر است
 بر عباد از نماز است چنانکه که مشغول اندر قیام کون
 و سجود و قرائت میسر و این همه که انسان اندر نعمت
 آسانی و همچنین روزه مثلاً در نهایت سهولت
 و زکوة نیز این چنین است زیرا که واجب گردانیده
 شده است به علم حسد و واجب گردانیده شده است
 تمام روز نصف مثلاً تا که دشوار نبود بر بندگان
 و از کمال رحمت است که مقرر فرموده است
 مرا سوره را بدان عوض بر تقدیر بعد اصل ضایع
 عوض ضعیف را مشعر ساخته و همچنین حکم فرموده که

و استنیت که بختش حق تعالی تکلیف او را

و استنیت که بختش حق تعالی تکلیف او را

و استنیت که بختش حق تعالی تکلیف او را

تَعْبَادِ صَلَاتِكَ قَاعِدًا وَمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْقَعْدِ
 سَلَى مَضْطَجِعًا وَكَذَا مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى
 السُّكُوعِ وَالسُّجُودِ صَلَى مُؤَمِّبًا إِلَى غَيْرِهِ
 سَمَا لَا يَخْفَى عَلَى الشَّاطِرِ فِي الْأَحْكَامِ
 الشَّرْعِيَّةِ بِنَظَرِ الْأَعْتَابِ وَالْإِنْصَافِ فَيَعِدُّ
 سَامًا التَّكْلِيفَاتِ الشَّرْعِيَّةِ فِي عَنَاءِ
 تَبْسُرِ وَنَهَايَةِ الشَّهْوَةِ وَيَطَالِعُ كَمَالَ
 تَرْفَعَةٍ مِنْهُ سُبْحَانَهُ عَلَى الْعِبَادِ فِي
 حَفَّاتِ تِلْكَ التَّكْلِيفَاتِ وَمِصْدَاقِ
 حَيْفِ التَّكْلِيفَاتِ مَتَى الْعَوَامُّ فِي بَاقِ
 تَكْلِيفَاتِ تِلْكَ مَوَالِدِ فَإِنَّ لِبَعْضِهِمْ
 زِيَادَةً فِي الصَّوْمِ الْمَفْرُوضِ وَبَعْضُهُمْ
 فِي الصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَاتِ وَعَلَى
 هَذَا الْقِيَاسِ وَمَا هَذَا الْقَمْنِ إِلَّا
 كَمَالَ التَّخْفِيفِ وَعَدَمُ وَجَدَانِ
 يَسْرِفِي آدَاءِ الْأَحْكَامِ لِلبَعْضِ مَنِي
 عَلَى رُجْحِ دِظْلَمَاتِ نَفْسَانِيَّةٍ وَكَذَلِكَ
 حَاطِعِيَّةٍ نَاشِئَةٍ عَنِ هَوَى النَّفْسِ
 كَمَا سَأَلَ الْمُتَّصِبَةَ بِعِبَادَاتِ اللَّهِ
 سُبْحَانَهُ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَبَّرَ عَلَى

هر که بر قیام قدرت ندارد و نشسته نماز گذارد هر که
 بر قعود قادر نبود و بر سجد و خضوع نماز گذارد و همچنین
 کسیکه بر رکوع و سجود قدرت نیابد یا شاره نماز
 او کند و سوائے اینها از آنچه مضمی نیست بر
 کسی که ناظر است در احکام شرعی بی نظر اعتبار
 و انصاف پس بیاید تمام احکام شرعی را در
 غایت یسر و نهایت سهولت و مطلق نماید
 کمال آفت او را سبحانه بر عباد و صعوبات آفرین
 آن تکلیفات شاید تخفیف این تکلیفات
 تمام عوام است و از رویا و تکلیفات از
 مامورات شرعی چه بعضی از ایشان ثمنای
 زیاده روزة فرض مینمایند و بعضی در نماز فرض
 و علی هذا القیاس و قیمت این مبنی
 اگر از جهت کمال رعایت تخفیف و عدم
 وجدان یسر در آداء احکام مر بعضی را
 بینی است بر وجود طلبات نفسانیه
 و کمورات طبعیه که ناشی است از هوا
 نفس آماره که ایستاده است بعد از
 حق سبحانه و تعالی فرمود
 حق سبحانه و تعالی و تعالی و شورا آمد

در احکام شرعی
 در احکام شرعی
 در احکام شرعی

غالی

الشِّرْكَيْنِ مَا دَعَوْهُمُ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ
 تَعَالَى وَإِنَّمَا الْكَلْبُ مِنَ الْأَعْمَالِ الْغَائِبِينَ
 فَأَلَمَ أَنْ مَرَّصَ الظَّاهِرَ مُوجِبَ الْعُسْرِ
 آدَاءَ الْأَحْكَامِ أَوْ كَذَلِكَ مَرَّصَ الْإِطْلَاقَ
 أَيْضًا مُوجِبَ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ
 الشَّرْحُ الشَّرْهَ لِإِبْطَالِ رُسُومِ النَّفْسِ
 الْأَمَّارَةِ وَتَرْفَعُ هَوَاجِجَهَا مَوْجِي النَّفْسِ
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرِّ يُعَدُّ عَلَى طَرَفِي الْقَبِيضِ
 فَذَلِكُمْ يَكُونُ وَجُودُ ذَلِكَ الْعُسْرِ
 كَيْسَلٌ وَجُودُهُ هُوَ النَّفْسُ فَيَقْدَرُ وَجُودُ
 الْهَوَى يَقْدِرُ الْعُسْرَ فَإِذَا انْتَهَى الْهَوَى
 كَلِمَتُهُ انْتَهَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَأَمَّا كَلَامُهُ
 بَعْضُ الصَّوْفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَائِقًا فِي نَفْسِي
 الْأَخْتِيَارِ أَوْ ضَعْفِهِ فَاصْلَمَ أَنْ كَلَامُهُمْ
 إِنْ لَمْ يَكُنْ مَطَابِقًا بِحُكْمِ الشَّرِّ يُعَدُّ
 قَلْبًا اِعْتِبَارًا لَمْ أَصْلًا فَكَيْفَ يَصِحُّ لِحُجَّةِ
 وَالْقَلْبِ فَإِنَّمَا الصَّالِحُ لِلْحُجَّةِ وَالْقَلْبِ
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشُّنَّةِ كَمَا وَافَقَ
 أَقْوَالَ هُمْ مِنْ كَلَامِ الصَّوْفِيَّةِ الْقَبْلُ وَمَا
 نَحَا لَهُمْ لَا يَقْبَلُ عَلَى أَنَا لِقَوْلِ الْصَّوْفِيَّةِ

برشته كان آنچه بخوانی ایشان را بان
 وزیر فرموده و هر آینه نماز و شواست مگر
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظاهر
 موجب عسر و ارا حکام است همین مرض
 باطن نیز موجب آن عسر است و حال آنکه
 شریعت عزرا برای ابطال آن من رسوم نفس
 آماره و ازاله هواجس آن وارد شده است
 پس هر نفس و متابعت شریعت بر طرفین
 نقیض اندک جرم وجود آن عسر میل باشد بر جرم
 هوائی نفس پس با ندادن عسر هر نفس موجود
 و آینه شود و چون هوائی نفس با تکمیل نفس
 گردد و عسر در احکام اصلا نماند و آن کلام بعضی
 از صوفیه در نفسی اختیار یا ضعف آن که سابقا
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق حکم
 شرعی نبوده و او را اصلا اعتباری نیست پس
 حجیت و تقلید را چگونه منزه شایان حجیت
 و تقلید اقوال علماء اهل سنت است و پس
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالفشان است
 غیر مقبول صحیح لهذا گوئیم که صوفیه

هذه الاقوال من كلام الصوفية

كذا في
 بيان

مستقيمة الأحوال لم يعجزوا و القدر
 عساک لانی الاحوال ولا فی الاحمال و
 لانی لا قول ولا فی العزم و المعارف
 و یلمون ان بقیة الخلاف مع الشریعة
 ناشیة عن ستم فی الحال و خلل فیہ
 و قصد الحال ما خالف الشریعة
 کحکمة و بالجمله بخلاف الشریعة دلیل
 انذقة و علامته الاتحاد علی ما فی
 الباب ان الصوفی لو تکلم بکلام
 مخالف للشریعة نأش عن الکشف
 فی غلبته الحال و سکر الوقت فهو
 معذور و کشفه غیر یصح و غیر صالح
 للفتنید بل یبغی ان یجعل کلامه
 و یصرف عن ظاهره فان کلامه الشکلی
 یجعل و یصرف عن الظاهر

مستقیم الأحوال از شریعت تجاوز نمیکنند
 نه در احوال و نه در اعمال و نه در
 اقوال و نه در علوم و معارف و میدانند
 که بقیة خلاف با شریعت ناشی است
 از ستم حال و احتمال بال ورنه مخالف
 شریعت حقه اصلا نمی بود بالجمله
 خلاف شریعت دلیل رتبه است
 و علامت اتحاد و غایة مراتب الباب
 اگر از بعض صوفیه کلام مخالف
 شریعت ناشی از کشف در غلبه حال
 و سکر وقت صادر شد معذور است
 و کشف او غیر صحیح که شایان تفسیر است
 بلکه لازم است که کلام او بر محل صحیح
 حل کرده شود و از ظاهر خود مصرف
 آید که کلام سکاری حل کرده میشود و از ظاهر خود

کتاب التوحید

هذا اما يتبرن في هذا المقام بعون الله سبحانه و تحسن توفيقه تعالى
 و الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى

مکتوب (۲۹۰) ووصد و نووم

بلا محمد باشم صدور یافت در بیان طریق که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت

الْمَشْرُوكِينَ مَا دَعَوْهُمْ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ
 نَعَالَى وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ أَهْلَكَ النَّاشِعِينَ
 فَكَمَا أَنَّ مَرَضَ الظَّاهِرِ مُوجِبٌ لِعُسْرِ
 آدَاءِ الْأَحْكَامِ كَذَلِكَ مَرَضُ الظَّاهِرِ
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ
 الشَّرْحُ الشَّرِيْفُ الْإِطَالُ رُغْمَ النَّفْسِ
 الْأَمَانَةِ وَرَفَعَهَا جِسْمًا مَبْرُورًا
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرِيْعَةِ عَلَى طَرَفِ الْقَبِيضِ
 فَلَا جَرَمَ بِكَوْنِ وَجُودِ ذَلِكَ الْعُسْرِ
 دَلِيلًا وَجُودَهُ وَهُوَ النَّفْسُ فَيَقْدَرُ وَجُودُ
 الْهَوَى يَقْدِرُ الْعُسْرَ فَإِذَا انْتَقَى الْهَوَى
 كَلِيَةً انْتَقَى الْعُسْرَ رَأْسًا وَإِنَّمَا كَلَامُ
 بَعْضِ الصُّوفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَابِقًا فِي نَعْيِ
 الْأَخْتِيَارِ أَوْ ضَعْفِهِ فَاحْتَلَمْنَا أَنْ كَلَامَهُمْ
 إِنْ لَمْ يَكُنْ مُطَابِقًا بِالْحُكْمِ الشَّرِيْفِ بَعْدَ
 فَلَا اعْتِبَارًا كَمَا أَصْلًا فَكَيْفَ يُعْبَلُ لِلْحُجَّةِ
 وَالْتَقْلِيدِ وَإِنَّمَا الصَّالِحُ لِلْحُجَّةِ وَالْتَقْلِيدِ
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشَّدِيدِ فَهَذَا رَافِقُ
 أَقْوَالِهِمْ مِنْ كَلَامِ الصُّوفِيَّةِ يُقْبَلُ وَمَا
 حَاكَمَهُمْ لَا يُقْبَلُ عَلَى أَنَّ الْقَوْلَ بِالصُّوفِيَّةِ

برش مکان آنچه بخوانی ایشان را بان
 وزیر فرموده و هر آینه نماز و شواست مگر
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظاهر
 موجب عسر و آزار احکام است همچنین مرض
 باطن نیز موجب آن عسر است و حال آنکه
 شریعت غیر از برائت ابطال این رسوم نفس
 آماره و ازاله هوس آن وارد شده است
 پس هوس نفس و متابعت شریعت بر دو طرف
 تقیض اندلجرم وجود آن عسر دلیل باشد بر
 هوس نفس پس باندازه عسر هوس نفس موجود
 دانسته شود و چون هوس نفس با کفایت
 گردد و عسر در احکام اصلا نماند و اما کلام بعضی
 از صوفیه در نفی اختیار یا ضعف آن که سابقا
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق حکم
 شرعی نباشد و او را اصلا اعتباری نیست پس
 حجیت و تقلید را چگونه منزه نمایان حجیت
 و تقلید اقوال علماء و اهل سنت است و پس
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالفشان است
 غیر مقبول می‌گردد اینگونه که صوفیه

در بیان این کلام در کتاب...

در بیان این کلام...

المستقيمة الأحوال لم يعبادوا والفقير
 أصلاً لا في الأحوال ولا في الأعمال ولا
 لا في الأقوال ولا في العلوم والمعارف
 أو يعلمون أن بقية الخلاق مع الشريعة
 ناشية عن سقيم في الحال مفضل فيه
 ولو صدق الحال ما خالف الشريعة
 الحقة وبإجماله خلاف الشريعة دليل
 الزنادقة وعلمة الإمام غايه ما في
 الباب أن الصوفي لو تكلم بكلام
 مخالف للشريعة ناشية عن الكشف
 في غلبته الحال وسكر الوقت فهو
 معذور وكشفه غير صحيح وغير صالح
 للتقليد بل ينبغي أن يجعل كالم
 ويصرف عن ظاهره فإن كاهن الشكاري
 يجعل ويعترف عن الظاهر

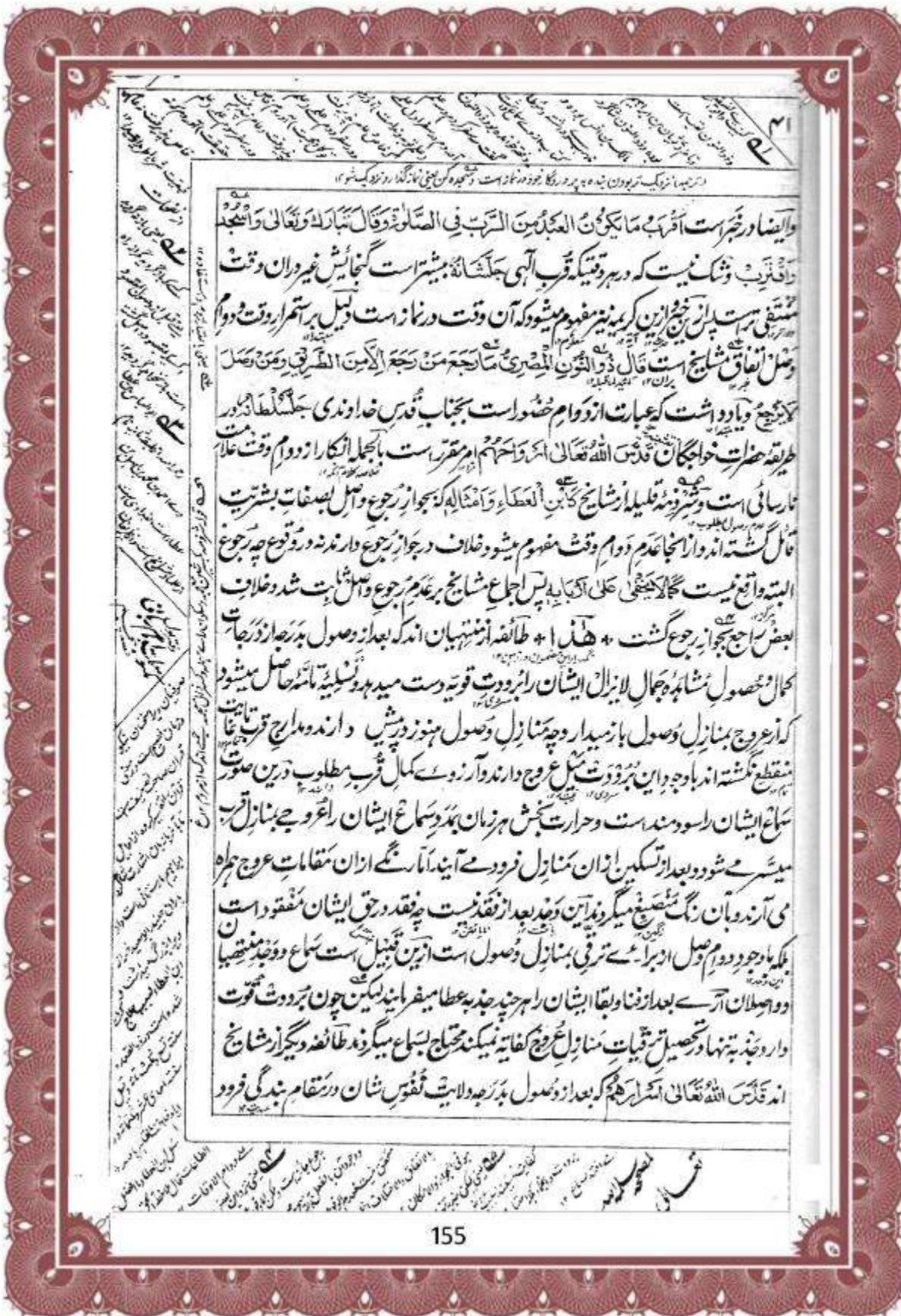
مستقيم الأحوال از شریعت تجاوز میکنند
 نه در احوال و نه در اعمال و نه در
 اقوال و نه در علوم و معارف و میدانند
 که بقیه خلاف با شریعت ناشی است
 از سقیم حال و اختلال بال و نه مخالف
 شریعت حقه اصلاً نه بر وجهی بلکه
 خلاف شریعت دلیل زندقه است
 و علامت آنها و غایه منافق الباب
 اگر از بعض صدوقیه کلامی مخالف
 شریعت ناشی ادکشف در غلبه حال
 و سکر وقت صادر شد معذور است
 و کشف او غیر صحیح که شایان تقلید نیست
 بلکه لازم است که کلام او بر محل صحیح
 حل کرده شود و از ظاهر خود منصرف
 زیرا که کلام سکاری حل کرده میشود و از ظاهر خود

کتابت المراسم

هذا ما كتبه في هذا المقام بعين الله سبحانه وحسن توفيقه تعالى
 والحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى

مکتوب (۲۹۰) ووصد و نووم

بلا حمد باشم صد و ریانت در بیان طریق که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت



در زمین از یک تریبون بنده پروردگار خود را نماز است و چه در آن کجی نمازگاه را نوزاد کند

وایضا در خبر است آفریده ما یکون العبد من السرته فی الصلوة وقال تبارک و تعالی و استجود
 و آق نوب و شک نیست که در هر وقتیکه قرب آبی جلگشانه بیشتر است گنجایش غیر در آن وقت
 مستغنی است پس این سخن را در هر وقت که آن وقت در نماز است و لیل بر آسمان وقت دوم
 و من اتفاق شایع است قال ذوالقون المصری ما اجمع من سجعة الاکین الطریق و من وصل
 لا یجمع و یاد داشت که عبارت از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی جلگشانه و در
 طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی است و احکام آن مقتضای است با جمل انکار از دوام وقت خلا
 نارسائی است و غیر از تلبیه از شایع گمان اعطاء و امثالیه که مجاز رجوع و اصل بصنفا بشربت
 قابل گشته اند و از آنجا عدم دوام وقت مفهومی میشود و خلاف در مجاز رجوع دارند در وقوع چه رجوع
 البته واقع نیست کما لا یحتمل علی آنکه باید پس اجماع شایع بر عدم رجوع و اصل ثابت شد و خلاف
 بعضی را چه مجاز رجوع گشت و هذا به طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرجه از درجات
 کمال وصول مشابه حال لایزال ایشان را برودت قویه دست میدهد و تلبیه مانده حاصل میشود
 که از عروج بمنزله وصول باز میدار و چه منازل وصول هنوز در پیش دارند و مراجع قریب تا
 منقطع نگشته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و از روی کمال قرب مطلوب درین صورت
 سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بعد و سماع ایشان را عروج بمنزله قرب
 میسر می شود و بعد از تسکین از آن منازل فرود می آیند اما رنگه از آن مقامات عروج جمله
 می آزند و بان رنگ منقطع میگردد و این وقت بعد از تقدیر است چنانچه در حق ایشان مضمود است
 بلکه با وجود دوام وصل از برای آنکه ترقی بمنزله وصول است ازین قبیل است و وجود منتهیان
 دو اصل است از آنکه بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب عطا میفرمایند لیکن چون برودت قوت
 دارد و جذبتهنها در تحصیل تزیات منازل عروج کفایت نمیکند محتاج بسماع بیگانه طائفه دیگر از شایخ
 اند قدس الله تعالی است که بعد از وصول بدرجه ولایت نفوس شان در مقام بندگی فرود

در زمین از یک تریبون بنده پروردگار خود را نماز است و چه در آن کجی نمازگاه را نوزاد کند
 در زمین از یک تریبون بنده پروردگار خود را نماز است و چه در آن کجی نمازگاه را نوزاد کند
 در زمین از یک تریبون بنده پروردگار خود را نماز است و چه در آن کجی نمازگاه را نوزاد کند
 در زمین از یک تریبون بنده پروردگار خود را نماز است و چه در آن کجی نمازگاه را نوزاد کند

درین وقت را بی مناعت و محی براحت عملی کن بر کعبه

می آیند و از روح ایشان بی فراحت نفوس در مقام اصلی خود متوجه جناب قدس اندر بزم
از مقام نفس مطمئنه که در مقام بندگی متکبران ذرا غش گشته است مدد بر روح میرسد روح را بواسطه
آن امداد و تما سبب خاصه بطلوب پیدا میکرد و اگر این تکرار این بیبادات است و تکلیف
در او است حقوق بندگی و طاعات میل غریب در نهاد ایشان کم است و شوق مضمو و در لوح
شان قلیل هنوز مبتابعت است حین وقت ایشان لا یح است و کمال اتباع سنت پیدا
بصیبت شان ممکن لاجرم حدیقه بصر ندر از دور چیز می بینند که نزدیکان در انصار آن جز
چرخند عروج کمتر دارند اما توانی آمد و بنور اصل منتور و در همان مقام شان عظیم دارند و جلیل
القدر اند ایشان را احتیاج بسماع و وجد نیست عبادات ایشان را کار سماع میکنند و نوریت
اهل از عروج کفایت می بخشند جامعه مقلدان اذ اهل سماع و وجد که عظیم شان این بزرگواران و ا
نمیستند خود را از عشاق می گیرند و ایشان را از زود گو میا عشق و محبت را منحصراً در نفس و وجد
میدانند و طایفه دیگر از منتیپیان آنانند که بعد از قطع سبالک سیرالی آمد و تحقق به بقایا نماند
ایشان را جذب قوی عنایت می فرمایند و انقلاب اینچنان کشان کشان می برند برودت
انجا از سیرت منوع است و تشکیک ایشان را غم جانز در عروج محتاج با موعود زمینند سماع و قصر
در شگفتای جلوت ایشان با نیست و وجد و تواجد را با ایشان کار نه بان عروج انجلی
به نهایت نهایت مرتبه مکن الوصول میرسد و بواسطه متابعت آن سرور علی بن ابی طالب و انوار
و انوار کلمات و الحقیات از مقام سبالک مخصوص بان سرور است حکایه الصدق و المعینه نصیب می یابند
این نوع وصول مخصوص طایفه افراد است اقطاب نیز از مقام نصیب ندارند و محض فضل بر روی
بجمله طائفه این نوع و اهل نهایت نهایت را عالم باز گردانند و نوریت مستعدان با حواله نمایند
نفس در مقام بندگی فرود می آید و روح او بخرج نفس متوجه جناب مقدس است و است که جامع کمال است
قوتی است و عادی تکلیفات طلبیه و اعنی بالقلب همتی است که از کمال کلمات و علوم مقامات
نورشدن ^{در کعبه}

نوعی از مشیقات است
مشق است
مشق است
مشق است
مشق است
مشق است
مشق است
مشق است
مشق است
مشق است

فطنی و معارف کما راجح صلی او را بیشتر است بلکه آنجا که اوست نه نخل است و نه اصل از نخل و فصل
 او را گذرانیده اند این نوع کامل مکل بسیار عزیز الوجود است اگر بعد از قرون متطاوله و آزرینه
 متباعده بظهور آید هم معتقدیم است عالمی از وی منور گردد قطرها و شانی امرض قلب سبب
 و توجیه او واقع اخلاق رونبه نام ضمیمه اوست که مدارج خروج را تمام کرده در مقام بنامی فرو آمده است
 و ارام و انس بجادات گرفته بقام سبب ^{بسیار} که فوق آن مقام نیست و در مقامات ولایت ازین
 طائفه بعضی را انتخاب نموده مشرف میسازند و قابلیت منصب محبوبیت نیز ایشان را مسلم است
 جامع جمیع کمالات مرتبه ولایت است و عاوی تمام مقامات و رجحان دعوت از ولایت خاصه نبوت
 بهره مند است با جمله در شان او این مصراع صادق است ^{مقصود} آنچه خوبان همه دارند نونهاداری
 به هینا اوست بری راسع و وجد حضرت است و زمانی خروج هر چیست بشر الطواق شود ششمه از شرا
 سماع و از این مکتوب تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی و جدا و معلول است حال او و بقال
 حرکت ابوعبی است شکرک او شوب هوای نفسانی ^{و شکی نیست} بانگ تدبیر من که کیست من که کیست
 الْقُلُوبِ وَالْكَوَابِ الْقُلُوبُ مَتَوَسِّطُونَ بَيْنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْمُنْتَهَيْنِ وَالْمُنْتَهَى هُوَ الْمَعْنَى فِي اللَّهِ
 وَالْبِقَابُ فِي اللَّهِ وَهُوَ الْوَالِدُ الْوَالِدِ وَالْمَوْلَى فِي بَعْضِ الْوُجُوهِ كَرَأْسِ
 لَا يَكْفِيكَ فَطْعَمًا أَبَدًا الْإِدِينِ بِالْحَمْدِ سَمَاعِ مَتَوَسِّطُونَ رَانَفَعِ اسْتِ وَقِسْمِ انْمُنْتَهِيَانِ رَانِيَزِ حِنَانِكُمْ
 بِالْإِذْنِ شَتِ لَيْكِنْ بَابِدِ نَسْتِ كَهْ أَرْبَابِ قُلُوبِ رَانِيَزِ سَمَاعِ مَطْلَقًا مَنَاجِ الْبِيَمِيَّتِ بَلْ كِهْ جَاعِدِ اسْتِ
 كِهْ بِدَوْلِتِ جَدْبِ مَشْرُفِ نَشْدِهْ اَنْدِ بِرِيَاضَاتِ وَجَاهِدَاتِ شَاقِهْ مِي خَوَانِدِ كِهْ قَطْعِ سَافَتِ نَمَائِيَجِ سَمَاعِ
 وَوَجِدِ دِينِ صَوْرَتِ اِيْنِ جَاعِدِ رَامِدِ رَمَعَاوِنِ اسْتِ وَاگر اَرْبَابِ قُلُوبِ اَزِ مَجْدُوبَانِ بَاشُنْدِ
 قَطْعِ سَمَاعِ كِهْ سِيْرَ اِيْشَانِ زَابَدِ وَجَدِبِهْ اسْتِ مَنَاجِ سَمَاعِ نِيَسْتِنْدِ وَنَمِيَزِ بَابِدِ نَسْتِ كِهْ سَمَاعِ اَرْبَابِ
 قُلُوبِ نَمِيَزِ مَجْدُوبِ رَامِدِ مَطْلَقًا نَافِعِ اسْتِ بَلْ كِهْ اَنْفَاقِ اَزِ اِيْنِ مَشْرُوطِ بَشَرِ اَطِ اسْتِ وَدِدِ فِيهَا
 تَخَرُّصُ الْقِتَادِ وَاَوْحَلَهُ اَنْ شَرِ اَطِ عَدَمِ اِعْتِقَادِ اسْتِ كِهْ اَلِ نَخْوِشِ وَاگر بِتَمَامِ خُوْمِ مَقْدِرِ اسْتِ

نوع کامل مکل بسیار عزیز الوجود است اگر بعد از قرون متطاوله و آزرینه متباعده بظهور آید هم معتقدیم است عالمی از وی منور گردد
 قطرها و شانی امرض قلب سبب و توجیه او واقع اخلاق رونبه نام ضمیمه اوست که مدارج خروج را تمام کرده در مقام بنامی فرو آمده است
 و ارام و انس بجادات گرفته بقام سبب که فوق آن مقام نیست و در مقامات ولایت ازین طائفه بعضی را انتخاب نموده مشرف میسازند
 و قابلیت منصب محبوبیت نیز ایشان را مسلم است جامع جمیع کمالات مرتبه ولایت است و عاوی تمام مقامات و رجحان دعوت از ولایت خاصه نبوت
 بهره مند است با جمله در شان او این مصراع صادق است آنچه خوبان همه دارند نونهاداری به هینا اوست بری راسع و وجد حضرت است
 و زمانی خروج هر چیست بشر الطواق شود ششمه از شرا سماع و از این مکتوب تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی و جدا و معلول است حال او و بقال
 حرکت ابوعبی است شکرک او شوب هوای نفسانی بانگ تدبیر من که کیست من که کیست بانگ تدبیر من که کیست من که کیست

عنه واصل اهل سابقه اند

مجبوری است آرزو سماع اور انہرے از عروج می بخشد اما بعد از سکین ازان مقام فرود می آید
 و مثل نظریه گران است که در کتب اکابر تصحیح الاحوال نگارین المعارف بخبر رسیده اند که اکثر
 آنها در بنا کے ان وقت مفقود است بلکه این قسم سماع و قوس که درین وقت شائع شده است
 و این نوع اجتماع که درین اوان متعارف گشته است شک نیست کہ مقصود محض است و منافی صرف
 عروج در اینجا معنی ندارد و مفقود در آن صورت تصور نیست اندا و اعانت از سماع درین محل
 مفقود است حضرت و منافات موجود و تمثیلی به سماع و قوس هر چند نسبت به بعضی منتصیان
 نیز کار است لیکن ایشان چون هنوز مراتب عروج در پیش دارند انا و ساط اند و مراتب عروج
 ممکن الحصول تمام نمیکنند حقیقت انتها ازینها مفقود است نهایت گفتن باعتبار نهایت سیر
 الی الله است و نهایت این سیر تاسمی است که سالیک منظر آنست بعد از ان سیر در ان اسم
 و صایععلق به است و چون از اسم و جمیع صایععلق به صایعکشف علی آرد باید گذشتہ بمقام شخصی
 برسد و در اینجا بقائے پیدا کنند نتیجی حقیقی است و فی الحقیقت نهایت سیر الی الله درین صورت
 است نهایت اول را که نهایت تاسم است نیز نهایت سیر الی الله اعتبار کرده اند و باعتبار فنا
 و بقائے که در آن مرتبه حاصل میشود اطلاق اسم ولایت نموده اند و آنکه گفته اند که سیر فی الله نهایت
 نیست این سیر در وقت بقا است و بعد از سطح منازل عروج معنی نه نهایتی آن نیست که
 اگر سیر در آن اسم واقع شود و تفصیل شیونات مندرجه در آن متحقق گردد و برگزین نهایت آن رسد چه هر اسم
 شش شیونات مندرجه نه نهایت است اما در وقت عروج اگر نخواهند که اول از ان اسم گذرانند
 تواند بود که بیک قدم آن اسم را طے نماید و بجایه نهایت برسد و اگر همانجا مستهلک گشت ز پس
 شرافت و اگر برائے تزیینت خلق بارش آوردند ز پس فضیلت گمان نمکنی که وصول بان اسم
 امر آسان است چنانچه می باید کند تا باین دولت مشرف سازند و تا اگر ازین میان باین نعمت
 قصوب سرفراز گردانند و آنکه توان رهنمیزی و تقدیرس خیال سبکی بسا است که عین تشبیه و تقصیر است

عروج در اینجا معنی ندارد و مفقود در آن صورت تصور نیست اندا و اعانت از سماع درین محل مفقود است حضرت و منافات موجود و تمثیلی به سماع و قوس هر چند نسبت به بعضی منتصیان نیز کار است لیکن ایشان چون هنوز مراتب عروج در پیش دارند انا و ساط اند و مراتب عروج ممکن الحصول تمام نمیکنند حقیقت انتها ازینها مفقود است نهایت گفتن باعتبار نهایت سیر الی الله است و نهایت این سیر تاسمی است که سالیک منظر آنست بعد از ان سیر در ان اسم و صایععلق به است و چون از اسم و جمیع صایععلق به صایعکشف علی آرد باید گذشتہ بمقام شخصی برسد و در اینجا بقائے پیدا کنند نتیجی حقیقی است و فی الحقیقت نهایت سیر الی الله درین صورت است نهایت اول را که نهایت تاسم است نیز نهایت سیر الی الله اعتبار کرده اند و باعتبار فنا و بقائے که در آن مرتبه حاصل میشود اطلاق اسم ولایت نموده اند و آنکه گفته اند که سیر فی الله نهایت نیست این سیر در وقت بقا است و بعد از سطح منازل عروج معنی نه نهایتی آن نیست که اگر سیر در آن اسم واقع شود و تفصیل شیونات مندرجه در آن متحقق گردد و برگزین نهایت آن رسد چه هر اسم شش شیونات مندرجه نه نهایت است اما در وقت عروج اگر نخواهند که اول از ان اسم گذرانند تواند بود که بیک قدم آن اسم را طے نماید و بجایه نهایت برسد و اگر همانجا مستهلک گشت ز پس شرافت و اگر برائے تزیینت خلق بارش آوردند ز پس فضیلت گمان نمکنی که وصول بان اسم امر آسان است چنانچه می باید کند تا باین دولت مشرف سازند و تا اگر ازین میان باین نعمت قصوب سرفراز گردانند و آنکه توان رهنمیزی و تقدیرس خیال سبکی بسا است که عین تشبیه و تقصیر است

در وقت عروج که در آن وقت اول نهایت است و
 آنکه در وصول بان اسم تمام نیستی

بلکه بسیار است از مراتب که تو آنرا تمیز نیتالی میکنی از مقام روح نیز باین تر است تمیزی که فوق العرش
 ترا متمیز می شود و نیز داخل اثره تشبیه است و آن مکتوب منزه از عالم افراس است چه عرش محمد و حجاب
 و متفکرات العباد است عالم ارواح ما در عالم حیات و انبعاث است چه روح لامکانی است در
 مکان نمیگنجد و روح را در ما و ارواح اشیاء نمودن ترا در وهم فیندازد که روح از تو بعید است مست
 و دور و دراز در بیان تو و روح است نه چنین است روح را نسبت با جمیع اکتب با وجود لامکانیت
 برابر است ما در عالم عرش گفتن معنی دیگر دارد و تا با خجاستی متوانی دریافت طائفه از صوفیه که نیز
 روحی رسیده اند و فوق العرش از در یافته اند تمیز الهی بکاشانه تصور نموده اند و علوم بسیار
 آن مقام را از علوم علم گفته و نیز استوار درین مقام عمل کرده و سخن آنست که آن نور نور روح
 است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه می پیداشده بود اما چون عنایت
 خداوندی جل شطآنه ازان و بر طره گذراننده دانست که آن نور نور روح بودند نور الهی جل شطآنه
 اعلم الله الذی هدانا لهذا انما كنا لله لکن لولا ان هدانا الله لولنا الضلاله و چون روح لامکانی است
 و بصورت بیجونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یحیی الموتی و هو
 یهدی الی صراط مستقیم و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرودی آینه و بان بقا
 پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام
 فرق بعد جمع تصور میکنند اشیاء این مغالطات صوفیه را بسیار است و حق سبحانه و تعالی العالم
 عن مغان الاغلاط و محال است با بدو آنست که روح هر چند نسبت با عالم بیجونی است
 اما نظریه بیجونی حقیقی داخل دائره چو نیست گویا بر رخ است در میان عالم چون و در میان جنان
 تقدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در و صیح است بخلات
 چون حقیقی که چون را بوسه صمدی راه نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد
 پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از او از مکان می باید گذشت و بعد از آن

این مقام را از علوم علم گفته و نیز استوار درین مقام عمل کرده و سخن آنست که آن نور نور روح است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه می پیداشده بود اما چون عنایت خداوندی جل شطآنه ازان و بر طره گذراننده دانست که آن نور نور روح بودند نور الهی جل شطآنه اعلم الله الذی هدانا لهذا انما كنا لله لکن لولا ان هدانا الله لولنا الضلاله و چون روح لامکانی است و بصورت بیجونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یحیی الموتی و هو یهدی الی صراط مستقیم و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرودی آینه و بان بقا پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام فرق بعد جمع تصور میکنند اشیاء این مغالطات صوفیه را بسیار است و حق سبحانه و تعالی العالم عن مغان الاغلاط و محال است با بدو آنست که روح هر چند نسبت با عالم بیجونی است اما نظریه بیجونی حقیقی داخل دائره چو نیست گویا بر رخ است در میان عالم چون و در میان جنان تقدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در و صیح است بخلات چون حقیقی که چون را بوسه صمدی راه نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از او از مکان می باید گذشت و بعد از آن

در مرتب الامکانیت عالم از قوا را نیز سه باید نمود آن زمان تا آن اسم رسد که خواجہ پندار که در و
وصول است به حاصل خواجہ بچونند از نیست به حق سبحانہ و تعالیٰ کہ در این عالم خلق عالم
انفست و در این عالم از مراتب انما و شایستگی است ظلاً و اصلاً انما و تفصیلاً و در این عالم از این
مراتب ظنی و صلی و کونی و آبی و اجالی و بیلی مطلوب حقیقی را می باجیست تا اگر این بحث بچونند
و که ام صاحب دولت را این سعادت شرف سازند ذلک فضل اللہ یمنی من یشاء و اللہ
ذو الفضل العظیم یمت بند باید داشت و هر چه در راه برست افتد نجات بناید کرد و در ما و راه
و را می باجیست که کف الوصول الی سعاده و در دنیا قلل الجبال و در دهن میوه
تبدیل خیر و در اصل و استمرار وقت کے اسم علم است که بعد از تحقق فنا مطلق بقاء باقی
شرف شده باشد و علم حصولی او بعد از حضوری تبدیل یافته است این بحث به بیان شرح از این
بر آنکه هر یک عالم را از او ذات خود حاصل میگردد و طریق حصول آن حصول صورت معلوم
است و در این عالم علم حصولی است و هر یک که محتاج بحصول صورت نباشد آن علم ذات خود
علم حصولیست چه ذات بنفسه حاضر عالم است و در علم حصولی تا صورت معلوم حاصل است و در وقت
شروع حاصل است و چون آن صورت از ذوق زایل گشت آن توجیه ذوق نیز زایل گشت
پس دوام توجیه در علم حصولی محال عادی است بخلاف در علم حصولی که تعلقات از معلوم در اینجا
غیر تصور است چنانچه تحقق آن علم حصولی است و چون این حضور دائمی است علم نیز دنیا
دائم باشد پس زوال توجیه از ذات خود ممکن نباشد و در بقا با علم است حصولی که زوال آن متصور است
کمان کنی که بقا با علم است از آنکه خود را همین حق یابی چنانکه بعضی ازین طائفه حق یقین را
این عبارت تعبیر نموده اند که چنین است بقا با علم که بعد از فنا مطلق میسر شود این قسم معلوم و ثابت
نار و این حق یقین که بعضی گفته اند مناسبت بقا با علم است که در حقیقت دست میدهد بقا با علم که
مقصود است و دیگر است مع ذوق این مع نشانی بخدا بخشی چه پس تکرار توجیه و دوام حضور

مراتب الامکانیت عالم از قوا را نیز سه باید نمود آن زمان تا آن اسم رسد که خواجہ پندار که در و
وصول است به حاصل خواجہ بچونند از نیست به حق سبحانہ و تعالیٰ کہ در این عالم خلق عالم
انفست و در این عالم از مراتب انما و شایستگی است ظلاً و اصلاً انما و تفصیلاً و در این عالم از این
مراتب ظنی و صلی و کونی و آبی و اجالی و بیلی مطلوب حقیقی را می باجیست تا اگر این بحث بچونند
و که ام صاحب دولت را این سعادت شرف سازند ذلک فضل اللہ یمنی من یشاء و اللہ
ذو الفضل العظیم یمت بند باید داشت و هر چه در راه برست افتد نجات بناید کرد و در ما و راه
و را می باجیست که کف الوصول الی سعاده و در دنیا قلل الجبال و در دهن میوه
تبدیل خیر و در اصل و استمرار وقت کے اسم علم است که بعد از تحقق فنا مطلق بقاء باقی
شرف شده باشد و علم حصولی او بعد از حضوری تبدیل یافته است این بحث به بیان شرح از این
بر آنکه هر یک عالم را از او ذات خود حاصل میگردد و طریق حصول آن حصول صورت معلوم
است و در این عالم علم حصولی است و هر یک که محتاج بحصول صورت نباشد آن علم ذات خود
علم حصولیست چه ذات بنفسه حاضر عالم است و در علم حصولی تا صورت معلوم حاصل است و در وقت
شروع حاصل است و چون آن صورت از ذوق زایل گشت آن توجیه ذوق نیز زایل گشت
پس دوام توجیه در علم حصولی محال عادی است بخلاف در علم حصولی که تعلقات از معلوم در اینجا
غیر تصور است چنانچه تحقق آن علم حصولی است و چون این حضور دائمی است علم نیز دنیا
دائم باشد پس زوال توجیه از ذات خود ممکن نباشد و در بقا با علم است حصولی که زوال آن متصور است
کمان کنی که بقا با علم است از آنکه خود را همین حق یابی چنانکه بعضی ازین طائفه حق یقین را
این عبارت تعبیر نموده اند که چنین است بقا با علم که بعد از فنا مطلق میسر شود این قسم معلوم و ثابت
نار و این حق یقین که بعضی گفته اند مناسبت بقا با علم است که در حقیقت دست میدهد بقا با علم که
مقصود است و دیگر است مع ذوق این مع نشانی بخدا بخشی چه پس تکرار توجیه و دوام حضور

المرتب - فایده لایزال الی الابد - ولا تفرق حقیقت و کسرا

بنا بر این که
در مرتب الامکانیت
عالم از قوا را نیز
سه باید نمود آن
زمان تا آن اسم
رسد که خواجہ
پندار که در و
وصول است به
حاصل خواجہ
بچونند از نیست
به حق سبحانہ
و تعالیٰ کہ در
این عالم خلق
عالم انفست و
در این عالم از
مراتب انما و
شایستگی است
ظلاً و اصلاً
انما و تفصیلاً
و در این عالم
از این مراتب
ظنی و صلی و
کونی و آبی و
اجالی و بیلی
تولوب حقیقی
را می باجیست
تا اگر این بحث
بچونند و که
ام صاحب دولت
را این سعادت
شرف سازند
ذلک فضل اللہ
یمنی من یشاء
و اللہ ذو الفضل
العظیم یمت
بند باید داشت
و هر چه در
راه برست
افتد نجات
بناید کرد و
در ما و راه
و را می باجیست
که کف الوصول
الی سعاده و
در دنیا قلل
الجبال و در
دهن میوه
تبدیل خیر و
در اصل و
استمرار وقت
کے اسم علم
است که بعد
از تحقق فنا
مطلق بقاء
باقی شرف
شده باشد و
علم حصولی
او بعد از
حضوری
تبدیل یافته
است این بحث
به بیان شرح
از این بر آنکه
هر یک عالم
را از او ذات
خود حاصل
میگردد و
طریق حصول
آن حصول
صورت معلوم
است و در این
عالم علم
حصولی است
و هر یک که
محتاج
بحصول
صورت
نباشد آن
علم ذات
خود علم
حصولیست
چه ذات
بنفسه
حاضر
عالم است
و در علم
حصولی تا
صورت
معلوم
حاصل است
و در وقت
شروع
حاصل است
و چون آن
صورت
از ذوق
زایل
گشت
آن
توجیه
ذوق
نیز
زایل
گشت
پس
دوام
توجیه
در
علم
حصولی
محال
عادی
است
بخلاف
در
علم
حصولی
که
تعلقات
از
معلوم
در
اینجا
غیر
تصور
است
چنانچه
تحقق
آن
علم
حصولی
است
و چون
این
حضور
دائم
است
علم
نیز
دنیا
دائم
باشد
پس
زوال
توجیه
از
ذات
خود
مکن
نباشد
و در
بقا
با
علم
است
حصولی
که
زوال
آن
متصور
است
کمان
کنی
که
بقا
با
علم
است
از
آنکه
خود
را
همین
حق
یابی
چنانکه
بعضی
از
این
طائفه
حق
یقین
را
این
عبارت
تعبیر
نموده
اند
که
چنین
است
بقا
با
علم
که
بعد
از
فنا
مطلق
میسر
شود
این
قسم
معلوم
و
ثابت
نار
و
این
حق
یقین
که
بعضی
گفته
اند
مناسبت
بقا
با
علم
است
که
در
حقیقت
دست
میدهد
بقا
با
علم
که
مقصود
است
و
دیگر
است
مع
ذوق
این
مع
نشانی
بخدا
بخشی
چه
پس
تکرار
توجیه
و
دوام
حضور

در صورت بقا با مد ثابت شد پیش از تحقق ببقا با مد دوم ممکن نیست اگر چه بسیار را پیش از
سیدن باین مقام این معنی متوجه میشود علی الخصوص در طریقہ علیہ نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ عنہ
و الحقیقہ ساقیہ کتب و الصحاب ما ألهمت و الله تعالی اعلم بالصواب والیک تعالی المکرم و الذکاء
الحمد لله رب العالمین أو لا و آخر الصلوة والسلام علی رسولہ و آئمة و صحبہ

مکتوب و صد و شتادو ششم

بمولانا امان اللہ نقویہ صد دریافت در بیان اعتقاد صحیح که ما خود از کتاب و سنت است بر وفق آرا
صائب اهل سنت و جماعه و رجوعه که از کتاب و سنت خلاف معتقدات اهل سنت و جماعه نمیده اند
و با کشف اهل حق معلوم ساخته اند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** بدان که شک که الله تعالی
والله مک سوا الصراط که از جمله ضروریات طرق سالک اعتقاد صحیح است که علماء اهل سنت از
از کتاب و سنت و آثار سلف استنباط فرموده اند و کتاب و سنت را محمول و شهن بر معانی که جمیع علماء
اهل حق یعنی علماء اهل سنت جماعت آن معانی را از آن کتاب سنت فهمیده اند نیز ضروریست
و اگر بالفرض خلاف آن معانی مفهومه کشف و الهام امری ظاهر شود آن را اعتبار نباید کرد و از آن
استعاذہ باید نمود کسلاً آیات و احادیث که از ظواهر آنها توجیه وجود مفهوم میشود و همچنین احاطه سربا
و قرین معینت و اتمیه معلوم میگردد و چون علماء اهل حق از آن آیات و احادیث این معانی نه فهمیده اند
اگر در آنکس راه بر سالک این معانی منکشف شود و موجود جزئی که نیاید یا او را بالذات محیط و اند
و قریب و آتیا بد هر چند او درین وقت بواسطه غلبه حال و سکر وقت معذور است اما باید که همیشه در تحقیق
و معانی الهی متضرع باشد که او را ازین و زطر بر آورده اموریکه مطابق آراء صائب علماء اهل حق
است بروی منکشف گرداند و هر موکس از غفلت و غفارت حصه ایشان ظاهر نسا و باجک معانی غیبی
علماء اهل حق را صدق کشف خود باید ساخت و محکم آنها خود را جزو این نباید و پشت چو معانی که

سے تو محکم مطمئن رہ کر اپنے رفو عامہ پہنچے جسے شک و کھچ کیا ہوا ہاں دوران کو ماضی نہ کہتے ہوں

لسے تو محکم مطمئن رہ کر اپنے رفو عامہ پہنچے جسے شک و کھچ کیا ہوا ہاں دوران کو ماضی نہ کہتے ہوں
مکتوب و صد و شتادو ششم
بمولانا امان اللہ نقویہ صد دریافت در بیان اعتقاد صحیح که ما خود از کتاب و سنت است بر وفق آرا
صائب اهل سنت و جماعه و رجوعه که از کتاب و سنت خلاف معتقدات اهل سنت و جماعه نمیده اند
و با کشف اهل حق معلوم ساخته اند
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بدان که شک که الله تعالی
والله مک سوا الصراط که از جمله ضروریات طرق سالک اعتقاد صحیح است که علماء اهل سنت از
از کتاب و سنت و آثار سلف استنباط فرموده اند و کتاب و سنت را محمول و شهن بر معانی که جمیع علماء
اهل حق یعنی علماء اهل سنت جماعت آن معانی را از آن کتاب سنت فهمیده اند نیز ضروریست
و اگر بالفرض خلاف آن معانی مفهومه کشف و الهام امری ظاهر شود آن را اعتبار نباید کرد و از آن
استعاذہ باید نمود کسلاً آیات و احادیث که از ظواهر آنها توجیه وجود مفهوم میشود و همچنین احاطه سربا
و قرین معینت و اتمیه معلوم میگردد و چون علماء اهل حق از آن آیات و احادیث این معانی نه فهمیده اند
اگر در آنکس راه بر سالک این معانی منکشف شود و موجود جزئی که نیاید یا او را بالذات محیط و اند
و قریب و آتیا بد هر چند او درین وقت بواسطه غلبه حال و سکر وقت معذور است اما باید که همیشه در تحقیق
و معانی الهی متضرع باشد که او را ازین و زطر بر آورده اموریکه مطابق آراء صائب علماء اهل حق
است بروی منکشف گرداند و هر موکس از غفلت و غفارت حصه ایشان ظاهر نسا و باجک معانی غیبی
علماء اهل حق را صدق کشف خود باید ساخت و محکم آنها خود را جزو این نباید و پشت چو معانی که

اختیار یک طریق برائے مصلحتی انصافیت این طریق بر طریق دیگر لازم نمی آید و بعضی آن
 طریق دیگر نیک شدت دروازه شهر را توان بست بر نتوان دهن مخالفان بست بر نیک
 نفع ذریکے نعمت و نیکتة اولاً و آخراً و الصلوة و التسکیر و العقیة علی رسولہ صلی اللہ علیہ
 و آله اکسبار

کتاب دوم صد نو و دویم

شیخ عبد الحمید بکلی صد و ریانت در بیان آداب ضروریة مریدان و رفع بعضی شبه ایشان
 و بیان ایشان بگوید: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَدْبَنَّا بِالْاَدْبَابِ النَّبَوِیَّةِ وَهَدَانَا
 بِالْاِخْلَاقِ الْمُنْطَقِیَّةِ عَلَیْهِ وَعَلَى اِلٰهِ الصَّكَاوَاتِ وَاللَّسْلِیَّاتِ اَمَّنَّا وَ اَمَلْنَا بِاَمْرِکُمْ اَلَا
 این راه از دو حال عالی نیستند مریدان یا مراد اگر مراد اند طوبی لهم برآه انجذاب و محبت ایشان
 را کشان کشان خواهند بود و بطلب اعلی خواهند رسانید و هر آوی که در کار شود متوسط یا بیست
 تعلیم شان خواهد شد و اگر زبانی واقع شود و در نتیجه خود فهمی و توان مواخذة خواهند کرد و اگر به
 ظاهر احتیاج داشته باشد بسمی ایشان بان دولت و دلالت خواهند فرمود با جمله عنایت
 ازلی جل شط الله متکفل حال این بزرگواران است بسبب و بسبب کسان ایشان را کفایت
 خواهند کرد و الله یحب الی من یتقاه و اگر مریدان کسان ایشان بے توسط پر کمال مکمل شود
 است پیرے باید که بدولت جذب و شلوک مشرف شده باشد و سعادت فنا و بقا سعادت
 گشته و سیر الی الله و سیر فی الله و سیر عن الله بالهدی و سیر فی الاشیاء بالهدی بالهدی بالهدی
 و اگر جذب او بر شلوک او مقدم است و بر بیت مراد ان مرئی شده که بر بیت احمد است کلام او
 دو است و نظر او شفا حیات و لها سه مرده بتوجه شریف او منوط است و تا کی جانتا سه
 قسره بالنیفات لطیف او مر بوط و اگر این طور صاحب دولت پیدا نشود ساکب مجذوب
 بچشم منتقم است و بر بیت ناقصان از دنیای آید و متوسط او بدولت فنا و بقا میرسد آسمان

موتی که بر این
 در میان
 در میان
 در میان

از الهام میکند و باذن کار میکند برین تقدیر اعتراض نگذارند و اگر در بعضی موارد الهام
خطا راه یابد خطای الهامی در رنگ خطای اجتهاد و استیلاست و اعتراض بران مجوز
نیست و اینها چون این را محبتی بر پیر پیدا شده است و نظر محب هر چه از محبوب صادر میشود
محبوب نماید پس اعتراض آنجا نشاند و در کلی و جزئی اقتدا بر پیر کند چه در خوردن و پوشیدن و چه
در نختن و طاعت کردن نماز را بطرز او باید کرد و وقت را از عمل او باید اقتدا نمود ^{آنرا که در سیر}
نکار نیست فایده است به از باغ و بوستان و تماشای لاله زار به وسیله اعتراض و در حرکت
و سکنت او مجال نمید اگر چه آن اعتراض مقدار جنبه خوردن باشد زیرا که اعتراض را غیر از خردان نتیجه
نیست و بے سعادت ترین جمیع خلایق عیب بین این طائفه علیهم السلام است سبحان الله سبحان الله
عن هذا الالباء العظیم و طلب خوارق و کرامات از پیر خود کنند اگر چه آن طلب بطریق خطا
و وسوس باشد همچو شنیده که موسی از پیغمبر عجزه طلب کرده باشد عجزه طلبیان گفتار
و اهل انکارند معجزات از پیر تقرب دشمن است به بوسه جنسیت بی دل برداست
موجب ایمان نباشد معجزات به بوسه جنسیت کند جذب صفات به اگر شنیده شود در خاطر
آنرا بے توقف عرض نماید اگر صل نشود و تقصیر بر خود نمهند و هیچ منقبت بر جناب پیر عاید نشازد
و واقع که زود و دیر پیر نهان نذار و تعبیر و قانع از و طلب کنند و تعبیر یک بر طالب منکشف شود
نیز عرض نماید و صواب و خطا را از وجود برکشود خود را بنهار اعطاء و نمهند که حق با باطل درین امر
متنسخ است و صواب با خطا مخلط و بے ضرورت و بے اذن از وجدانشود که غیر او ابرو کند
گزدن ثمنانی ارادتست و آواز خود را برابر او از او بلند نکند و سخن بلند با او نگوید که سوء است
و هر فیضی و متوح که برسد آن را بتوسط پیر تصور نماید و اگر در واقع بیند که فیض از شاخ دیگر رسیده
است آنرا نیز از پیر داند و بداند که چون پیر جامع کمالات و فیوض است فیض خاص از پیر تمام
استعداد و خاص مریه بلام کمالات شیخ از شیوخ که صورت افاضه از او پس ظاهر شده است

بسیار از آن قبیل
و طاعت است
ان الذین یسألون الله
استغفروا
آن پیران را که در حق
سوزنند بسیار است
تکلیف باید در حق
همه را در حق
ان من اعطی الله
شده که کفایت
بسیار از آن قبیل
متنسخ است
تاریخها بسیار است
از آن طایفه است
توزیر است
بسیار است
عسکرت هر دو
تعداد بسیار
سعدی است

حقیقت آن

زیادتی پیدا کرده شو که در زمان سیدیه بوده امروز با خلیفات آراء و ملامحتی انظار و همه
زیادتی و کمال پیدا کرده است اما چون بنار او نهاده است فضل او راست به آفتقار کمال است
لیکن کمال بنهار است کمالی که لظیر لا یدبره اوله و غیره است اما بعد از آنکه حدیث نبویست
عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ فِي كُلِّ مَسْأَلَةٍ فِيهِمْ مَوَدَّةٌ وَوَدَائِعُهُمْ قَرَابَاتٌ وَإِنَّمَا أُقْبِلُ إِلَى رَأْسِ خَيْرٍ فِي بَيْتِي
یعنی در عینیت و اعیای و امات از لوازم مقام شیعی است مراد از انبیا از اعیان روحی است و بعد از
و چون من از امات ایمان روحی است نه جسمی و مراد از حیوة و موت فنا و بقا است بقا تمام است
و کمال میسراند و هیچ مقتدا باذک الله سبحانه استکفیل این دو امر است پس شیخ را ازین احیاء
وامات چاره نباشد یعنی عینیت یعنی اعیای و امات جسمی را بمنسبت نمی
کار نیست شیخ مقتدا حکم کاه ربا و دهر کس را که با و مناسبت است در رنگ حس و
خاشاک و عیب او میدود و نصیب خود را از او استیفا مینماید خوارق و کرامات از او
جذب مگردان نیست مگردان بمناسبت معنوی و جذب میگردد و آنکه باین بزرگواران مناسبت
ندارد و دولت کمالات ایشان محروم است اگر چه بزرگ مجرب و خوارق و کرامات بیند آید و
و اولیاد برب را شاید این معنی باید گرفت قَالَ اللهُ مَسِيحًا نَذَرْتُكَ فِي سَحَابٍ لَوْنُهُ كَلْبَةٌ لَوْ أَنَّ قَوْمًا
مُكَلَّلُوا بِأَوْدَانِهَا لَكَرِهُوا إِذَا جَاءُوا وَجِئُوا لَوْنِكَ يَكْفُرُونَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا لَأَمْرٌ مَكْرُومٌ
و کلام

کتاب صمد و نو و سیدوم (۲۹۳) و کتاب سلام

شیخ محمد ضری صمد در یافته در جواب اسئله او که پرسیده بودنی مع الله و وقت و حدیث نبوی
عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ آمده است و ابونور غفاری نیز همین را گفته و بعد آن چه باشد
پرسیده بود که قد خفی هذمه على ارجه من كل قولي الله حضرت شیخ عبدالقادر فرموده و دیگر کسی
نیز همین را گفته حقیقت این معنای چیست و پرسیده که مراد از اولیاد است که قدم ایشان بزرگان

طه بن حنظل
است باطن صمد و امات
یعنی در عینیت و اعیای و امات
جسمی را بمنسبت نمی
کار نیست شیخ مقتدا حکم کاه ربا و دهر کس را که با و مناسبت است در رنگ حس و خاشاک و عیب او میدود و نصیب خود را از او استیفا مینماید خوارق و کرامات از او جذب مگردان نیست مگردان بمناسبت معنوی و جذب میگردد و آنکه باین بزرگواران مناسبت ندارد و دولت کمالات ایشان محروم است اگر چه بزرگ مجرب و خوارق و کرامات بیند آید و اولیاد برب را شاید این معنی باید گرفت قَالَ اللهُ مَسِيحًا نَذَرْتُكَ فِي سَحَابٍ لَوْنُهُ كَلْبَةٌ لَوْ أَنَّ قَوْمًا مُكَلَّلُوا بِأَوْدَانِهَا لَكَرِهُوا إِذَا جَاءُوا وَجِئُوا لَوْنِكَ يَكْفُرُونَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا لَأَمْرٌ مَكْرُومٌ

آن بر حق باشد بجای عکس و همچنین در مقام ولایت و نفی جمیع صفات بشریت میکنند و در مرتبه
نبوت مطلوب نفی تعلقات سواد این صفات است و نفی اصل این صفات که فی حکایف کمالاً انشأ
صفت علم فی حدیث کمالاً از صفات کماله است اگر نقطه بس رسیده باشد مانند است از او متعلق شود است
پس نفی متعلق شود آن ضروری آمد نفی اصل آن صفت بطلاناً لهذا القیاس پس شخصی که تمام نبوت از او
ولایت آمده است او را در این راه از نفی اصل صفات چاره نبود و آنکه بوسیله توسط ولایت بان صفت
رسیده است او را نفی اصل صفات کار نیست نفی تعلقات سواد این صفات باید کرد باید دانست
که مراد از این ولایت که مذکور شد ولایت نقلی است که بولایت صغری معتبر است و ولایت اولیا است
آما ولایت انبیا که از نقل گذشته است دیگر است اینجا مطلوب نفی تعلقات سواد صفات بشریت است
و نفی اصل این صفات و چون نفی تعلقات سواد صفات حاصل گشت ولایت انبیا عظیمه الصلوات
و التسلیمات بجمول نبوت بعد از آن خودی که واقع شود متعلق بکالات نبوت خواهد بود و آخرین بیان
این گشت که نبوت را از اصل ولایت چاره نبود و دیگر که ولایت از بنیادی و معتدلات است و آن ولایت
نقلی و در وصول کالات نبوت هیچ در کار نیست بعضی را اتفاق افتد و بعضی دیگر را اصلاً بان محور
واقع نشود و قاضیه شک نیست که نفی اصل صفات متعبر است نسبت به نفی تعلقات سواد صفات
پس حصول کالات نبوت انبیا واقف باشد نسبت بجمول کالات ولایت و همین نسبت بر صورت
در هر امری که وصول باصل دارد نسبت باصل از اصل جدا افتاده اند نمی بینیم که کیا اصل است
عمل معتبر است و باقرب طریق حاصل و آنکه از اصل آن جدا افتاده است و محنت است و عمره
و تحصیل آری فانی می سازد و نیست در جریان نقد وقت است و آنچه بدست آورده است بحد
الذاتی و الحقی شایسته بان اصل را در و باست که آن شباهت عارضه از وسه نازل گردد و اصل
خود نمود نماید و بقلابی و فعلی گشت بخلاف اصل آن که با وجود سهولت عمل و مزویکی راه از خوف نقلی
و در نقلی است و جمع از سالکان این راه که بر این ممانعت شانه و مجاہدت شدید بطنه از غلال

این صفت علم فی حدیث کمالاً از صفات کماله است اگر نقطه بس رسیده باشد مانند است از او متعلق شود است پس نفی متعلق شود آن ضروری آمد نفی اصل آن صفت بطلاناً لهذا القیاس پس شخصی که تمام نبوت از او ولایت آمده است او را در این راه از نفی اصل صفات چاره نبود و آنکه بوسیله توسط ولایت بان صفت رسیده است او را نفی اصل صفات کار نیست نفی تعلقات سواد این صفات باید کرد باید دانست که مراد از این ولایت که مذکور شد ولایت نقلی است که بولایت صغری معتبر است و ولایت اولیا است آما ولایت انبیا که از نقل گذشته است دیگر است اینجا مطلوب نفی تعلقات سواد صفات بشریت است و نفی اصل این صفات و چون نفی تعلقات سواد صفات حاصل گشت ولایت انبیا عظیمه الصلوات و التسلیمات بجمول نبوت بعد از آن خودی که واقع شود متعلق بکالات نبوت خواهد بود و آخرین بیان این گشت که نبوت را از اصل ولایت چاره نبود و دیگر که ولایت از بنیادی و معتدلات است و آن ولایت نقلی و در وصول کالات نبوت هیچ در کار نیست بعضی را اتفاق افتد و بعضی دیگر را اصلاً بان محور واقع نشود و قاضیه شک نیست که نفی اصل صفات متعبر است نسبت به نفی تعلقات سواد صفات پس حصول کالات نبوت انبیا واقف باشد نسبت بجمول کالات ولایت و همین نسبت بر صورت در هر امری که وصول باصل دارد نسبت باصل از اصل جدا افتاده اند نمی بینیم که کیا اصل است عمل معتبر است و باقرب طریق حاصل و آنکه از اصل آن جدا افتاده است و محنت است و عمره و تحصیل آری فانی می سازد و نیست در جریان نقد وقت است و آنچه بدست آورده است بحد الذاتی و الحقی شایسته بان اصل را در و باست که آن شباهت عارضه از وسه نازل گردد و اصل خود نمود نماید و بقلابی و فعلی گشت بخلاف اصل آن که با وجود سهولت عمل و مزویکی راه از خوف نقلی و در نقلی است و جمع از سالکان این راه که بر این ممانعت شانه و مجاہدت شدید بطنه از غلال

سید اندکمان برده اند که وصول مطلوب منوط بر ایضات شاقه است و مجاهدات شدید و جمید اند که راه
دیگر قرب ازین راه است و توصل بنیاتی نهایت و آن راه اجتهاد است که بجز فضل و کرم منوط است
و راهی که ایشان اختیار کرده اند راه آسان است که مجاهدات منوط است و آسانان این راه را قبل
تجلیل اند و آسانان راه اجتهاد عقیده انبیاء علیهم السلام و التکلیفات همه بر او اجتهاد یافته اند و محاب اینها
علیه السلام المتکولات و التخیارات نیز تبعیت و وراثت بر او اجتهاد حاصل گشته اند ریاضات از باب اجتهاد از
برای ادای شکر نعمت و حصول تقایلی علی الصلوات و السکراته فی جناب السائرین عن حجه
ریاضاتیه الشکریکه مع کون ذلک من المقدمات و التکلیف و محققان افکار اگر گشت جنبش کوشش
و مجاهدات اهل نابت از برای حصول حصول ششانی ممالکهم راه اجتهاد است و راه آسان
راه عقبت از تریون از فتن فرق عظیم است زو می برند و دور می رسند و دور می رسند و دور راه میمانند حضرت
نواب نقشبند قدس سره فرموده اند ما فضلیا نم نه سبب افضل باشد نهایت دیگران در بدایت ایشان
میکوندند که در ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم بر سه اصل سخن رویم
و تویم که این تغییر در غرض است که هرگز گوارا و فرود می آید نوشته است نوشته است که جمیع مرادات مرتفع
گشته اند اما نفس اراده هنوز بر جاست بعد از مدتی نوشته که آن اراده نیز رنگ مرادات مرتفع گشته
و چون حضرت حق سبحانه و تعالی بوارثت انبیاء علیهم السلام و التکلیفات شرف ساخت
و است که مقصود رفع متعلق سو آن اراده بوده است نه رفع نفس آن اراده لازم نیست که رفع متعلق
سو بعد از رفع اصل بر وجه اتم و اکل ماصحل شود بلکه با است که بجز فضل آن سیر شود که متعلق و تکلیف
عشر عشر آن حاصل گرد و اس فرزند در مقام ولایت دست از دنیا و آخرت بایستد و گرفتاری
آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا باید شمرد و در آخرت را در رنگ در دنیا محو نماید و است
امام داود طائی فرماید کذب السلامه سبک علی الدنيا وان آمدت الکرامه کذبک
الاخیره و دیگر که ازین طائفه گوید که میباید که من یزید الدنیا و من کفر من یزید الاخرة

سید اندکمان برده اند که وصول مطلوب منوط بر ایضات شاقه است و مجاهدات شدید و جمید اند که راه
دیگر قرب ازین راه است و توصل بنیاتی نهایت و آن راه اجتهاد است که بجز فضل و کرم منوط است
و راهی که ایشان اختیار کرده اند راه آسان است که مجاهدات منوط است و آسانان این راه را قبل
تجلیل اند و آسانان راه اجتهاد عقیده انبیاء علیهم السلام و التکلیفات همه بر او اجتهاد یافته اند و محاب اینها
علیه السلام المتکولات و التخیارات نیز تبعیت و وراثت بر او اجتهاد حاصل گشته اند ریاضات از باب اجتهاد از
برای ادای شکر نعمت و حصول تقایلی علی الصلوات و السکراته فی جناب السائرین عن حجه
ریاضاتیه الشکریکه مع کون ذلک من المقدمات و التکلیف و محققان افکار اگر گشت جنبش کوشش
و مجاهدات اهل نابت از برای حصول حصول ششانی ممالکهم راه اجتهاد است و راه آسان
راه عقبت از تریون از فتن فرق عظیم است زو می برند و دور می رسند و دور می رسند و دور راه میمانند حضرت
نواب نقشبند قدس سره فرموده اند ما فضلیا نم نه سبب افضل باشد نهایت دیگران در بدایت ایشان
میکوندند که در ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم بر سه اصل سخن رویم
و تویم که این تغییر در غرض است که هرگز گوارا و فرود می آید نوشته است نوشته است که جمیع مرادات مرتفع
گشته اند اما نفس اراده هنوز بر جاست بعد از مدتی نوشته که آن اراده نیز رنگ مرادات مرتفع گشته
و چون حضرت حق سبحانه و تعالی بوارثت انبیاء علیهم السلام و التکلیفات شرف ساخت
و است که مقصود رفع متعلق سو آن اراده بوده است نه رفع نفس آن اراده لازم نیست که رفع متعلق
سو بعد از رفع اصل بر وجه اتم و اکل ماصحل شود بلکه با است که بجز فضل آن سیر شود که متعلق و تکلیف
عشر عشر آن حاصل گرد و اس فرزند در مقام ولایت دست از دنیا و آخرت بایستد و گرفتاری
آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا باید شمرد و در آخرت را در رنگ در دنیا محو نماید و است
امام داود طائی فرماید کذب السلامه سبک علی الدنيا وان آمدت الکرامه کذبک
الاخیره و دیگر که ازین طائفه گوید که میباید که من یزید الدنیا و من کفر من یزید الاخرة

سید اندکمان برده اند که وصول مطلوب منوط بر ایضات شاقه است و مجاهدات شدید و جمید اند که راه
دیگر قرب ازین راه است و توصل بنیاتی نهایت و آن راه اجتهاد است که بجز فضل و کرم منوط است
و راهی که ایشان اختیار کرده اند راه آسان است که مجاهدات منوط است و آسانان این راه را قبل
تجلیل اند و آسانان راه اجتهاد عقیده انبیاء علیهم السلام و التکلیفات همه بر او اجتهاد یافته اند و محاب اینها
علیه السلام المتکولات و التخیارات نیز تبعیت و وراثت بر او اجتهاد حاصل گشته اند ریاضات از باب اجتهاد از
برای ادای شکر نعمت و حصول تقایلی علی الصلوات و السکراته فی جناب السائرین عن حجه
ریاضاتیه الشکریکه مع کون ذلک من المقدمات و التکلیف و محققان افکار اگر گشت جنبش کوشش
و مجاهدات اهل نابت از برای حصول حصول ششانی ممالکهم راه اجتهاد است و راه آسان
راه عقبت از تریون از فتن فرق عظیم است زو می برند و دور می رسند و دور می رسند و دور راه میمانند حضرت
نواب نقشبند قدس سره فرموده اند ما فضلیا نم نه سبب افضل باشد نهایت دیگران در بدایت ایشان
میکوندند که در ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم بر سه اصل سخن رویم
و تویم که این تغییر در غرض است که هرگز گوارا و فرود می آید نوشته است نوشته است که جمیع مرادات مرتفع
گشته اند اما نفس اراده هنوز بر جاست بعد از مدتی نوشته که آن اراده نیز رنگ مرادات مرتفع گشته
و چون حضرت حق سبحانه و تعالی بوارثت انبیاء علیهم السلام و التکلیفات شرف ساخت
و است که مقصود رفع متعلق سو آن اراده بوده است نه رفع نفس آن اراده لازم نیست که رفع متعلق
سو بعد از رفع اصل بر وجه اتم و اکل ماصحل شود بلکه با است که بجز فضل آن سیر شود که متعلق و تکلیف
عشر عشر آن حاصل گرد و اس فرزند در مقام ولایت دست از دنیا و آخرت بایستد و گرفتاری
آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا باید شمرد و در آخرت را در رنگ در دنیا محو نماید و است
امام داود طائی فرماید کذب السلامه سبک علی الدنيا وان آمدت الکرامه کذبک
الاخیره و دیگر که ازین طائفه گوید که میباید که من یزید الدنیا و من کفر من یزید الاخرة

منه را بعد از مدتی که آن ممالک در آن ممالک هرگز از آن ممالک دور نمی شود و اینها را در آخرت خواهد بود که کرامت خواهد بود

شکایت از زمین است با جمله فلان عبارت از سیان ماسا است بچنان عکس افق نماید آخرت
و قضا و بقا هر دو اخبار و ولایت انبیس در ولایت از سیان آخرت چاره بود و مرتبه کمالات است
گرفتاری آخرت محجوب است و وزیر آخرت محض و مقبول بلکه در دوران منوطن در و آخرت است گرفتاری
گرفتاری آخرت کریمه به بدعتون که بجهت حق کاسه معاصی و کرمیه و بیخوشون که بجهت حق و بیخوشون
عذاباً به کرمیه و کاذبن بیخوشون که بجهت با العیب و هم من السعاه مشفقون به نفع وقت
از باب آن مقام است کریمه و الاله ایشان از دیگر احوال آخرت است و اگر و اندر و نشان از زمین
قیامت خواره از فتنه قبر و استعاذه اندر همیشه از عذاب نارینا جو و نضج و برودن بچنان عکس افق
در و آخرت است و شوق و محبت ایشان شوق و محبت آخرت است که القاست مرعوب و آخرت است
و اگر زمانست کمالتش نیز موقوف با آخرت و نیاید مضمون حق است بچنان عکس افق و آخرت مرضیه و تعالی
بمضمون الممرضیه در هیچ امر برابر نمیتوان ساخت زیرا که بمضمون شایان از مرض است و مضمون شایان
اقبال از مرضیه مرض نمودن بمن سکر است و خلاف مذکور و مرضی او تعالی کریمه و الله یدعوه
الی دار السلام که در این معنی است حضرت حق شیخ از جمله مبطله و تاکید ترغیب آخرت می
فرماید پس اغراض از آخرت نمودن فی الحقیقت شعاعی است بحق سجدت و سعی در نفع مرضی
او کردن است امام و اولیای بان بزرگی چون در ولایت قدم راسخ داشت ترک آخرت
را که است گفت مگر نه است که اصحاب کرام علیهم السلام همه بدر و آخرت مبتلا بوده اند
و از عذاب آخرت نزرمان و لرزان روزی حضرت فاروق رضی الله عنه گفت سوار کبوجه
میکنند قاری این کریمه را خواند این کتاب که یک کواچه کما که صحت کافع با ادای این از
بیشتر رفتند و از شتر بیجو و بزمین قضا و ندانانجا برده شده بخانه بروند و مانند آفتاب از ان در و بجا افتادند
که مردم بیدار و ایشان می آمدند هر سه در نقطه احوال در مقام فنا ایشان از دنیا و آخرت
میرسد و در گرفتاری آخرت را در نگار گرفتاری دنیا میدانند چون بشری بقا مشغول است

در معرفت از سیان ماسا است بچنان عکس افق نماید آخرت و قضا و بقا هر دو اخبار و ولایت انبیس در ولایت از سیان آخرت چاره بود و مرتبه کمالات است گرفتاری آخرت محجوب است و وزیر آخرت محض و مقبول بلکه در دوران منوطن در و آخرت است گرفتاری گرفتاری آخرت کریمه به بدعتون که بجهت حق کاسه معاصی و کرمیه و بیخوشون که بجهت حق و بیخوشون عذاباً به کرمیه و کاذبن بیخوشون که بجهت با العیب و هم من السعاه مشفقون به نفع وقت از باب آن مقام است کریمه و الاله ایشان از دیگر احوال آخرت است و اگر و اندر و نشان از زمین قیامت خواره از فتنه قبر و استعاذه اندر همیشه از عذاب نارینا جو و نضج و برودن بچنان عکس افق در و آخرت است و شوق و محبت ایشان شوق و محبت آخرت است که القاست مرعوب و آخرت است و اگر زمانست کمالتش نیز موقوف با آخرت و نیاید مضمون حق است بچنان عکس افق و آخرت مرضیه و تعالی بمضمون الممرضیه در هیچ امر برابر نمیتوان ساخت زیرا که بمضمون شایان از مرض است و مضمون شایان اقبال از مرضیه مرض نمودن بمن سکر است و خلاف مذکور و مرضی او تعالی کریمه و الله یدعوه الی دار السلام که در این معنی است حضرت حق شیخ از جمله مبطله و تاکید ترغیب آخرت می فرماید پس اغراض از آخرت نمودن فی الحقیقت شعاعی است بحق سجدت و سعی در نفع مرضی او کردن است امام و اولیای بان بزرگی چون در ولایت قدم راسخ داشت ترک آخرت را که است گفت مگر نه است که اصحاب کرام علیهم السلام همه بدر و آخرت مبتلا بوده اند و از عذاب آخرت نزرمان و لرزان روزی حضرت فاروق رضی الله عنه گفت سوار کبوجه میکنند قاری این کریمه را خواند این کتاب که یک کواچه کما که صحت کافع با ادای این از بیشتر رفتند و از شتر بیجو و بزمین قضا و ندانانجا برده شده بخانه بروند و مانند آفتاب از ان در و بجا افتادند که مردم بیدار و ایشان می آمدند هر سه در نقطه احوال در مقام فنا ایشان از دنیا و آخرت میرسد و در گرفتاری آخرت را در نگار گرفتاری دنیا میدانند چون بشری بقا مشغول است

عنه عن النبي
...
...

خوب بواسطه بعض نیات حقانیه امور جدیدی پیدا کرده اند که نهایت تصحیح و ان حکم شخص است بخلاف
اکابرین سلسله علییه که سر موش نخاکفت سنت تجویزیه کرده اند و اندام و اخلاص رو انداخته پس
نخاکفت نفس درین طریق ایمان باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب الیقین این طریق اولی
اسب باشد چه راه بغایت اقرب است و مطلب در کمال فقت و جماعت از تمام خیرین خلفائے ایشان است که
و صنایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق اخلاص نموده اند و جماع در قص و بهر اختیار کرده
نشان آن عدم وصول است بصحبت نیات اکابرین خانواده بزرگ خیال کرده اند که با این مختار
و تبدیلات کبیر و تمیز این طریقیه نمایند ندانسته اند که در تحریف و اختراع این شی گوشت و الله
یعنی الحق و هو یهدی السبیل

کتاب و تکریم و تکریم و تکریم

بخوان آگاه برادر حق حقی حضرت ایشان میان غلام محمد صدور یافته و بیان جبهه و سلوک معارف
که بنا بر این دو مقام اند **لبيكم الله الحسني التحريم الحمد لله الذي هدانا لهذا انما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد جد جدنا رسول ربنا ابراهيم رحمة الله عليهم يا فضل يا حليم
يا كافيهم محمد بن الذي جده بالصديق صلوات الله سبحانه وتعالى عليه وصحبه ائمه عليهم السلام**
نیات است برستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کمال کل سبک طویل او طلب فیجرا
راه قصیر و تقصیر فرود آورده اند و بهر چه ایشان را راه بیشتر شده از حقیر و تقیر گفتا نموده و بهمان
مقصود پنداشته و فرود آورده این کال و منتهی انگاشته احوالیکه منتصیان را و و اصلاحی گاه
در انجام کار و نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت است فطرت با ستیلا قوت متیله
خود ان احوال کامله را بر احوال ناقصه خود تطبیق داده اند بهمان قصد است هم بخواب روی گوشت بیشتر شده

...
...
...
...
...
...

اینجا بجا آورده اند که در کتاب

از تحقیق بقدره بکلی بصورت محضه از ریاضی همان بر شمع بلکه بصورت گشت و تناقض کرده اند چون
 بهیچون تصور کرده اند چون آرام گرفته اند مانند را بهمانند خیل نموده از بی مانند مانند که در میان
 احوال جامع که تخلیه یاریان تنه چون آورده اند و بی مانند اگر دیده از احوال این طالبان است
 نامرزا کرده و تشنگان آرام بسبب گرفته بهر ارباب بهتر است از محقق تا بطلان و از تصدیق تا مطلق
 فرق بسیار است و آنچه بر طالبان بطلب بر سیده که محقق را قدیم میداند و چون را چون
 می انگازند اگر با شرف غیر صریح ایشان را معذورند و در اندوختن خطا و غلط مواخذه نمایند زیرا که در کتب
 این نسبتها و اکتفا آنها مشتمل بر طلب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت اتفاق
 در دنیا و راه خانه شدنی بجای کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شمشیر
 کرد که کعبه است و بها تمام گشت و شخصی دیگر خوش کعبه از و اهلان کعبه معلوم ساخته
 تصدیق بکعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر او کعبه نرفته است اما کعبه را کعبه ندانست
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب خطی مذکور بهتر است از حال طالب
 است که هر چند بطلب سیده است اما غیر طلب بطلب ندانسته است از حال محقق که قدم در راه
 طلب نرفته است بهتر است چنانچه با وجود حقیقت تصدیق بطلب قطع مسافت راه طلب و
 غلطی نگذرد کرده است پس عزت او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و در حال
 خود را بدست نمی و اکتفا از خلق کشیده اند و بعلمت مخصوصت خویش استعداد بسیار است از استعداد آن
 را ضایل ساخته اند و دشواری بر وقت صحبت و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند و
 قاصدا و اصدافا اکتفا احوال این میل کمال و این نوع وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان
 بهیچبند نرسیده و پیشتر است زیرا که بستری و منتهی در صورت جذب متیار کنند و بطاهر و عشق و محبت
 استسوی اگر صفت انصافت با یکدیگر بین شناختند نمانند و احوال یکدیگر را هم درگیر است ع
 چه نسبت فناک را با عالم پاک به در ابتدا هر چه هست معلول است و بر فرض محمول و در انتها معلول
 در غیاب لغات است بهر سندی و روشی

اینجا بجا آورده اند که در کتاب
 از تحقیق بقدره بکلی بصورت محضه از ریاضی همان بر شمع بلکه بصورت گشت و تناقض کرده اند چون
 بهیچون تصور کرده اند چون آرام گرفته اند مانند را بهمانند خیل نموده از بی مانند مانند که در میان
 احوال جامع که تخلیه یاریان تنه چون آورده اند و بی مانند اگر دیده از احوال این طالبان است
 نامرزا کرده و تشنگان آرام بسبب گرفته بهر ارباب بهتر است از محقق تا بطلان و از تصدیق تا مطلق
 فرق بسیار است و آنچه بر طالبان بطلب بر سیده که محقق را قدیم میداند و چون را چون
 می انگازند اگر با شرف غیر صریح ایشان را معذورند و در اندوختن خطا و غلط مواخذه نمایند زیرا که در کتب
 این نسبتها و اکتفا آنها مشتمل بر طلب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت اتفاق
 در دنیا و راه خانه شدنی بجای کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شمشیر
 کرد که کعبه است و بها تمام گشت و شخصی دیگر خوش کعبه از و اهلان کعبه معلوم ساخته
 تصدیق بکعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر او کعبه نرفته است اما کعبه را کعبه ندانست
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب خطی مذکور بهتر است از حال طالب
 است که هر چند بطلب سیده است اما غیر طلب بطلب ندانسته است از حال محقق که قدم در راه
 طلب نرفته است بهتر است چنانچه با وجود حقیقت تصدیق بطلب قطع مسافت راه طلب و
 غلطی نگذرد کرده است پس عزت او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و در حال
 خود را بدست نمی و اکتفا از خلق کشیده اند و بعلمت مخصوصت خویش استعداد بسیار است از استعداد آن
 را ضایل ساخته اند و دشواری بر وقت صحبت و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند و
 قاصدا و اصدافا اکتفا احوال این میل کمال و این نوع وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان
 بهیچبند نرسیده و پیشتر است زیرا که بستری و منتهی در صورت جذب متیار کنند و بطاهر و عشق و محبت
 استسوی اگر صفت انصافت با یکدیگر بین شناختند نمانند و احوال یکدیگر را هم درگیر است ع
 چه نسبت فناک را با عالم پاک به در ابتدا هر چه هست معلول است و بر فرض محمول و در انتها معلول
 در غیاب لغات است بهر سندی و روشی

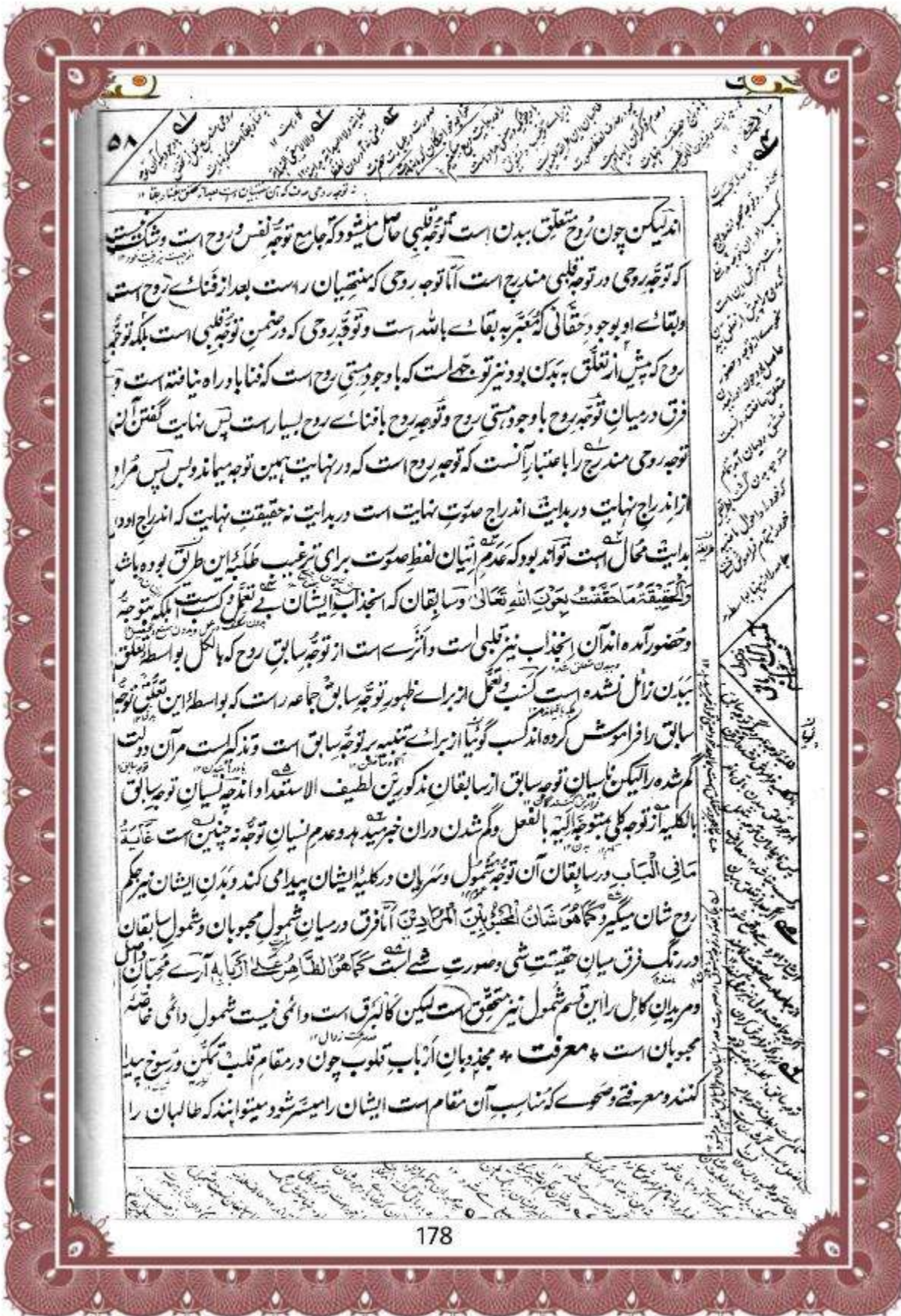
بحقی است براسحق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مقام است
 سعوری و این مناسبت ظاهری باعث آن تحیل می شود و چون در طریق علیّه نقشبندیّه جذب بر
 سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این قسم تحیل و این
 نوع توهم بسیار است و شمس را هم از ایشان که احوال منقلبه در مقام جذب حاصل میشود و اگر حال
 سیر و قطع منازل سلوک و طریقی مساکب سیرالی احمدی انگارند و بان تقلبات خود را مجذوب
 مساکب میدانند بخاطر فقر یافت که فقره چنان نوشته شود در بیان حقیقت جذب و سلوک و فرق بین
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص تمیز هر یک از دیگری و فرق در میان جذب بتدریج جذب
 مفتی و حقیقت مقام تحیل و ایشاد و علوم دیگر که مناسبت آن مقام باشد لکن تحقیق الحق و تبیین
 ابطال و کفر که علیّه حقان - قسّم علیّه فی فیض سبکانه و هو سبحانه علیّه
 است تبیین و بعضی اهل حق و فیم الکبیر این کتب مشتمل است بر دو مقصد و یک غایب مقصد اول
 در بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه متعلق بسلوک اورد و غایب بیان
 بعضی علوم و معارف متفرقه است که طالبان را در استن آنها کثیر المنفعت است مقصد اول
 بدانکه مجذوبان سلوک تمام ناکرده هر چند جذب عمومی داشته باشند و از هر راهی که منجذب شوند
 و تحیل جز که از باب غلبه اندیشه سلوک و تزکیه نفس از مقام قلب نمیتوانند گذشت و بمقلوب قلب
 پیوسته اینجذاب ایشان اینجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصلی
 چه نفس با روح درین مقام منتهج است و ظلمت با نور درین معامله منتهج بالکلیه و صیقلی مقام قلب
 بر آمدن و بمقلوب قلب پیوستن و اینجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بلی تخلص روح از نفس
 از برائت تزویج بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی مقصود نیست تا اوم
 که این هر دو فی الحقیقت مجتمع اند حقیقت جامعیه قلبیه محکم و پاباست اینجذاب خالص روحی مقصود
 نیست و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طریقی مساکب سیرالی احمدی و تحقق سیر فی احد

در مقصد اول
 در بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند
 مقصد اول
 در بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند
 مقصد اول
 در بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند

بدان شخصی فرق و جمع حاصل گردد و در معرفت و شهادت و شکر و غیره از سالانی پیش فعل نموده بعد از آنکه طاعت کند

بلکه بعد از حصول مقام الفرق بعد از جمع که بسیرت الله بالذات تعلق دارد و صورت بندوبست هر کدام
از میدان کے شود و در پشته آخر سلیمان کے شود و نظر الفرق بین جذب المذہب و جذب
المستند کے شہود این مجذبان از باب قلوب و پروردگاہ کثرت است این معنی را معلوم کنند یا شدہ
شان درین کثرت نیست الا عالم ازواج کہ بطافت و احاطہ و سر بیان بموجب خود بصوت شبیہ است
ان الله خالق اکثر عظام خلقه و باين مناسبت شہود روح را شہود حق میداند تعالی و تقدس
و احاطہ و سر بیان و قرب و معیت ہم برین قیاس است زیرا کہ نظر سالك بموجب نیکند مگر با مقام فوق
تب مقام فوق فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظر شان از مقام روح بالا نرود و شہود
جز روح امر دیگر نباشد نظر فوق روح موقوف است بریدن بمقام روح و محبت و انجذاب ہم
در رنگ شہود است شہود حق سبحانه بلکه محبت و انجذاب بجناب قدس او و البته حصول نفا
بمقام نیر الاله عبرت است پس پیکس را تاگرد و او آنگاه نیست راه در بارگاه کسب یا به
اطلاق شہود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این نیز گواران باور را و و راد
شہود معارف است همچنانکہ مقصد ایشان بچون و بچگونہ است اتصال ایشان با وسعہ نیز چگون
و بچگونہ است چون را به بچون راه نیست لا یعمل عطاء المکمل الا کمطایا کاسه اتصال
شے تکلیف بقیاس ۵۵ است رب الناس را با جان ناس ۵۶ احاطہ و سر بیان و قرب و معیت
حق سبحانه و تعالی از باب سلوک کہ نہایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اہل حق شکن
الله تعالی سعیم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از حیاصلی و دوریت نزدیک
حکم بقرب کنند نیز گسیف باید ۵۷ ہر کہ گوید نزدیکم دور است و ہر کہ دور است نزدیک است
تصرف اینست علی کہ متعلق بتوجید وجود است منشا آن انجذاب و محبت قلبی است از باب
قلوب کہ جذب پیدا کردہ اند و براہ سلوک قطع منازل معنیا شد این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین
مجدوبانے کہ سلوک از قلب بکلیت مستویہ بقاب قلب اندازین علوم بہتر نمی نماید و مستغفر

لہ ما بعد از حصول
تخلص از جمیع
الذہب و جذب
المستند
این معنی را معلوم
کنند یا شدہ
شان درین کثرت
نیست الا عالم
ازواج کہ بطافت
و احاطہ و سر بیان
بموجوب خود بصوت
شبیہ است
ان الله خالق اکثر
عظام خلقه و باين
مناسبت شہود روح
را شہود حق
میداند تعالی و
تقدس
و احاطہ و سر بیان
و قرب و معیت ہم
برین قیاس است
زیرا کہ نظر
سالك بموجب
نیکند مگر با
مقام فوق
تب مقام فوق
فوق و فوق
مقام ایشان
مقام روح است
پس نظر شان
از مقام روح
بالا نرود و
شہود
جز روح امر
دیگر نباشد
نظر فوق
روح موقوف
است بریدن
بمقام روح
و محبت و
انجذاب ہم
در رنگ
شہود است
شہود حق
سبحانہ بلکه
محبت و
انجذاب
بجناب
قدس او و
البته
حصول نفا
بمقام نیر
الاله
عبرت است
پس پیکس
را تاگرد
و او
آنگاه
نیست
راه
در بارگاه
کسب یا
به
اطلاق
شہود
درین
مقام
از تنگی
میدان
عبارت
است و
الا
کارخانه
این
نیز
گواران
باور
را و
راد
شہود
معارف
است
چون
را
به
بچون
راه
نیست
لا
یعمل
عطاء
المکمل
الا
کمطایا
کاسه
اتصال
شے
تکلیف
بقیاس
۵۵
است
رب
الناس
را
با
جان
ناس
۵۶
احاطہ
و
سر
بیان
و
قرب
و
معیت
حق
سبحانہ
و
تعالی
از
باب
سلوک
کہ
نہایت
کار
رسیدہ
اند
علمی
است
موافق
علماء
اہل
حق
شکن
الله
تعالی
سعیم
حکم
کردن
بقرب
ذاتی
و
انشال
آن
نزد
ایشان
از
حیاصلی
و
دوریت
نزدیک
حکم
بقرب
کنند
نیز
گسیف
باید
۵۷
ہر
کہ
گوید
نزدیکم
دور
است
و
ہر
کہ
دور
است
نزدیک
است
تصرف
اینست
علی
کہ
متعلق
بتوجید
وجود
است
منشا
آن
انجذاب
و
محبت
قلبی
است
از
باب
قلوب
کہ
جذب
پیدا
کردہ
اند
و
براہ
سلوک
قطع
نظام
معنیا
شد
این
علم
با
ایشان
مناسبت
ندارد
و
همچنین
مجدوبانے
کہ
سلوک
از
قلب
بکلیت
مستویہ
بقاب
قلب
اندازین
علوم
بہتر
نمی
نماید
و
مستغفر



۵۸
 روحی است که در بدن است
 و در وقت مرگ از بدن جدا می شود
 و در عالم دیگر حیات می یابد
 و در وقت مرگ از بدن جدا می شود
 و در عالم دیگر حیات می یابد
 و در وقت مرگ از بدن جدا می شود
 و در عالم دیگر حیات می یابد

اندریکم چون روح متعلق بدن است مگر قلبی حاصل میشود که جامع توجیه نفس روح است و شکست
 که توجیه روحی در توجیه قلبی مندرج است اما توجیه روحی که منتصیان راست بعد از فناست روح است
 و بقائے او بوجود حق تعالی که تعبیر به بقائے بالله است و توجیه روحی که در زمین توجیه قلبی است بلکه توجیه
 روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجیه است که با وجودستی روح است که فنا با و راه نیافته است و
 فرق در میان توجیه روح با وجودستی روح و توجیه روح با فناست روح بسیار است پس نهایت گفتن آن
 توجیه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجیه روح است که در نهایت همین توجیه میماند و پس پس مراد
 از اندراج نهایت در بدایت اندراج صورت نهایت است و در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج او در
 بدایت محال است تواند بود که عدم ایشان لفظ صورت برای ترغیب طمأنینه این طریق بوده باشد
 و الحقیقة ما حقیقت یعون الله تعالی و سابقان که اسباب ایشان بی تعلق است بلکه توجیه
 و حضور آمده اند آن اسباب نیز قلبی است و آنست که از توجیه سابق روح که با کل بوسیله تعلق
 بیان زایل نشده است نسبت عمل از برای ظهور توجیه سابق جامع راست که بواسطه این تعلق توجیه
 سابق را فراموش کرده اند کسب گویا از برای تمهید بر توجیه سابق است و مذکور است مرآن دولت
 کرده را لیکن نسیان توجیه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد اند چه نسیان توجیه سابق
 بالکلیه از توجیه کلی متوجه الیه بالفعل و کم شدن در آن خیر میسر بود و عدم نسیان توجیه نه چنین است غایب
 سالی الاسباب در سابقان آن توجیه شمول و سرایان در کلیه ایشان پیدا می کند و بدین ایشان نیز حکم
 روح شان میگیرند حکما معاشان المحبوبین المصدقین اما فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان
 در رنگ فرق میان حقیقت شمی و صورت شمی است که کما هو الظاهر علی انکبا به آرسه محبان
 و مردان کامل را این قسم شمول نیز متحقق است لیکن کالتیق است و ائمی نیست شمول دائمی خاصه
 محبوبان است به معرفت به مجذوبان از باب تملوب چون در مقام قلب تکلیف و رسیدن پیدا
 کنند و معرفتی و صحیح که مناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و می توانند که طالبان را

روحی است که در بدن است
 و در وقت مرگ از بدن جدا می شود
 و در عالم دیگر حیات می یابد
 و در وقت مرگ از بدن جدا می شود
 و در عالم دیگر حیات می یابد
 و در وقت مرگ از بدن جدا می شود
 و در عالم دیگر حیات می یابد
 و در وقت مرگ از بدن جدا می شود
 و در عالم دیگر حیات می یابد
 و در وقت مرگ از بدن جدا می شود
 و در عالم دیگر حیات می یابد

فاندر رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جامع طلاکب حاصل شود هر چند از ایشان کمال
 نرسد چنانچه ایشان خود بجهت کمال نرسیده اند و گیر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است
 که از ناقص کمال نیاید افاده ایشان هر قدر که باشد بیش از افاده آریاب سلوک است هر چند بنیات
 سلوک ریند و جذب منتصیان پیدا کنند اما بقام تلکشان را بطریق سیرین الله را لشد فرو نیاوردند با
 چه منتهی غیر مرجع بعالم بر یکجیل افاده ندارد چه او را بعالم نسبتی و کجی نمانده با افاده تواند نمود و هیچ منتها
 را که بر رخ م گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام قلب است فرود آمده است و از هر
 جهت روح و نفس حقیقی و افر گرفته است از جهت روح از فزوش استفاده میکند و از جهت نفس با او
 خود افاده م نماید زیرا که او را توجیه حق سبحانه با توجیه خلق جمع شده است که روح کلام حجاب دیگر نیست
 پس افاده و استفاده مآ و او را حاصل است بعضی از شایع ازین برزخیت برزخیت زمین اخلق و اسحق نخواهند
 و شیخ بر رخ را جامع بین تشبیه و التمزیه میگوند پوشیده نماند که این هم برزخیت که بنا آن بر سکر است
 لایق مقام شی کی نبیند که آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح
 سترج است و همان اندراج منشا سکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر
 جدا است پس ناما سکر را در آن گنجایش نباشد بلکه آنها همه صحو است که مناسب مقام دعوت است هذله
 و شیخ کمال را چون در مقام قلب فرود آید بواسطه برزخیت مناسبت بعالم میدی کند و واسطه
 حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذوب شکن نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت
 دارد و توجیه را از ایشان درینغ نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سلسی باشد نیز نصیب بدست ورده
 است لاجرم راه افاده هر دو کشاده است بلکه گویم که گیت افاده مجذوب شکن بیش از گیت افاده
 منتهی مرجع است و کیفیت افاده منتهی زیاد از کیفیت افاده مجذوب است زیرا که منتهی مرجع را چند
 بعالم نسبت پیدا شده است آنرا و صورت است فی الحقیقت مبد است منصف بنگ سهل است
 و بابت یاد و این مجذوب با مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله افراد عالم است و باقی است

این کلام را در مقام
 برزخیت است
 در مقام قلب
 در مقام روح
 در مقام نفس
 در مقام عین
 در مقام قلوب
 در مقام اشباح
 در مقام ارواح
 در مقام اجسام
 در مقام اشیاء
 در مقام احوال
 در مقام احوالات
 در مقام احوالیات
 در مقام احوالیات

برقائے کمال بان بقائاتی است پس ناچار طالبان بواسطه نسا نسبت حقیقی از جذوب بیشتر فائده گیرند
 منتهی مرجع کمالیکن افاده مراتب کمالات ولایت مخصوص منتهی است پس لاجرم در کیفیت افاد منتهی
 راجع باشد و ایضا منتهی رافی بحقیقت است و آنچه نسبت و جذوب صاحب است و توجیه است بهمت
 کمال طالع است پیش برود چند بجهت کمال ساد و ایضا نمانند توجیه که طالبان را از جذوبان حاصل می شود
 همان توجیه سابق روح است که فراموش کرده بودند و در صحبت شان بیاو ایشان آمده بطریق اندراج و توجیه
 قلبی حاصل گشته بخداوت توجیه و صحبت منتهیان پیدا میشود و توجیه جاوت است که بیشتر اصلا سوجه و جذوب
 و متوقف بود بر بقائے روح بلکه بر بقائے او بود و حقیقی پس لابد توجیه اولی است و حصول باشد و توجیه
 ثانی است و وجود هر چه سهل است بیشتر است هر چه بیشتر است کمتر از توجیه است که گفته اند که در تحصیل حجت
 چند شیخ مقتدا و اسطه نیست چنان نسبت او را اول حاصل شده بود که بواسطه نسیان و تنبیه و تفسیر
 محتاج گشته بودند این شیخ را شیخ تعلیم میگویند شیخ تربیت و در جهت سلوک از برائے قطع منازل سلوک
 شیخ مقتدا و کار است و تربیت آن ضروری شیخ مقتدا را نشانید که این هم جذوب ممکن را با فاده عام
 نصحت بهر دو در مقام تکمیل و شیخی نشانیده بعضی از طالبان باشند که استعداد ایشان بلند است و فائده باشد
 بوقایمت کمال تحصیل بر وجه تمام داشته باشند و صحبت این جذوب اگر اذیت تکمیل که آن استعداد حاصل شود
 و آن قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمینے که قابلیت تمام از برائے زراعت گندم داشته باشد اگر تخم
 گندم در آن زمین اندازند بار بار اندازه استعداد نیکوی آرد و اگر در آن زمین تخم رومی گندم یا تخم نخود اندازند
 چه جائے بار که تنلوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا اصلاحت و نصحت او میدی یعنی افاده
 دروسه باید که افاده او را مقتید سازد و بعضی قیود مثل ظهور رشا نسبت طالب بطریق افاده او
 و عدم اصاعت استعداد این و صحبت او و عدم طغیان نفس او و درین ریاست و اقتدا چه سهواست
 نقصانی از وسه زائل نشده است بواسطه عدم تزلزل نفس و چون معلوم کنند که طالب از وسه بنمایند
 افاده او را مستعد و در مقتدا و طالب هنوز قابلیت ترقی است باید که بوشه این معنی را ظاهر سازد و او را

مقتدا را در مقام تکمیل و شیخی نشانیده بعضی از طالبان باشند که استعداد ایشان بلند است و فائده باشد بوقایمت کمال تحصیل بر وجه تمام داشته باشند و صحبت این جذوب اگر اذیت تکمیل که آن استعداد حاصل شود و آن قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمینے که قابلیت تمام از برائے زراعت گندم داشته باشد اگر تخم گندم در آن زمین اندازند بار بار اندازه استعداد نیکوی آرد و اگر در آن زمین تخم رومی گندم یا تخم نخود اندازند چه جائے بار که تنلوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا اصلاحت و نصحت او میدی یعنی افاده دروسه باید که افاده او را مقتید سازد و بعضی قیود مثل ظهور رشا نسبت طالب بطریق افاده او و عدم اصاعت استعداد این و صحبت او و عدم طغیان نفس او و درین ریاست و اقتدا چه سهواست نقصانی از وسه زائل نشده است بواسطه عدم تزلزل نفس و چون معلوم کنند که طالب از وسه بنمایند افاده او را مستعد و در مقتدا و طالب هنوز قابلیت ترقی است باید که بوشه این معنی را ظاهر سازد و او را

معنی هر دو را در کتب توجیه نفس می بیند پس در کتب توجیه نفس و کتب توجیه نفس را در کتب توجیه نفس

می آیند و توجه بنوق نمی کنند و علم جامع حیوة است و اراده
 تابع علم است و قدرت نیز ثابت شد چه ارادت تخصیص احد المتقدرین
 است این اعتبارات در ذات آب بمنزله شیونات است
 اگر با وجود این اعتبارات صفات زائده در ذات آب اثبات کرده شود بمنزل صفات
 است بوجود زائده آب باعتبار اولی الحی و عالم قادر و غیر نمیتوان گفت از برای این اسامی
 ثبوت صفات زائده در کار است پس آنچه در عبارت بعضی مشایخ در اثبات اسامی مذکور
 آب واقع شده است مبتنی آن عدم فرق است میان شیون و صفات و همچنین حکم بنی
 نیز محمول است بر عدم آن فرق و فرق دیگر در میان شیون و صفات آنست که مقام شیون
 ذی الشان است و مقام صفات پخنین است محمد رسول الله تعالی عبدالمؤمن و اولیای
 که بر ترم و اندر رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و موصول فیض ثانی ایشان را بتوسط شیونات
 و سایر آیات و جماعه که بر آفته ام ایشانند صلوات الله تعالی و برکاته علی سیدنا و عبدنا محمد و
 آله و سلم و موصول این فیض بلکه فیض اول هم ایشان را بتوسط صفات است پس گوئیم که اسکندری
 آن سرور است علی الصلوة والسلام و واسطه و موصول فیض و ایم است ظل شان العلم است و این
 شان جان جمیع شیون اجمالی و تفصیلی است و آن ظل معتبر بقابلیت ذات تعالی و تقدس شان
 علم را بلکه جمیع شیون اجمالی و تفصیلی را لیکن باعتبار موصول شان علم را اینها را باید دانست که این قابلیت
 اگرچه بر رخ است بیان ذات عزت الله و میان شان العلم اما چون یک جهت او بر یک است
 و آن جهت ذات است تعالی شان الله در بر رخ نیز رنگ این پیدا نمیشود پس آن بر رخ بر یک جهت
 دیگر که شان العلم است منضیع است پس ناچار آن را ظل آن شان گفته شد و ایضا ظل شمس اعتبار
 از ظهور شمس است اگرچه بر شمس و شمال باشد در مرتبه دویم و چون حصول بر رخ بعد حصول طرفین است
 لاجرم این بر رخ در وقت مرکب شفق در تحت آن شان منکشف میشود پس باعتبار این ظهور تا با نظر اطلال
 در وقت ظهور آن شان منکشف میشود پس باعتبار این ظهور تا با نظر اطلال

که تا در صفات این
 نسبت از من اهل علم
 علم از انوار عالم
 می استعداد از انوار
 ان الصفات که اولیای
 ان الصفات که اولیای
 ان الصفات که اولیای
 ان الصفات که اولیای

ظلمت مناسب افتاده و طالع از آفتاب و اندک بر قدم رسد از صلی الله تعالی علیک و علیک وسلم
 و بارک اسمائے که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کمال تقابل
 اند از آن محل را و از باب ایشان صلوات الله تعالی و نسیه لیس علی نبینا و علیکم و واسطه وصول
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت اقصاف ذات است عز ساطعاً بصفات موجوده زائده و طالع
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است و حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول
 فیض اول مرآت سرور علی الصلوة و کمال تقابل است اقصاف ذات تعالی و تقدست
 مزین صفات را گویند قابلیت که وسائل فیض سایر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علی نبینا
 و علیکم و علیکم و طلال این قابلیت جامع اند و کمال تقابل از آن جامع محل او طالع که بر قدم آن سرور
 علیهم و علیهم الصلوة و اللقبه و واسطه وصول فیض اول نیز ایشان را جماد است که صفات
 محمیان را و وسائل وصول فیض اول جماد از واسطه وصول فیض ثانی بخلاف دیگر از آن است
 بعضی از اشیا محمد صلی الله تعالی علیه السلام که بر علی حضرت علی الصلوة و اللقبه و قابلیت اقصاف
 ساخته اند نشان آن عدم فرقی میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بر مقام شیون و اللقبه و اللقبه
 و اللقبه و اللقبه پس مشخص شد که رب آن حضرت علی الصلوة و اللقبه و اللقبه و اللقبه و اللقبه
 هم در مقام شیون و هم در خانه صفات و واسطه وصول سر و فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
 فیض مراتب کالات و ولایت آن حضرت علی الصلوة و اللقبه و اللقبه و اللقبه و اللقبه و اللقبه
 سیرت است از اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبه عات عقل است لهذا محلی ذاتی مخصوص او گشت و کمال
 آبهان او چون از راه او فیض سیکند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه
 صفاتی در میان است و صفات موجوده و اند خارج خصمین در میان افتاد و محلی صفاتی نام
 ایشان گشت باید است که قابلیت اقصاف هر چند اعتبار است و وجود زائده در وجه صفات موجود
 اند قابلیت اینها همچون قابلیت در رنگ بر از میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

این قابلیت جامع اند و کمال تقابل از آن جامع محل او طالع که بر قدم آن سرور
 علیهم و علیهم الصلوة و اللقبه و واسطه وصول فیض اول نیز ایشان را جماد است که صفات
 محمیان را و وسائل وصول فیض اول جماد از واسطه وصول فیض ثانی بخلاف دیگر از آن است
 بعضی از اشیا محمد صلی الله تعالی علیه السلام که بر علی حضرت علی الصلوة و اللقبه و قابلیت اقصاف
 ساخته اند نشان آن عدم فرقی میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بر مقام شیون و اللقبه و اللقبه
 و اللقبه و اللقبه پس مشخص شد که رب آن حضرت علی الصلوة و اللقبه و اللقبه و اللقبه و اللقبه
 هم در مقام شیون و هم در خانه صفات و واسطه وصول سر و فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
 فیض مراتب کالات و ولایت آن حضرت علی الصلوة و اللقبه و اللقبه و اللقبه و اللقبه و اللقبه
 سیرت است از اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبه عات عقل است لهذا محلی ذاتی مخصوص او گشت و کمال
 آبهان او چون از راه او فیض سیکند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه
 صفاتی در میان است و صفات موجوده و اند خارج خصمین در میان افتاد و محلی صفاتی نام
 ایشان گشت باید است که قابلیت اقصاف هر چند اعتبار است و وجود زائده در وجه صفات موجود
 اند قابلیت اینها همچون قابلیت در رنگ بر از میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

بعضی چون فیضی و سید باقر

پس تا چارین فانی را فانی فی السد بنا میگفت و باقی را باقی باسد بنا میگفت مطلق فانی و باقی میتوان
گفت یا تقیه یعنی فانی در صفت علم یا باقی بان صفت پس تا چار فناناے محمدیان آید
و بقاے ایشان اکل و ایضا عروج محمدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی
نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فناناے سالک شانه مستلزم فناناے مطلق او باشد
و حیاتی هیچ بقاے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تامی خود بان شان باقی بیگردد
تخلف فانی در صفت که تمام از خود نمے بر آید و اثرش زایل نیگردد و چه وجود سالک اثر برهان صفت
مطلق آن پس ظهور اصل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با ندره فناناے پس محمدی از جوع بقا
بیشتر است این باشد و از خوف روزه محفوظ چه او یکی از خود بر آمده است و با وجود باقی گشته درین محل
موجود صانع باشد بخلاف در صورت فناناے صفاتی که خود در اینجا بواسطه بقاے اثر وجود سالک ممکن
است از اینجا تواند بود و احتیاطا نیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی امثالهم در جو از مجموع و اصل عدم
چه از آن واقع است حق است که اگر محییست محفوظ است از خود و الی و خط است و همچنین است
احتیاطا نیکه در زوال اثر وجود سالک بقا از فناناے او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند
بعضی دیگر بزوال اثر را جانزند است تا اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محییست عین و اثرش
که میسازد و غیر او را اثر زوال نمے شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال فعل آن
بسیار ممکن نباشد اینجا و تبقیه است باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودیست وجودی
چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند
از زوال اثر ممکن گریخته اند و آن را الحاد و زندقه دانسته اند و الحق ما سحقت باعدک است
حجاست که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ
مگر بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است با جمله زوال وجودی در عین و اثر مخالفت و شهودی
همه دو ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و بقلوب

فانی را فانی فی السد بنا میگفت و باقی را باقی باسد بنا میگفت مطلق فانی و باقی میتوان گفت یا تقیه یعنی فانی در صفت علم یا باقی بان صفت پس تا چار فناناے محمدیان آید و بقاے ایشان اکل و ایضا عروج محمدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فناناے سالک شانه مستلزم فناناے مطلق او باشد و حیاتی هیچ بقاے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تامی خود بان شان باقی بیگردد تخلف فانی در صفت که تمام از خود نمے بر آید و اثرش زایل نیگردد و چه وجود سالک اثر برهان صفت مطلق آن پس ظهور اصل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با ندره فناناے پس محمدی از جوع بقا بیشتر است این باشد و از خوف روزه محفوظ چه او یکی از خود بر آمده است و با وجود باقی گشته درین محل موجود صانع باشد بخلاف در صورت فناناے صفاتی که خود در اینجا بواسطه بقاے اثر وجود سالک ممکن است از اینجا تواند بود و احتیاطا نیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی امثالهم در جو از مجموع و اصل عدم چه از آن واقع است حق است که اگر محییست محفوظ است از خود و الی و خط است و همچنین است احتیاطا نیکه در زوال اثر وجود سالک بقا از فناناے او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند بعضی دیگر بزوال اثر را جانزند است تا اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محییست عین و اثرش که میسازد و غیر او را اثر زوال نمے شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال فعل آن بسیار ممکن نباشد اینجا و تبقیه است باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودیست وجودی چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند از زوال اثر ممکن گریخته اند و آن را الحاد و زندقه دانسته اند و الحق ما سحقت باعدک است حجاست که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ مگر بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است با جمله زوال وجودی در عین و اثر مخالفت و شهودی همه دو ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و بقلوب

می پیونددند از تعقل احوال از اندوخته زینت با سواسه بالکلیه در روز دیگر از چون وجود آنها را نگه
 است و تعقل احوال تقدیر وقت شخصی از مقام قلب ندارد چه وجود آنها و تعقل احوال از شیب
 متوجه حقیقت با سوسه قلبیه است پس شهود و دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایا به وجود کس
 آیت است پرده مطلوب همان قدر است و چون اثر باقیست پرده همان اثر است معرفت
 اگر ساکن از راه سلوک غیر متعارف در مرتبه از مراتب فوق است که رب اوست برسد و آنکه آن
 ام رسد در آن مرتبه فانی و تسلیم کرد و فانی اندر آن صورت گفتن نیز درست است همچنین
 است بقایان مرتبه پر تحمیل فانی اندر آن ام باعتبار آنست که آن مرتبه افولی است از مراتب
 سایر آفتیه معرفت سلوک انواع است بعضی را به تقدم جذب است و بعضی دیگر را جذب بر
 سلوکشان مقدم است و جماعه را در آثار فاضله منازل سلوک جذب حاصل میشود و بعضی را به تنازل
 سلوک میسر شود اما آنچه جذب بر غیر مقدم جذب مجربان راست و باقی اقسام همچنین تعلق دارد
 سلوک مجربان عبارت است از مقامات عشره مشهوره است به ترتیب و تفصیل و در سلوک مجربان
 خلاصه مقامات عشره حاصل میشود به ترتیب و تفصیل کار سه ندارد علم بوحث وجود و ماندن از احوال
 و سرمان و رعیت و انیه بجز به تقدم یا متوسطه است است سلوک خالص جذب به نسبتیان با مثال
 این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین نسبتیان را نیز بعلوم مناسبت توحید وجود است
 نیست هر جایان حق الیقین به مقام مناسبت از باب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجربان
 مبتدی یا متوسطه است معرفت بعضی نشان فرموده اند که چون کار طایب بجز به برسد بعد از آن
 را به بر همان جذب است و پس یعنی احتیاج به توسط راه دیگر ندارد و جهان جذب کافی است اگر این
 جذب بجز به سیر فی السداده نموده اند سبب کافی است اما لفظ راه برست فانی این اراده است چه بعد
 از سیر فی السداده نیست که در قطع آن محتاج بر راه باشد همچنین جذب به تقدم هم را در نیست
 چنانکه تنها در از عبارت است پس ناچار جذب به متوسطه اراده نموده باشند و کفایت او در وصول بطلب

سه میحضرت امام را و سلوک کشد با تکذاب نام

سه فاضلین در این علم
میراثین علم در این علم
شاهت من

سه در این علم
گفته اند که در این علم
بسیار است و در این علم

سه در این علم
در این علم و در این علم
در این علم و در این علم

سه در این علم
در این علم و در این علم
در این علم و در این علم

سه در این علم
در این علم و در این علم
در این علم و در این علم

سه در این علم
در این علم و در این علم
در این علم و در این علم

سه در این علم
در این علم و در این علم
در این علم و در این علم

الحمد لله رب العالمین

معلوم نمیشود چه بسیار است در وقت حصول این جذب از خروج بغوغ تعاضد نموده اند و بهمان
 جذب را جذب نهایت انگاشت اگر کافی است بود و ایشان را میگذشت است از جذب متقدم چون محبوبان
 علق دارند اگر کافی باشد نجایش دارد و محبوبان را بقلبات عنایت خواهند کشید و در ایشان طریق نمودند
 داشتند اما این کفایت در حق جمیع جذبات متقدم هم ممنوعست جذب که انجام کار او بسبب
 شد کافی است و اگر بسبب نیاید محذوب است از محبوبان نیست خامنه طائفه از شایع
 قدس الله تعالی آنرا هم گفته اند که تجلی ذاتی مدلل شعور است و محطل حس بعضی ایشان از
 مال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی بحس و حرکت نشأده بود و در دم و
 می انگاشتند و بعضی دیگر منبع کلام و جود آن در تجلی ذات کوهان حقیقت این سخن آنست که این تجلی
 ذات در پرده است از آنما و بقا و پرده بواسطه بقایا است اثر وجود صاحب تجلی است و آن
 در شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و به بقا باشد شرف می شد آن تجلی
 هرگز او را میسوزید ساخت شعور تجلی بالذات این نفس بقا و من هولاء کیف تجلی
 اقبال ما این نار است هر آینه بسوزد و متلاشی شود و فانی معین نار است و کیف تجلی بلکه گویم آن
 تجلی که در پرده است ذات تجلی ذات نیست داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت
 علیه الصلوٰة والسلام و الغیب تجلی در پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری
 از دور است و دلیل بی پروگی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگی از حال صاحب
 این تجلی که بالا صالته والا استقلال است چنین نسبت را و علی الاعیان آنجا که گفتند
 بیروش رفت بیک پر تو صفت به تو عین ذات می نگری و می بینی به تو همین تجلی ذاتی که
 بی پرده است محبوبان را و این است و مجبان را بزقی قدر که آندان محبوبان رنگ ارواح شان
 گرفته آندان نسبت در کلبه ایشان سرایت کرده است و در مجبان این سرایت بر ذلیل ندرت است
 و آنچه در حدیث نبوی علیه الصلوٰة والسلام آمده است من الصدیقات الهیات واقع شده است

معلوم نمیشود چه بسیار است در وقت حصول این جذب از خروج بغوغ تعاضد نموده اند و بهمان
 جذب را جذب نهایت انگاشت اگر کافی است بود و ایشان را میگذشت است از جذب متقدم چون محبوبان
 علق دارند اگر کافی باشد نجایش دارد و محبوبان را بقلبات عنایت خواهند کشید و در ایشان طریق نمودند
 داشتند اما این کفایت در حق جمیع جذبات متقدم هم ممنوعست جذب که انجام کار او بسبب
 شد کافی است و اگر بسبب نیاید محذوب است از محبوبان نیست خامنه طائفه از شایع
 قدس الله تعالی آنرا هم گفته اند که تجلی ذاتی مدلل شعور است و محطل حس بعضی ایشان از
 مال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی بحس و حرکت نشأده بود و در دم و
 می انگاشتند و بعضی دیگر منبع کلام و جود آن در تجلی ذات کوهان حقیقت این سخن آنست که این تجلی
 ذات در پرده است از آنما و بقا و پرده بواسطه بقایا است اثر وجود صاحب تجلی است و آن
 در شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و به بقا باشد شرف می شد آن تجلی
 هرگز او را میسوزید ساخت شعور تجلی بالذات این نفس بقا و من هولاء کیف تجلی
 اقبال ما این نار است هر آینه بسوزد و متلاشی شود و فانی معین نار است و کیف تجلی بلکه گویم آن
 تجلی که در پرده است ذات تجلی ذات نیست داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت
 علیه الصلوٰة والسلام و الغیب تجلی در پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری
 از دور است و دلیل بی پروگی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگی از حال صاحب
 این تجلی که بالا صالته والا استقلال است چنین نسبت را و علی الاعیان آنجا که گفتند
 بیروش رفت بیک پر تو صفت به تو عین ذات می نگری و می بینی به تو همین تجلی ذاتی که
 بی پرده است محبوبان را و این است و مجبان را بزقی قدر که آندان محبوبان رنگ ارواح شان
 گرفته آندان نسبت در کلبه ایشان سرایت کرده است و در مجبان این سرایت بر ذلیل ندرت است
 و آنچه در حدیث نبوی علیه الصلوٰة والسلام آمده است من الصدیقات الهیات واقع شده است

فَقَالَ فِي الرِّسَالَةِ الْقَدِيمَةِ لَا يُسَلِّمُ عَلَى جِلْدِ قَالَ لِي وَبِئْسَ مَا كَانَتْ عَلَيْهِ مِنْ خِيَرَاتِ فِي رَدِّ الشُّكْلِ مَنْ عَلَّمَهُ اللَّهُ كَلِمَةً
 كَانَ إِذَا دَخَلَ مَنْزِلًا مِنْ دَخُولٍ تَلَسَّتْ أَجْرَاءَهُ وَجَعَتْ لَاهِلُهُ وَجَزَعَتْ نَفْسُهُ وَفِي يَوْمِ السَّلَامَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّكَ لَسَتْ
 كَلِمَتِكَ كَمَ الْبِتِ يَعْنِي رَفِيًّا وَيَسْتَعِينُ وَهَذَا الْقَوْلُ بِنِظَائِكَ بِ تَمَكُّرِهِ الْعَرَبِيِّ كَقَوْلِهِ لِمَنْ سَرَّ بِرَدِّكَ

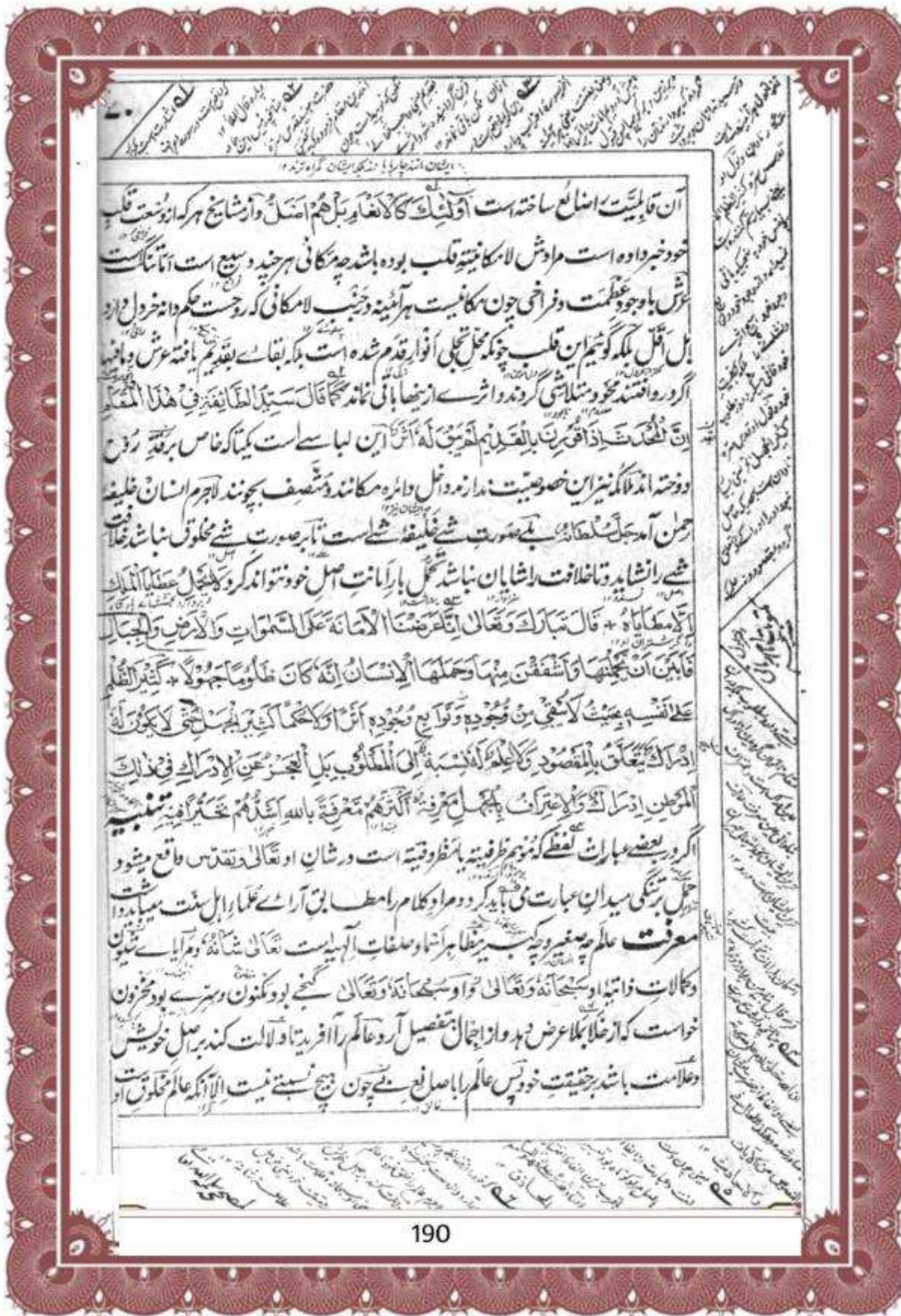
بِسْمِ اللَّهِ وَرَفَعَتْ مِرَاوِزَ وَقْتٍ نِزِينَ تَجَلَّى بَرَقِي أَسْتَزِيرُكَ إِنَّ تَجَلَّى دَرَجَتِي أَن سِرِّدَكَ بِأَوْشَا
 مِرَاوِزَ أَسْتَعْلِي الصَّلَاةَ وَكَأَنَّكَ لَمْ تَدْرِي أَسْتَبَلِكُمْ نَوْمِي بَلْهُ نَوْمِي بِلْهُ نَوْمِي بَلْهُ نَوْمِي أَسْتَبَلِكُمْ
 كَمَا أَنَّ سِرِّدَكَ وَقْتُ وَاقِعِ اسْتَحْكَمًا لَا يَتَّخِضُ عَلَى لَبِّكَ يَا بِهِ مَعْرِفَةُ شَيْخِ تَقَدَّسَ اللَّهُ رُفَعَتْ
 اسْتَحْكَمًا وَرَبِّيَانِ مَدْرِي لِي مَعَ اللَّهِ وَرَفَعَتْ لَأَيَّ مَعْنَى فِيهِ لَمْ يَكُنْ مُقَرَّبًا كَمَا لَا يَتَّخِضُ مَعْنَى
 قَطْرًا أَمَّا نَدْمَةُ نَدْمَةُ لَوْ وَقْتُ وَقْتُ سَمِعْتُمْ إِرَادَهُ نَمُودَهُ نَدْمَةُ نَدْمَةُ وَقْتُ وَقْتُ فَأَقْبَلُ شَيْءًا نَدْمَةً
 وَحَقُّ أَنْتَ كَمَا وَجُودِ اسْتَحْكَمًا وَقْتُ وَقْتُ نَادِرٌ نَزْمٌ مَحْقُوقٌ اسْتَحْكَمًا لَأَشْرَارَةُ الْبُكَا أَيْضًا وَنَزْمِ
 حَقِّقُ أَنْ وَقْتُ نَادِرٌ وَقْتُ إِدْرَارِ نَزْمِ اسْتَحْكَمًا نَدْمَةً نَادِمًا أَنْ سِرِّدَكَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَرَفَعَتْ
 وَرَفَعَتْ فِي الصَّلَاةِ بَانَ اسْتَحْكَمًا نَمُودَهُ اسْتَحْكَمًا نَمُودَهُ اسْتَحْكَمًا نَمُودَهُ اسْتَحْكَمًا نَمُودَهُ
 أَقْرَبَ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ التَّهَيُّبِ فِي الصَّلَاةِ وَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَأَسْتَحْكَمًا أَقْرَبُ تَسْ
 مَعْنَى كَرْتَبُ أَهْمِي جَلَّتْ أَهْمِي بِشَيْءٍ اسْتَحْكَمًا غَيْرَ اسْتَحْكَمًا وَقْتُ مَعْنَى نَزْمِ اسْتَحْكَمًا وَقْتُ مَعْنَى نَزْمِ اسْتَحْكَمًا
 اللَّهُ تَعَالَى اسْتَحْكَمًا نَمُودَهُ اسْتَحْكَمًا نَمُودَهُ اسْتَحْكَمًا نَمُودَهُ اسْتَحْكَمًا نَمُودَهُ اسْتَحْكَمًا نَمُودَهُ
 تَعَالَى فِي الصَّلَاةِ كَمَا لِي الصَّلَاةُ قَالَتْ كَمَا لِي الصَّلَاةُ كَمَا لِي الصَّلَاةُ كَمَا لِي الصَّلَاةُ كَمَا لِي الصَّلَاةُ كَمَا لِي الصَّلَاةُ
 كَمَا لِي الصَّلَاةُ كَمَا لِي الصَّلَاةُ كَمَا لِي الصَّلَاةُ كَمَا لِي الصَّلَاةُ كَمَا لِي الصَّلَاةُ كَمَا لِي الصَّلَاةُ كَمَا لِي الصَّلَاةُ
 هَمُّ وَقْتُ اسْتَحْكَمًا نَمُودَهُ اسْتَحْكَمًا نَمُودَهُ اسْتَحْكَمًا نَمُودَهُ اسْتَحْكَمًا نَمُودَهُ اسْتَحْكَمًا نَمُودَهُ
 كَمَا لِي الصَّلَاةُ كَمَا لِي الصَّلَاةُ كَمَا لِي الصَّلَاةُ كَمَا لِي الصَّلَاةُ كَمَا لِي الصَّلَاةُ كَمَا لِي الصَّلَاةُ كَمَا لِي الصَّلَاةُ
 كَمَا لِي الصَّلَاةُ كَمَا لِي الصَّلَاةُ كَمَا لِي الصَّلَاةُ كَمَا لِي الصَّلَاةُ كَمَا لِي الصَّلَاةُ كَمَا لِي الصَّلَاةُ
 كَمَا لِي الصَّلَاةُ كَمَا لِي الصَّلَاةُ كَمَا لِي الصَّلَاةُ كَمَا لِي الصَّلَاةُ كَمَا لِي الصَّلَاةُ كَمَا لِي الصَّلَاةُ
 كَمَا لِي الصَّلَاةُ كَمَا لِي الصَّلَاةُ كَمَا لِي الصَّلَاةُ كَمَا لِي الصَّلَاةُ كَمَا لِي الصَّلَاةُ كَمَا لِي الصَّلَاةُ

وَقْتُ مَعْنَى نَزْمِ اسْتَحْكَمًا وَقْتُ مَعْنَى نَزْمِ اسْتَحْكَمًا وَقْتُ مَعْنَى نَزْمِ اسْتَحْكَمًا
 وَقْتُ مَعْنَى نَزْمِ اسْتَحْكَمًا وَقْتُ مَعْنَى نَزْمِ اسْتَحْكَمًا وَقْتُ مَعْنَى نَزْمِ اسْتَحْكَمًا
 وَقْتُ مَعْنَى نَزْمِ اسْتَحْكَمًا وَقْتُ مَعْنَى نَزْمِ اسْتَحْكَمًا وَقْتُ مَعْنَى نَزْمِ اسْتَحْكَمًا

وَأَسْتَحْكَمًا نَمُودَهُ اسْتَحْكَمًا نَمُودَهُ اسْتَحْكَمًا نَمُودَهُ اسْتَحْكَمًا نَمُودَهُ اسْتَحْكَمًا نَمُودَهُ اسْتَحْكَمًا نَمُودَهُ

عجب زبان عروج ناکرده لیکن محبت اصل دانگنی شایسته اگر چه محبت در میان است چه عجب اگر
 بکلمه المیزه جمع من لکبت در مجذوبان نیز قرب و معیت اصل اعتبار کرده شود پس مجذوبان در محبت
 مناسبت بمجربان دارند چنانچه ذاتی و کونی محبت مجذوبان نیز متحقق است معرفت در
 عبارت بعضی ازین طائفه واقع است که اقطاب را تجلی صفات است و افراد را تجلی ذات و درین
 سخن بحال تا اهل است چنانچه حضرت محمدی مشرب است مجربان را تجلی ذات است آری در این تجلی
 نیز تفاوتی نیست زیرا که افراد را است اقطاب نیست آنها هر دو را از تجلی ذات نسبت است مگر آنکه گوئیم
 که اقطاب تطبیق ابدال مراد داشته باشد که بر قدم حضرت اسرافیل است نیز بر قدم محمد معرفت
 ان الله خلق ادم علی منی مرتبه الله تعالی بی چون و چگونه است روح آدم را که خلاصه اوست
 بر صورت بی چونی و بی چگونگی آفرید پس همچنانکه جن سبحانه و تعالی لامکانی است بی غیر لامکانی
 آمد و نسبت روح با بدن همچون نسبت اوست لکانی و تقدیس با عالم ذوال است بی خارج نیست
 نیز مفصل پیش از تزیینت نسبت مفهوم نمیشود هر ذره از ذرات بدن را بقوه فرود است همچنانکه الله تعالی
 قیوم عالم است قیومیت او تعالی مریدان را بواسطه قیومیت روح است بر زمینیکه واروسه شود
 محلی در روان فیض ابتدا روح است و بواسطه روح آن فیض بدن میرسد و چون روح بصورت
 بی چونی و بی چگونگی آفریده شد لاجرم بی چون و بی چگونگی حقیقی را در روح گنجایش آمد که
 از بی چگونگی و بی چونی و بی چگونگی جدا نیست و بسا با وجود نوعیت و فراحی چون در اصل
 و اثره مکلفند در باغ چونی و چونی تقسیم گنجایش لامکانی که مقدس از چندی و چونی است نماند
 لامکانی در مکان گنجایش ندارد و بی چون و بی چون آرام نمیکند پس تا جا گنجایش و قلب
 زمین که لامکانی است و در آن از چندی و چونی است متحقق گشت تخصیص اقطاب مبدون بنا بر
 است که قلب نیز زمین کامل از افضح لامکانی فرود آمده است و گرفتار چندی و چونی شده و حکم
 آن گرفته پس بواسطه این نزول و گرفتاری چونکه در اصل و اثره مکانی شده است و چونی پیدا کرده است

عجب زبان عروج ناکرده لیکن محبت اصل دانگنی شایسته اگر چه محبت در میان است چه عجب اگر
 بکلمه المیزه جمع من لکبت در مجذوبان نیز قرب و معیت اصل اعتبار کرده شود پس مجذوبان در محبت
 مناسبت بمجربان دارند چنانچه ذاتی و کونی محبت مجذوبان نیز متحقق است معرفت در
 عبارت بعضی ازین طائفه واقع است که اقطاب را تجلی صفات است و افراد را تجلی ذات و درین
 سخن بحال تا اهل است چنانچه حضرت محمدی مشرب است مجربان را تجلی ذات است آری در این تجلی
 نیز تفاوتی نیست زیرا که افراد را است اقطاب نیست آنها هر دو را از تجلی ذات نسبت است مگر آنکه گوئیم
 که اقطاب تطبیق ابدال مراد داشته باشد که بر قدم حضرت اسرافیل است نیز بر قدم محمد معرفت
 ان الله خلق ادم علی منی مرتبه الله تعالی بی چون و چگونه است روح آدم را که خلاصه اوست
 بر صورت بی چونی و بی چگونگی آفرید پس همچنانکه جن سبحانه و تعالی لامکانی است بی غیر لامکانی
 آمد و نسبت روح با بدن همچون نسبت اوست لکانی و تقدیس با عالم ذوال است بی خارج نیست
 نیز مفصل پیش از تزیینت نسبت مفهوم نمیشود هر ذره از ذرات بدن را بقوه فرود است همچنانکه الله تعالی
 قیوم عالم است قیومیت او تعالی مریدان را بواسطه قیومیت روح است بر زمینیکه واروسه شود
 محلی در روان فیض ابتدا روح است و بواسطه روح آن فیض بدن میرسد و چون روح بصورت
 بی چونی و بی چگونگی آفریده شد لاجرم بی چون و بی چگونگی حقیقی را در روح گنجایش آمد که
 از بی چگونگی و بی چونی و بی چگونگی جدا نیست و بسا با وجود نوعیت و فراحی چون در اصل
 و اثره مکلفند در باغ چونی و چونی تقسیم گنجایش لامکانی که مقدس از چندی و چونی است نماند
 لامکانی در مکان گنجایش ندارد و بی چون و بی چون آرام نمیکند پس تا جا گنجایش و قلب
 زمین که لامکانی است و در آن از چندی و چونی است متحقق گشت تخصیص اقطاب مبدون بنا بر
 است که قلب نیز زمین کامل از افضح لامکانی فرود آمده است و گرفتار چندی و چونی شده و حکم
 آن گرفته پس بواسطه این نزول و گرفتاری چونکه در اصل و اثره مکانی شده است و چونی پیدا کرده است



این است که طریقی است که در کتب کلامیه مذکور است که هر چه از
 دل بیرون آید در کمال است و در کمال است که هر چه از دل بیرون آید
 در کمال است و در کمال است که هر چه از دل بیرون آید در کمال است

آن قابلیت اصلاح ساخته است اولشک کا لاغوا و بک هم استل و ازشانج هر که از وسعت قلب
 خود خبر داده است مرادش لاسکانتیته قلب بوده باشد چه مکانی هر چند وسیع است آنما است
 عرش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هر زمینیه و جنب لامکانی که رحمت حکم دانه خروار از
 بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل نخل افوار قد م شده است بجا بقائے بقیم یافته عرش و باقی
 اگر در او آینه خود متلاشی گردند و اثرش از نیشا بانی نماید حکما قال استدل الطائفة فی هذا المعنى
 ان القلوب اذا اقررت بالعدل لم یبق له ان یشک ان لباسه است یکما که فاس برقعیه روشن
 و روشن اندام که نیز این خصوصیت مدار و دخل و اثره مکانند و تصدیف بچون لاجرم انسان خلیفه
 حسن آمد جل سلطانه بجه صورتی شئی خلیفه شئی است تا بر صورت شئی مخلوق نباشد نقلا
 من رانشا بد و مخالفت را شایان نباشد عمل با امانت اصل خود نتواند کرد و لکن عظام الملائک
 لا یطی ایاه قال تبارک و تعالی اتلقت علی الامانة علی السموات و الارض و الجبال
 فاکین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الی انسان انه کان ظالما تجهولا + کثیر الظلم
 علی نفسه یعنی لا یعنی من موجوده و توابع موجوده اثر او کلهما آید بر نفسش لا یحکون له
 اذ لک یعاقب بالمقصود که علیه که نسبت به الی المملکوب بل العجز عن الازدک فی مذاک
 المرعین اذ لک و لا یعرفن بل ینزل معرفه الکریم معرفه بالله استقامت مخیر فیه تمسبیه
 اگر و بعضی عبارات لفظی که نیز ظرفیت یا نظریه است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود
 حمل بر تنگی میدان عبارت می باید کرد و مراد کلام را مطابقت آرائی علماء اهل سنت میباشد و
معرفت عالم پیغمبر و کپیست بر نظام هر آنها و صفات الهیست تعالی شان و معانی شریف
 و کلمات نو آید او سبحانه و تعالی و او سبحانه و تعالی گفته بود مکنون و مبرس بود مخزون
 خواست که از خطا بلاء عرض دهد و از اجمال تفصیل آرد و عالم را افرید تا دلالت کند بر اصل خویش
 و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را باصل نیت چون پنج نسبت نیست الا که عالم مخلوق است

تصویر از دل بیرون
 تصدیق از دل بیرون
 تصدیق از دل بیرون
 تصدیق از دل بیرون
 تصدیق از دل بیرون
 تصدیق از دل بیرون
 تصدیق از دل بیرون
 تصدیق از دل بیرون
 تصدیق از دل بیرون
 تصدیق از دل بیرون

این است که طریقی است که در کتب کلامیه مذکور است که هر چه از
 دل بیرون آید در کمال است و در کمال است که هر چه از دل بیرون آید
 در کمال است و در کمال است که هر چه از دل بیرون آید در کمال است

چه کار دارو به معرفت محل تابان آنسور و علی الصلوة والسلامه والحقیه اگر چه بواسطه
 اتباع آنحضرت علیه الصلوة والسلامه والحقیه از تجلی ذات که بالاصالة خاصه آنحضرت است
 علیه الصلوة والسلامه نصیب و سایر انبیاء اعلمین و علیهم الصلوات والصلواته والصلواته
 تجلیات صفات است و تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا را صلی
 علیه و آله و سلم الصلوات والصلواته و تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که محل تابان
 است را نیست با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت شمس شخصیت جمال آفتاب در اجزای
 طے کرده با آفتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از حلیه رقیقه نماند و شخصه دیگر با وجود
 ذات آفتاب در عروج بان مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب مائلی در میان نیست
 شک نیست که شخص اول نزدیکتر است با آفتاب و عالمی است بحالات و رقیقه او پس در هر
 قرب بیشتر است و معرفت زیاد تر فاصله است پس هیچ ذلی از اولیای این امت که خیر الامم است
 با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر مرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش
 از مقام مابه الافضلیت نصیب حاصل شود فضل کلی انبیا راست اولیا کفیلی اند و یکی از کفیلان
 انصرا کلامه **الکمل لله سبحانه** علیه ذلک و کل جمیع نعمایه والصلوة والسلامه علیه
 افضل انبیا و کل جمیع الایات و المرسلین و المرسلین و المرسلین و کل الصلوات

سعد بن عبدالله بن شاذان
 را به صلوات انبیاست از
 تجلیات صفات
 طے در تمام فضیلت
 کل تابان از درین
 با این طریقه صلوات
 و تجلیات

کتاب معرفت
 در بیان صفات
 و تجلیات
 و در بیان
 و در بیان
 و در بیان

و الشهداء **مکتوب و وصفت مناد و مشتم** و الصالحین

بسیار بسیار کپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و توبه
 و شنبات غیره و این است **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُ الَّذِي تَرَفْنَا بِمَا تَبَعَهُ سَيِّدِ**
الْمُرْسَلِينَ وَصَحْبَتَاهُمِ از کتاب المنبغات فی الدین و الصلوة والسلامه علی من مع
 بنیان الضلالة و ترعه اعلام الهدایه و علی الابرار و خصمه الکفار باید دانست که

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**